
کتابخانه
مجلس شورای ملی


مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲







بسم الله الرحمن الرحیم

نمک خوان حق شناسی شورانگیزی سپاس بی‌قیاس منعم جهان
آفرینی است که ادای شکر عطای بی‌دریغش نعمت فزاست و
احصای حمد و ثنای بلیغش با عجز آشنا کریمی که تمام بسیط زمین
از موائد نعمای بی‌ساش(?) مائده‌ایست که با الوان اطعمه و اشربه برآراسته
از عموم انعام خاص و عام را بران صلای عام داده رحیمی که بساط
بساتین همه آفاق از خدایق(?) رحمت عالم آرایش نفقت(?) میوه‌ایست که
بدست جهانگشای قدرت کامله بسته بید تقدیر ازلی بر وفق
حکمت لم یزلی بر سفرهٔ قسمت اغنیا و فقرا نهاده دانائی که باقتضای
حکمت بالغه هنگام وجود بخشی موجودات در امزجه و طبایع

انواع

انواع کائنات ودیعت گذاری آثار مختلفه و خواص متفاوته بکیفیتی
نموده و بامر تسخیری همه را چنان مامور بتاثیر تقدیری فرموده که
هیچیک را در امانت سپاری اثر غریب و خاصیت عجیب خود مجال
تخلف نتواند بود حکمت آرائی که باسندهای مصلحت سابقه در
تعیین حلال و حرام حیوانات و نباتات و جمادات و غیرها صلاح و
فساد هر چیز را بمیزان وقوف لم یزلی سنجیده و در باب اکل و شرب
ضروری اصلح احوال جهانیان را بنظر علم ازلی دیده بر وفق مقتضای
آن تحلیل طیبات و تحریم خبیثات فرموده فحمدا له ثم حمدا له
و چاشنی شکر ایزد سپاسی حلاوهٔ دیرینی نعت و درود رسول اعجاز
قرینی است که برکت مهمانداری ذات مبادی صفاتش در مهمانخانهٔ
کون و مکان الوان نعمای لا تحصی رنگ برنگ بر خوان ایجاد و تکوین
مرتب گردیده و از فیض خوان سالاری وجود فایض الجودش در ضیافتکدهٔ
هستی انواع اغذیه و اشربه گوناگون صورت تکون پذیرفته جا بجا
بر اطباق مواد چیده امیدگاهی که در کام رغبت خاطر ملکوت
ناظرش طعامی لذیذتر از خشم فرو خوردن و غذائی گواراتر از غمخواری(?)

امت نبود ودر مذاق خواهش طبع قدسی مشربش شربتی شیرین تر
از روان فشانی در اجرای حق وابی خوشگوارتر از شست وشوی
نامهٔ ارباب معصیت نه پشت وپناهی که بر سر خوان شفاعتش
گرسنه چشمان عفو وبخشش الهی همه چشم ودل سیر ند ودر کنار
جویبار ابروی معجز نمش تشنه لبان کوثر فیض نامتناهی غام لب تشنهٔ
کمال تقصیر علیه وعلی آله الاطهار اطیب الصلوة واکمل التسلیم ما دام انوار صحی
الشمس والقمر مدار اللیالی والایام ودار رحی الافلاک علی دقیق
ارزاق الانام اما بعد سالکان مسالک شرایع الاسلام وطالبان
معالم قواعد الاحکام را لمعهٔ روشنی این معنی چراغ راه بینائی
وایضاح وضوح این مقال دلیل طریق شناسائی است که در میان
دروس فقهیه باب مبسوط اطعمه واشربه زیاده از سایر ابواب در کار
وباعتبار عموم حاجت وبلوی معرفت خصوص احکام متعلقهٔ بآن
سابع ستهٔ ضروریه در شمار است وچون درین باب علمای اعلام امامیه
دامت برکاتهم الی یوم الحساب افراد کتابی بلغت فارسی نکرده اند که دافع
احتیاج خواص وعوام وجامع مسایل حلال وحرام مطاعم ومشارب بالتمام

توان

تواند بود لاجرم راجی بقای سلطنت شهریاری محمد رضی بن حسین
خوانساری اذاقهما الله تعالی حلاوة الغفران واطعمهما ثمار اعدت
للمتقین فی ریاض الجنان از خوشه چینی اصول اربعه اخبار وکتب
فروع فقهای اخیار ذخیره اندوزی نصیب کافی نموده بعد از تحقیق
تمام وتهذیب کلام آنچه از مسایل این باب ضروری ودر نظر استبصار
ودریافت فقیه خالی از شوایب ناتمامی وقصور بود فراهم آورده بر رشته
تحریر آن شیرازه بندی تالیف این رساله موسومه بمائدهٔ سماویه
نمود که کافهٔ انام از فواید موائد مبسوطهٔ صفحاتش بهره مند وکامیاب
گردیده ثوابش بروزگار فرخنده آثار اعلی حضرت مصطفوی خصلت
مرتضوی سجیت سلیمان حشمت سکندر منزلت جم شوکت سپهر عظمت
مشتری سعادت کیوان رفعت مریخ صولت شیرین ثمرهٔ شجرهٔ خسروی
وشهریاری رسیده نوباوهٔ حدیقهٔ سلطنت وکامکاری سخاوت پروری
که بکرمی شراری در مطبخ جود وبخشش سید نفس عالم را از ذوی
خام تهی دستان پخته گردیده وبتابش ذره از آفتاب جهانتاب بر و
احسان بلیغش صحرا صحرا میوهٔ نارس تمنا در حدایق امال جهانیان رسیده

عدالت گستری که باوازهٔ فریاد رسی داد خدا داد عالمیان داده و بر سر
خوان عدل وانصاف صلا زده و بثمر فشانی دوحهٔ همت والا نژاد
جهانیانرا از خواص وعوام ببارگاه اکرام وانعام مستدام بار عام
داده سلیمان دستگاهی که رنگینی سپاه ظفر اثر نصرت پناهش
بمثابه ایست که سلاطین روی زمین از گرد وغبار موکب همایونش
کرده نقش هر گونه تمنا اندوخته اند وتکلف وضع ابد توامانش
بمرتبهٔ ایست که خاقان وفغفور چین بهوس چینی خوان آراسته اثر
از دیدهٔ تمنا کاسهٔ دریوزه ساخته و در آتش اشتهای آن سوخته
عالمیان پناهی که بخاطر افروزی روی کرم اندک التفاتش مادهٔ
اخلاص عالمیان چنان پخته گردیده که تمام از روی صوفی گری و صدق
و اعتقاد قسم باوجاق فیض بنیاد این دودمان ولایت نشان خورند
و سفرهٔ زرنگار اشاعهٔ برکاتش چون مائدهٔ سماویهٔ آفتاب انور بنمطی
قاف تا قاف کشیده که همه جهانیان مانند ماه آسمان از پرتو ریزهٔ خوانش
آن سرمایهٔ آراستگی خانمان برند چمن آرای گلزار وجود رونق
افزای ممالک بخشش وجود السلطان بن السلطان

الخاقان

الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان شاه سلیمان الصفوی
الموسوی الحسینی بهادر خان خلدت ظلال سلطنته واقباله
علی رؤس العباد بالنبی واله الامجاد واصل ومتواصل گردد و
مرتب است این رساله بر مقدمه وپنج فصل وخاتمه مقدمه بدانکه دانستن
حکم حلیت وحرمت مطعومات ومشروبات از امور لازمهٔ مهمه است زیرا
که جسد انسانی در تعیش وبقا ولبث چند روزه درین عاریت سرا و همچنین
در نمو کردن وتولید مثل نمودن که موقوف علیه کمال شخص و حفظ
نوع است مفتقر ومحتاجست بخوردن واشامیدن واین معنی با آنکه
از مشاهده وعیان ظاهر است بدلیل وبرهان نیز ثابت میتواند شد
ودر کتاب کریم خالق رازق حکیم عز ذکره شرف نزول پذیرفته و ما
جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام وما کانوا خالدین یعنی
ونگردانیدیم ما ونیافریدیم پیغمبرانی را که پیش از تو فرستاده
بودیم بدعوت بندگان صاحبان جسد وبدنی که نخورند طعام و محتاج
نباشند باکل که لازمهٔ بدن انسانی وجسد بشریست واین رد بر
کفار است که میگفتند جناب نبوی نیست مگر بشر واستغفر الله شانه

نبوت و رسالت نیست چه باید که رسول فرشته باشد پس ردّ قول
ایشان میفرماید صانع جل و علا که انبیا و رسل سابقه همگی بشر و
محتاج باکل و شرب بوده اند و فرشته و صاحب خواص ملکیه باعتقاد
شما نبودند پس چون شما اکنون بشریت را حجة عدم رسالة این رسول
خیر البشر میکنید و نبودند ایشان خالد و جاویدان درین جهان بلکه
رحلت نمودند ازین دار فنا و تن در دادند مثل سایر اشخاص نوع شما
باین قضا و این ذکر خاصه دیگر از خواص بشریت و مؤکد و مقرر اتفاقا
باکلست زیرا که تعیّش نمودن بطعام از توابع تحلیل بنیه و بدنست
و آن تحلیلست که بالاجزاء مؤدّی بفنا و درگذشتن ازین سرای بی
بقا میشود و الله تعالی یعلم پس باید استعلام این نمود که رب ودود
کمالک هر چیز و بدید آورندهٔ هر ناچیز است سرپنجهٔ بندگی و دست
تهی ما را باصابع احکام چگونه شرعیه برای تصرف نمودن در
متملکات بقدرت کاملهٔ جناب خود چگونه تزیین داده تا از حدود
حریم حرم تجلیل او و عظم شانش پا فراتر نگذاریم و صید ضعیف تن
و جان خود را گرفتار دام لوم و توبیخ عقلا و پای بست سلسلهٔ

اندیشهٔ

اندیشهٔ عقاب روز جزا نسازیم و ظاهر است که سرگشتگان بیدای
جهالت و حیرت پیشگان وادی ضلالت را راه علم تامی باین احکام
جز از صراط دین مستقیم و شارع عام شرع قویم سید انام علیه و آله
افضل التحیة و السلم نیست چنانکه دانای ازل و حکیم لم یزل علت
کلماته پس از ذکر بسیاری از احکام ملة اسلام در سورهٔ مبارکهٔ انعام
که در روایت آمده که بمشایعة هفتاد هزار ملک بحضرت خیر البشر
نازل شده میفرماید وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا
السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ یعنی و چون آنچه مذکور شد درین سورهٔ
مبارکه از توحید یگانهٔ بی مثال و رسالت رسول مؤتمن بهر کون دانش
و کمال و سایر احکام دین لازم الاتباع و شرع مطاع راه وصول بقرب
جناب و رسیدن بجنان غفران و ثواب و خلاصی از جحیم غضب و عقاب
منحصر حال کونی که راست و مستوی است و از کجی و پستی و بلندی
که لازمهٔ راه غیر موصل بکعبهٔ مقصود و طریق دور از مدینهٔ رستگاری
و بهبود است عاری است پس پیروی و متابعت نمایید آنرا و سلوک نمایید
در آن و پیروی مکنید راههای بد بدآمده از رأیها و خواهشها را

که مختلف و متعدد اند بحسب اختلاف طبعها و هواها پس جدا و زایل
کرد اند پیروی آن راهها شما را از راه موصل نیز بیکی جناب حق و نیل
مواهب فیاض مطلق جل شانه والله تعالی یعلم پس بدانکه آنچه را شارع
بخصوصه مباح یا محظور ساخته علم بآن حاصل میشود از نصوص
اهل ذکر علیهم السلم و در فصول رساله ذکر آنها و بحث از آنها میآید
واما آنچه بخصوصه ذکر آن در شرع انور نیست پس اصل در آن اباحت
تا ظاهر شود حرمت آن از جهتی و اثبات این اصل بحکم عقل میتواند شد
و تحقیق آن در علم اصول میشود و این رساله گنجایش بحث از آن ندارد
و بعمومات وارده در شرع مطاع نیز میشود مثل قول صدق امام
بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلم کل شیء مطلق حتی یرد
فیه نهی یعنی هر چیزی حلال و خالی از مواخذه و وبال است تا اینکه
وارد شود در باب آن نهی و منعی از جانب شارع علیه السلم و دیگر
آیات کریمه و اخبار شریفه داله بر آن هست و ذکر آنها بتقریبات
میشود و شیخ شهید ثانی زین الملة والدین علیه الرحمة در کتاب
مسالک گفته که کسی که قایل شده است از اصولیین باینکه اصل

در اشیا

در اشیا حرمت است یا قایل بتوقف شده است لازم است بر او
قول بتحریم در چیزی که مشتبه باشد امر آن و این کلام محل نظر است
زیرا که لزوم قول بتحریم بر قایل بتوقف بحسب ظاهر وجهی ندارد دیگر
آنکه نزاع اهل اصول درین اصل قبل از ورود شرع لازم الاتباع است
چنانکه تصریح بآن در کتب اصولیه شده است پس اگر قایل بتحریم
یا توقف درین مسئله قایل باصل اباحت شود در اشیا بعد از
ورود شرع انور از راه عمومات وارده در آن چه منافاتی با مذهب
او دارد و اما جهت حرمت پس گاهی از راه ضرر رسانیدن ببدن ظاهر
میشود مثل اشیای مهلکه و سمومات زیرا که وجوب حفظ نفس و
عدم جواز القای آن در تهلکه بادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبین است
پس خوردن چیزی که سبب هلاک نفس یا ضرر رسانیدن ببدن باشد
جایز نخواهد بود و گاهی بسبب خباثت و بدی و تنفر طباع عامه ناس
از چیزی ظاهر میشود چنانکه در بعضی فضول حیوانات و امثال
آنهاست و مستند حرمت چنین چیزی آیات کریمه داله بر حرمت
خبایثست مثل قول عزیز حق تعالی در سوره مبارکه اعراف و یحل

لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ يعنی و الله يعلم و حلال ميكند
پيغمبر صلی الله عليه و آله برای ايشان يعنی آن جماعتی كه شرف پيروی آن
و توفيق ايمان آوردن باو يافته اند آن چيزهائی را كه طيب و پاكيزه است
و حرام ميكرداند بر ايشان آن چيزهائی را كه خبيث و ناملايم طبايع
ايشان و بد است و استدلال باين آيهٔ كريمه بر حرمت آنچه اوساط
الناس آنچه از خبيث شمارند بر تمام نيست زيرا كه ممكنست كه مراد
اين باشد كه آنچه در واقع طيب و پاكيزه است و جهت حسن واقعی دارد
و اوفق امزجه و مصالح عباد است آن موافقتی كه حق تعالی علم بآن
دارد پيغمبر صلی الله عليه و آله حلال ميكند آنرا و آنچه بر خلاف اين باشد
حرام ميكرداند از اينكه آنچه طبايع مايل بآن باشد حلال كند و
آنچه از آن نفرت داشته باشد حرام كرداند و فقرهٔ كريمهٔ سابقهٔ آيه كه
فرموده يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ مؤيد احتماليست كه
گفتيم زيرا كه معلوم است كه مراد بمعروف و منكر واقعی در علم الهی است نه
معروف و منكر نزد ناس و مثل قول كريم الهی در سورهٔ مباركهٔ مائده
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ يعنی سؤال ميكنند ترا و ميگويند

لهم قل احل

چه چيز حلال كردانيده شده است برای ايشان چون سابق بر اين محرمات
بر ايشان شمرده شده است پس گويا سؤال ميكنند ايشان از آنچه حلالست
برای ايشان بگو تو ای رسول كه حلال كردانيده شده است برای شما
چيزهای پاكيزه پس منطوق اين كريمه دلالت بر حليت طيبات دارد
و مفهوم آن بر حرمت خبايث و اين استدلال اگرچه قدری قويتر از
استدلال سابقست اما باز محل نظر است زيرا كه ممكنست چنانكه زمخشری
صاحب كشاف و بيضاوی احتمال داده كه مراد اين باشد كه حلال كردانيده
شده است برای شما آنچه بعضی از كتاب يا سنت بر حرمت آن وارد
نشده باشد و دليلی شرعا بر حرمت آن نباشد و در واقع آنها طيب و پاكيزه است
و احتمال ديگر نيز ميرود كه معنی اين باشد كه ايشان سؤال ميكنند
از تو كه چه چيز حلالست برای ايشان بگو تو در جواب كه آنچه را حلال
ميكنيم برای شما طيب و پاكيزه و موافق امزجه و مناسب مصالح شماست
و اكنون دانستن همين كافيست شما را تا تفصيل آنها را بيان كنيم برای
شما مثل آنكه كسی از واهب و معطی نعم بپرسد كه چه چيز عطا می فرمائی
بمن او در جواب گويد كه آنچه عطا ميكنم بتو چيز بسيار خوبيست كه نافع

بجا آورد پس بهمین راضی وخوشدل میشود تا اینکه عطا کرده شود
باو اینچیز وخصوصیت آن معلومش شود وشیخ شهید ثانی علیه الرحمه
در کتاب مسالك برای توضیح وتتمیم این دلیل گفته که طیب گاهی اطلاق
کرده میشود بمعنی حلال چنانکه حق تعالی فرموده کلوا من طیبات ما
رزقناکم خطاب بامومنین است پس بعد از آنکه خطاب فرموده بکافه
ناس که بخورید از آنچه در زمین است حلال وطیب وپیروی شیطان مکنید
در تحریم حلالی یا تحلیل حرامی که او دشمن ظاهر العداوه شماست ونقل
شده که نازل شد این آیه کریمه در باب جمعی که حرام کرده بودند برخود
طعامهای رفیعه ولباسهای فاخره را مخصوص ساخته مومنین را
بخطاب مستطاب خود که بخورید از طیبات آنچه روزی شما کرده ایم
وبجا آورید شکر نعمت مرا بعد از آن شمرده بر عباد خود محرمات از
میته وخون وگوشت خوك وآنچه ذکر نام صنم در وقت ذبح آن
کرده باشند نه ذکر اسم اعظم خدای بلند مرتبه بزرگ وگاهی اطلاق
کرده میشود بمعنی طاهر وپاك چنانکه واقع شده در کریمه فتیمموا
صعیدا طیبا یعنی اگر محتاج باشید بوضو یا غسل ومانعی از

استعمال

استعمال آب داشته باشید یا آنکه نیابید آب پس تیمم کنید از خاك
پاکی وگاهی اطلاق کرده میشود بمعنی چیزی که آزاری وگزندی در آن
نباشد مثلا میگویند در بهار که این زمان زمانیست طیب یعنی سختی
سرما وشدت گرما با آن نیست بلکه اعتدالی دارد وگاهی اطلاق کرده
میشود بمعنی چیزی که خوش آید نفس را از آن وطبع نفرت از آن نکند
مثل قول خدای عز وجل که فرموده یسئلونك ماذا احل لهم قل احل
لکم الطیبات چه ظاهر است که طیب در اینجا بمعنی حلال نمیتواند بود
زیرا که ایشان سوال میکردند از آنحضرت که چه چیز حلال است برای ایشان
پس در جواب فرمودند که طیبات یعنی چیزهائی که حلال است حلال است
برای شما حاصلی ندارد وهمچنین بمعنی پاك نمیتواند بود از جهت که
طهارت امریست که از شرع معلوم میشود پس از ضابطه حلیت
اشیا قرار دادن بحسب شرع ثمره ندارد وظاهر است که معنی ثالث نیز
در ینمقام مناسب نیست پس باقی ماند که بمعنی چیزی باشد که طبایع
ونفوس نفرت از آن ننمایند وآنرا بد وکثیف ندانند اینست حاصل
آنچه شهید علیه الرحمه از کتاب مبسوط اخذ نموده ودر اتمام استدلال

باين آيه كريمه بر حرمت خبيث بمعنى مذكور فرموده است و بعد از
آنكه دانستى توان دو احتمالى را كه ذكر كرديم در تفسير آيه كريمه ميدانى
راه مناقشه براين كلام را پس اولا باينكه طيب شايد بمعنى حلال باشد
اما باين معنى كه دليلى از شرع انور بر حرمت آن ظاهر نشده باشد و بنا
براين در مقام جواب مفيد خواهد بود نه باين معنى كه حليت آن از شرع
ظاهر شده باشد تا در مقام جواب غير مفيد باشد و ثانيا باينكه
ممكنست كه طيب بمعنى چيز خوب موافق طبعها و ملايم مزاجها بحسب مصالح
واقعيه ظاهره در علم حق تعالى باشد چنانكه دانستى و ضرور نيست كه
البته بمعنى موافق طباع در ظاهر و نزد ناس باشد مثل اينكه اطلاق
حسن و قبيح و معروف و منكر و نظاير اينها بر افعال باعتبار ملاحظه
حال واقعيه آنها در علم الهى واقع ميشود و شايع و متعارفست و اينكه
علم بآن از جهت توقيف شارع حاصل شود منافاتى باين ندارد كه در اين
مقام او را مناط حليت فرموده باشد تا آخر تفصيلى از معلوم شود چنانكه
مذكور شد و از آنچه گفتيم ظاهر گرديد وجهى كه ايراد نموده براى اينكه طيب
بمعنى طاهر نميتواند بود نيز محل نظر است اگرچه اصل مطلب حق باشد

كه طيب

كه طيب در اين مقام بآن معنى نيست اما بايد دانست كه علما رضى الله
عنهم بنا را بر حرمت خبيث بمعنى مذكور گذاشته اند و در بسيار جائى
از راه خباثت استدلال بر حرمت كرده اند و قطع نظر از دليل نموده قرار
ضابطه خباثت نيز اشكال عظيم دارد چه ظاهر است كه نفرت طبع
چيزيست كه باختلاف اشخاص بسيار مختلف ميشود و چيزى كه طبع احدى
از آن كمال نفرت دارد ديگرى از روى خواهش و لذت تمام ميخورد
چنانكه مشاهده ميشود در كامه و ماهيابه و سمنو و امثال آن
از ماكولات و اگر عرف اوساط الناس از اهل مكنت و بسيار را در حال
اختيار و عدم اضطرار مناط قرار دهيم باز اشكال دارد زيرا كه آن هم
مختلف و متفاوت ميشود باختلاف امكنه و بلدان و تبدل دهور
و ازمان و اگر عرف اهل مدينه طيبه كه مهبط وحى الهى و دار النبوة
حضرت رسالت پناهى بود اعتبار نمائيم و عهد و زمان آنحضرت
صلوات الله و سلامه عليه و آله و قريب بآن را منظور داريم حصول علم ما
بعرف ايشان در اين امور تعسر بلكه تعذر دارد و شيخ ابو جعفر طوسى
عليه الرحمه در كتاب مبسوط چنانكه نقل فرموده از آن شهيد رحمه الله

در مسالک تقسیم نموده حیوان را بر زنده و غیر زنده و در آنچه زنده باشد
از حیوان اصل را حرمت دانسته تا وارد شود از شارع نصّی در باب
حلیت آن بدلیل اینکه ذبح حیوان و ایلام آن محظور و بد است و این
دلیل مستلزم مطلوب نیست چه از اینکه اصل در ذبح حیوان حرمت
باشد لازم نمی آید که اصل در اکل آن حرمت باشد و این ظاهر است و اگر
مراد این باشد که اصل در اکل آن حیا حرمت است چون این اکل مستلزم
ایلام و موت حیوان است دلیل مستلزم مطلوب میشود اما از عبارت
ایشان بعید است و شهید علیه الرحمه اصل حرمت ذبح حیوان را در حیز
منع دانسته لیکن منع آن کردن خالی از اشکالی نیست والله تعالی اعلم

فصل اول در ذکر حیوانات و در آن چند مبحث است **مبحث اول**

در ذکر حیوانات حلال گوشت بهیمه غیر بریه بدانکه حلال است اکل صنف
از حیوانات بهیمه غیر وحشیه گوسفند و شتر و گاو و هر صنفی از اینها
که باشد خواه نر و خواه ماده و خواه بزرگ و خواه کوچک و داخل در نوع
گوسفند است بز و از نوع گاو است گاومیش و مساوی اند گوسفند و آنها
ناس در حلیت اما گاه عارض میشود اینها را حرمت باسبابی چند که

بعد از این مذکور خواهد شد و اما دلیل حلیت این اصل و اتفاق اهل
اسلام تمام بر حلیت آنها و در کلام ملک علام در سوره مبارکه مایده
وارد شده أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ یعنی والله اعلم
حلال کرده شده است از برای شما یعنی حلال کرده خالق امر ناهی شما
بر شما و خطاب با مؤمنین است چه ایشانند شایسته خطاب و منتفع
باحکام رب الارباب بهیمه از انعام و اضافه بیانیه است و بهیمه یعنی
چارپا است و بعضی گفته اند که حیوانیست که تمیزی نداشته باشد پس هر
حیوانی غیر انسانی را بهیمه توان گفت و انعام حیوانات چرنده را گویند
مراد هشت زوج نر و ماده میش و بز و شتر و گاو است که در سوره انعام
تفصیل یافته در کریمه ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ
اثْنَيْنِ الی آخر الآیه مگر آنچه خوانده میشود بعد از این بر شما تحریم آن و
اشاره است بکریمه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ که بفاصله چند آیه در
همین سوره مذکور شده و ایضا در سوره مبارکه حج أُحِلَّتْ لَكُمُ
الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ و دیگر آیات داله بر تحلیل اینها در قرآن مجید
بسیار است و تحلیل حمار و مکروهست از حیوانات اهلیه اسب و الاغ

واستر بترتیب مذکور بنابر قول شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه وبعضی
از علما رضوان الله تعالی علیهم کر کراهت استر را اشد از الاغ دانسته اند
زیرا که متولد است از اسب و الاغ و آن هر دو مکروهند پس از جامع
میان دو کراهتست و محمد بن ادریس رحمه الله تعالی و بعضی دیگر از علما
الاغ را اشد کراهه گفته اند از جهت آنکه کراهت اسب کمتر از الاغ است پس
کراهت استر از یکجانب ضعیف تر است و هر دو وجه از نکات عقلیه و
در احکام شرعیه ضعیف است و خفت کراهت اسب اتفاقی ایشان است بنا
وابو الصلاح تقی حلبی رحمه الله قایل بحرمت استر شده و بعضی نسبت بشیعه
داده اند قول بحرمت شتر را و این خطاست چه این قول شیعه نیست بلکه
چنانکه نقل شده و از بعضی روایات ظاهر میشود قول اصحاب ابی
الخطاب محمد بن مقلاص اسدی کوفیست لعنهم الله و اصل مذهب ایشان
فاسد بوده و تفصیل فرق و مذاهب ایشان در کتب مسطور است
دلیل کراهت این سه حیوان آنکه روایت کرده است شیخ جلیل ثقة الاسلام
ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی در کتاب کافی و شیخ طایفه
ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنه در کتاب تهذیب الاحکام

بسندی

بسندی صحیح از ابن مسکان قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن لحوم الحمیر
فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن اکلها یوم خیبر قال وسألته
عن اکل الخیل والبغال فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عنها فلا
تأکلها الا ان تضطر الیها گفت عبدالله بن مسکان که سؤال کردم حضرت
اباعبدالله علیه السلام را از گوشتهای الاغها پس فرمود که نهی فرمود پیغمبر
خدای صلی الله علیه وآله از خوردن آنها در روز خیبر گفت و سؤال کردم
آنحضرت را از خوردن اسبها و استرها پس فرمود که نهی نمود رسول الله
صلی الله علیه وآله از آنها پس مخور تو آنها را مگر اینکه مضطر شوی بآنها
واگر این حدیث شریف سالم میبود از معارض دور نبود قول بحرمت این سه
حیوان زیرا که نهی ظاهر در حرمتست اگرچه اطلاق الا ان تضطر الیها
بادی از کراهت میدهد چنانکه بعضی از علما قدس الله لطیفه گفته اند
و این کلام خالی از تأملی نیست اما چون اخبار دیگر دلاله بر نفی حرمت
واقع شده و ظاهر کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم
یطعمه الایه موید آن اخبار است حمل میکنیم نهی وارد در این حدیث را بر
کراهت تا جمع کرده باشیم میان اخبار و عمل بهمه کرده باشیم چه این فقرا

انانکه عمل کنیم ببعضی اخبار وطرح نمائیم بعضی را واما اخبار وارده در نفی
حرمت مثل آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از محمد بن مسلم عن ابی
جعفر علیه السلم قال سألته عن لحوم الخیل والبغال فقال حلال ولکن
الناس یعافونها یعنی محمد بن مسلم که سؤال کردم حضرت ابی جعفر محمد باقر
علیه السلم را از کوشتهای اسبها واسترها پس فرمود که حلال است ولیکن مردم
ناخوش میدارند آنها را یعنی طبایع ناس نفرت از خوردن آنها دارد ومایل
باکل آنها نیست وروایت شده در کتاب مذکور وکتاب کافی بسند حسن
کالصحیح از محمد بن مسلم وزراره عن ابی جعفر علیه السلم انهما سألاه
عن اکل لحوم الحمر الاهلیة فقال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله
عن اکلها یوم خیبر وانما نهی عن اکلها لانها کانت حمولة للناس وانما
الحرام ما حرم الله عز وجل فی القرآن روایت کرده از محمد بن مسلم وزراره
از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم که سؤال کرده اند آنحضرت را از خوردن
کوشتهای الاغهای اهلیه پس فرمود که نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه
وآله از خوردن آنها در روز خیبر ونهی نفرمود از خوردن آنها مکر بجهة
آنکه بودند آنها بارکش از برای مردم بدرستی که نیست حرام مکر آنچه حرام

کرده

کرده خدای عز وجل در قرآن یعنی سبب نهی فرمودن پیغمبر صلی الله
علیه وآله مردم را از خوردن آنها در روز خیبر آن بود که آنها باربردار بودند
وهرکاه میکشتند ومیخوردند آنها را بارها بر زمین میماند ومردم معطل
میشدند ونهی حضرت از جهت حرمت کوشت آنها نبود زیرا که نیست حرام
مکر آنچه حرام کرده خدای عز وجل در قرآن مجید وکوشت الاغ داخل
محرماتی که خدای عز وجل در قرآن مجید شمرده نیست وروایت شده در
کتاب تهذیب الاحکام از ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول
ان الناس اکلوا لحوم دوابهم یوم خیبر فامر رسول الله صلی الله علیه وآله
باکفاء قدورهم ونهاهم عن ذلک ولم یحرمها یعنی ابو بصیر که شنیدم
از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم که میفرمود که مردم میخوردند کوشتهای
چهارپایان خود را در روز خیبر پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله
بسرنکون کردن دیکهای ایشان ونهی فرمود ایشانرا از خوردن آنها
وحرام نکرد آنها را یعنی حکم بحرمت کوشت آنها نفرمود بلکه همین
فرمود که مخورید بجهت آنکه میدانست احتیاج ایشان را بآنها برای حمل
بارها واسباب وممکنست که کسی بکوید والله اعلم که سبب احتمال

رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز نهی فرمودن از اکل آنها و ریختن
دیگها و صریح نفرمودن که حرام نیست اما باید بجهت حمل بارها آنها را
گذاشت آن باشد که چون تنگی و قحطی بود اگر معلوم ایشان میشد که
خوردن آنها حرام نیست بسبب غلبهٔ جوع و اضطرار ممنوع از خوردن
آنها نمیشدند و لاغر برای حمل بارهای خود معطل میگشتند پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله مجمل با ایشان فرمود که نخورید و اب را و امر بریختن
دیگها فرمود تا آنکه شدت اهتمام آنحضرت در منع معلوم ایشان شود
و طبع ایشان بگمان حرمت از خوردن آنها متنفر و منزجر شود و پیرامون
آنها نگردند مثل مریضی که جوع بر او غالب شود و طعامی بیند اگر که حلالست
میخورد هرچند اندک ضرر بحال او دارد اما اگر گمان برد که آن طعام گوشت
سگ یا خوک دارد اجتناب میکند و رغبت بخوردن آن نمینماید و اما آنکه
ریختن دیگها تصرف در مال غیر بود پس امر آن سهل است چه آنحضرت
صلی الله علیه و آله اولی بود بمومنین از نفسهای ایشان و اعلم و ابصر بود
از ایشان بمصالح ایشان و تصرفات او بامر مالک هر مملوک جل شانه
بود کما نطق به قوله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

و اخبار دیگر نیز قریب بمضامین آنچه نقل شد وارد شده است و
از ملاحظهٔ مجموع ظنی بحلیت این سه حیوان و اینکه نهی وارد در صحیحه
مذکوره و در بعضی احادیث دیگر از راه کراهت باشد حاصل میشود
والله اعلم باحکامه و حلالست از حیوانات وحشیه آهو و گاو و گور
و خر گور و عدم حرمت اینها اتفاقی اهل اسلام است و ابن ادریس و علامه
حلی طاب ثراهما قایل بکراهت خر گور شده اند و در کافی روایت شده
که در مکاتبه حضرت ابی الحسن علیه السلام واقع شده که ترک خوردن گوشت
آن افضل است و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
واقع شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود از گوشت الاغهای اهلیه
و نیست بوحشیه باکی و بر تقدیر کراهت اخف از اهلیه است و همچنین
حلالست یحمور و اهل لغت گفته اند که آن حمار وحشی است اما اصحاب
ما حمار وحشی و یحمور هر دو را ذکر کرده اند و بعضی از علما رضی الله عنهم
نقل کرده اند که آن حیوانی است وحشی شبیه بگوزن و بعضی گفته اند
که از خر گور و آهو حاصل میشود و بعضی گفته اند صنفی از گاو کوهیست
و ظاهر آنست که صنف خاصی از حمار وحشی باشد بحث ثانی در ذکر عوارض

که باعث حرمت حیوانات جلاله میشود واین عوارض در حیوانات
پرنده نیز یافت میشود پس یکی از آنها جلال است وتفسیر آن خواهد شد
وقول اکثر اصحاب حرمت حیوانست نزد عروض این معنی وشیخ ابو جعفر
طوسی در کتاب مبسوط وابن جنید رحمهما الله قایل بکراهت شده اند
واخبار در نهی از آن وارد شده است روایت شده در کتاب کافی و
تهذیب الاحکام از هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تاکلوا
اللحوم الجلالة وان اصابك من عرقها فاغسله روایت کرده هشام بن
سالم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود مخورید گوشتهای جلاله را
یعنی گوشتهای حیوانات جلاله را ودر کافی لحوم الجلالات واقع شده بهمین
معنی واگر برسد بتو از عرق آنها پس بشو آنرا ودر کتابین مذکورین روایت
شده از حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تشرب من البان
الابل الجلالة وان اصابك شیء من عرقها فاغسله روایت کرده حفص بن
بختری از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که میاشام از شیرهای
شترهای جلاله را واگر برسد بتو چیزی از عرق آنها پس بشو آنرا ودر کتابین
مذکورین روایت شده از مسمع عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر

المؤ

المؤمنين عليه السلام الناقة الجلالة لا يؤكل لحمها ولا يشرب لبنها
حتى تغذى اربعين يوما والبقرة الجلالة لا يؤكل لحمها ولا يشرب
لبنها حتى تغذى عشرين يوما والشاة الجلالة لا يؤكل لحمها ولا
يشرب لبنها حتى تغذى خمسة ايام والبطة الجلالة لا يؤكل لحمها حتى
تربط خمسة ايام والدجاجة ثلاثة ايام روایت نموده مسمع از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که گفت آنحضرت که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که شتر جلاله خورده نمیشود گوشت آن وآشامیده نمیشود شیر آن
تا اینکه غذا داده شود چهل روز وکیفیت غذا دادن مذکور خواهد شد
وگاو جلاله خورده نمیشود گوشت آن وآشامیده نمیشود شیر آن
تا اینکه غذا داده شود بیست روز وگوسفند جلاله خورده نمیشود گوشت
آن وآشامیده نمیشود شیر آن تا اینکه غذا داده شود پنج روز واردك
جلاله خورده نمیشود گوشت آن تا اینکه بسته شود یعنی محافظت کرده
شود از خوردن نجاست وغذا داده شود چنانکه خواهد آمد پنج روز
ومرغ خانگی سه روز واخبار دیگر نیز در نهی وارد شده وظاهر نهی
حرمت است وسند بعضی از این اخبار اگرچه ضعیف است اما سند

دو خبر اوّل توثیق بر قول مشهور بخلاف از قوّتی نیست و باحتیاط
اقربست و ظاهر میشود از این اخبار نجاست عرق جلّال و بحث از آن
مناسب کتاب طهارتست و شیخ سعید شهید زین الملّة والدین علیه
الرحمه در کتاب مسالك در بیان ادلّه قول حرمت گفته و روایة هشام
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام الناقة الجلّالة
لا یؤکل لحمها و لا یشرب لبنها الحدیث و روایت هشام بنحوی که او ذکر کرد
بنظر غیر رسید و این روایت از سمیع است چنانکه دانستی و روایت هشام
بنحویست که مذکور شد و در مقام رد دلائل این قول گفته که حدیث هشام
نهایتش اینکه حسن باشد و باقی اخبار ضعیف السند است و این کلام
نیز محل تامل است زیرا که حدیث سمیع که او خود نقل کرده ضعیف السند
و احتمال اینکه حسن باشد نیست و حدیث هشام که ما نقل کردیم ظاهر
آنست که صحیح باشد چه در سند آن محل اشتباه علی بن الحکم است و از
ملاحظه رجال بعد از تامل چنین ظاهر میشود که علی بن حکم کوفی
ثقه باشد و بنا بر این حدیث صحیح خواهد بود و اگر علی بن حکم کوفی
نباشد حکم باینکه حسن باشد اشکال دارد بلکه احتمال ضعف میرود

و در روضه بهیه نیز گفته که حسنه هشام بن سالم و ممکن است اینکه
اعتماد بر توثیق علی بن حکم کوفی نکرده باشد امّا اینکه حکم بصحت
بعضی اخبار که سند آنها اشتمال بر علی بن حکم کوفی دارد کرده است
از جمله در مسئله اختلاط لحم میته بذکی و اینکه گفته باقی اخبار ضعیف
السند است نیز محل تامل است چه حدیث حفص بن بختری که مذکور
شد حسنه کالصحیحه است و ممکن است که کسی گوید که مقصود او اخبار
وارده در نهی از لحم است و در حدیث حفص صریحاً نهی از لحم نیست بلکه
از شیر است و بدانکه بنا بر قول حرمت حیوان جلّال نجس العین نیست
مثل سگ و خوك بلکه مانند سایر حیوانات محرّمة بالاصالة است
چون خرگوش و روباه و اگر از ذبح شرعی کنند طهارت گوشت و جلد
آن و جواز استعمال آنها در غیر نماز محل تامل است و در نجاست
امر بغسل عرق که در اخبار واقع شده دال بر نجاست باشد و طریق
احتیاط واضح است و علما اختلاف نموده اند در اینکه جلل بچه چیز
متحقق میشود و بعضی اعتبار کرده اند که حیوان محض عذره انسان بخورد
و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف و مبسوط گفته که اکثر غذای آن

عذره باشد و بعضی گفته اند که اگر عذره محض خورد گوشت آن حرام
میشود و اگر اکثر غذای آن عذره باشد مکروه و ابو الصلاح تقی حلبی
رضی الله عنه نیز تغذی با عیان نجسه غیر عذره انسان را ملحق بعذره ساخته
در حکم و در مدت آن نیز اختلاف نموده اند بعضی گفته اند آنقدر که نمو
کند و جزو بدن آن شود و بعضی گفته اند یک شبانه روز و بعضی گفته اند
آنقدر که بوی بد رجیع و جلد آن ظاهر شود و ظاهر آنست که اعتبار
بوی همان نجاست کنند نه مطلق بوی بد و هر گاه مقدر شرعی نداشته
باشد باید بنا بر عرف گذاشته شود و ملاحظه اطلاق اسم جلال بحسب
عرف کرده شود و دور نیست که اطلاق این اسم بحسب عرف در حیوانات
مختلف باشد در بعضی زودتر اطلاق کنند و در بعضی دیرتر و هر گاه
بنا بر عرف گذاشته شود اعتبار اکثریت چنانکه قول شیخ طوسی علیه
الرحمه است ظاهر نمی نماید و باحتیاط نیز اقرب نیست اما دو روایت ضعیف
السند وارد شده که دلالت بر اعتبار تمحض دارد و استصحاب حکم
جلیت و شهرت بین الاصحاب تقویت آنها میکند و در مدت استبرای
آن یعنی طلب برائت آن حیوان جلال از عارضه جلل و حکم آن علما

اختلاف

اختلاف نموده اند و روایات نیز مختلف و ضعیف السند است
و اعتبار چهل روز در استبرای ناقه اتفاقی مینماید و در حدیث صحیح کذلک
و در روایت سکونی نیز مذکور است و در بقره بعضی چهل روز گفته اند
مثل ناقه و بعضی سی روز و بعضی بیست روز و در روایت سکونی
بیست روز واقع شده و در روایت صحیح نسخ مختلفه واقع شده عشرین
و ثلثین و اربعین و اعتبار سی روز دیگر روایت دارد و در شاة بعضی
ده روز گفته اند چنانکه در روایت سکونیست و در بعضی نسخ روایت
صحیح و بعضی هفت روز و گفته اند روایت دارد و بعضی پنج روز که
در بعضی نسخ روایت صحیح است و چون روایات ضعیف السند است
اعتبار اکثر مقدرات در هر چیز باحتیاط و استصحاب حکم حرمت ثابته
بحسب شرع اقرب است و اگر حیوانی باشد که مقدری برای آن ذکر نشده
باشد زوال اطلاق اسم جلال را در عرف باید منظور داشت و کیفیت
استبرا آنست که حفظ کنند آن حیوان را در مدتی که مذکور شد از غذای
نجس و اگر چه نجاست عارضی باشد چنانکه اکثر علما گفته اند و بعضی
احتمال اکتفا باجتناب از اکل نجاستی که بان جلل متحقق شود داده اند

چه روایات از ذکر طهارت غذا خالی است واحتیاط در عمل بآن نیکو

بحث دیگر از عوارض مذکوره وطی انسانست پس هرگاه وطی نماید

انسان حیوانی را حرام میشود آن حیوان ونسل آن که بعد از وطی بهم رسد

نه آنچه پیش باشد وهمچنین است حکم شیر آن واگر آن حیوان ماکول عادی

باشد مثل گوسفند وگاو وشتر ذبح میکنند آنرا پس میسوزند وانتفاع

از آن نمیبرند واین نه برای عقوبت آن حیوانست چه آن گناهی ندارد وعقوبت

نمودن آن وجهی ندارد چنانکه در روایت نیز وارد شده بلکه بجهة آنست

که اجتناب از آن خوب واقع شود واحدی باشتباه یا از راه جهل یا عمد

با عدم قید نخورد آنرا وانتفاع از آن نبرد دیگر آنکه بودن آن سبب سرزنش

فاعل بر آن عمل شنیع وموجب اظهار وافشای قبیح میشود وستر آن

احسن است ودیگر از حکم ومصالح خفیه شاید باشد که عقل را

بآنها راهی نباشد واگر آن حیوان در اصل ماکول نباشد مثل فیل یا ماکول

عادی نباشد چون اسب واستر والاغ ذبح نمیکنند آنرا بلکه اخراج

میکنند از آن بلد ببلد دیگر ومیفروشند وبعضی اعتبار دوری آن

بلد کرده اند بحدی که این خبر در آنجا ظاهر نشود ودر خبر اشعاری

باین

باین هست وهرگاه آن حیوان مال غیر فاعل باشد بعضی گفته اند که باید

که ثمن آنرا که میگیرد تصدق کند ودلیل تمامی بر این نیست واگر مال

غیر باشد قیمت آنرا فاعل برای مالک غرامت میکشد وثمنی که ببیع

میگیرد اگر حیوان غیر ماکول باشد وباید فروخته شود بعضی گفته اند

خود مالک میشود وبعضی گفته اند تصدق میکند واگر ثمن زیاد

از قیمتی باشد که بمالک داده بود احتمال دارد که باید زیاده را باز

بمالک دهد وتحقیق این امور وبیان حد یا تعزیر فاعل لایق بکتاب

حدود است ودر مطلب ما بر دخلی ندارد وظاهر کلام اصحاب رضوان

الله تعالی علیهم آنست که در حکم حرمت حیوان مجرد وطی انسان

کافی میباشد خواه بالغ باشد وخواه غیر بالغ وخواه عاقل وخواه دیوانه

انزال بشود یا نشود ووطی در قبل باشد یا در دبر حیوان ماده باشد یا نر

اما بعضی دیگر از احکام که مذکور شد تخصیص بوطی بالغ عاقل داده اند

واما دلیل حرمت که محل بحث ماست قول اصحاب وعدم ظهور مخالفت

ودر کتاب کافی وتهذیب الاحکام روایت شده از مسمع عن ابی

عبدالله علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سئل عن البهیمة التی

نكح فالحرام لحمها ولبنها روایت کرده مسمع از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
که امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرده شد از آن بهیمه که وطی کرده شود
فرمود که حرام است گوشت آن و شیر آن و در نسخهٔ کافی و کذلک لبنها
واقع شده یعنی و همچنین است شیر آن یعنی حرام است و اگر بهیمه یعنی حیوان
غیر ممیز باشد حکم عام ازین حدیث میرسد و اگر یعنی چهارپا باشد
باید که در غیر آن متمسک بعدم قایل بفرق شد اما این حدیث ضعیف
السند است و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از محمد بن عیسی
عن الرجل انه سئل عن رجل نظر الی راع نزا علی شاة قال ان عرفها ذبحها
واحرقها وان لم یعرفها قسمها نصفین ابدا حتی یقع السهم بها فتذبح
وتحرق وقد نجت سایرها روایت کرده محمد بن عیسی از آنمرد و مکرر آن
که مراد حضرت کاظم علیه السلام باشد و احتمال حضرت عسکری و
هادی علیهما السلام نیز دارد و از راه خوف و تقیه چنین تعبیر میکرده اند
که سؤال کرده شد از مردی که نظر کند بشبانی که بجهد بر گوسفندی
یعنی وطی کند او را فرمود حضرت که اگر شناسد آن گوسفند را یعنی بخصوصه
معلوم باشد و بگوسفندهای دیگر در میان گله مشتبه نشود ذبح

میکند او را و میسوزاند و اگر نشناسد او را تقسیم میکند آنها را یعنی
گوسفندهایی را که این در میان آنها مشتبه شده بدو نصف همیشه
تا اینکه واقع شود سهم یعنی نشان قرعه بآن گوسفند پس ذبح کرده
میشود آن و سوخته میشود و بتحقیق که خالص میشود سایر آن گوسفندها
وحاصل آنست که اولا تمام گوسفندها را دو نصف میکند و قرعه میزند
تا معلوم شود که آن گوسفند داخل در کدام نصف است و باین طریق
میتواند شد که در کاغذی حلال بنویسد و در کاغذ دیگر حرام و در
جایی پنهان کند کاغذها را و برای نصف خاصی از آن دو نصف که تعیین
کند یکی را برآرند اگر حلال برآید معلوم میشود که آن گوسفند حرام
داخل آن نصف دیگر است پس آن نصف را دیگر تنصیف کند و
اگر حرام برآید باز همین نصف را تنصیف کند و همچنین تا برسد بیکی
و معین شود آن گوسفند حرام و اگر اولا عدد گوسفندها فرد باشد
یا در یکی از مراتب تنصیف بفرد رسد دور نیست که تقسیم آن بدو قسم
که یکی زیاد از دیگری باشد بواحد مثل هفت که تقسیم شود بچهار و سه
داخل در تحت تنصیفی که در این حدیث واقع شده است باشد و حکم

حرمت از امر بسوختن معلوم میشود و اگرچه در خصوص گوسفند آن
اما عموم با انضمام عدم قایل بفرق میرسد و تصحیح سند این حدیث خالی
از اشکالی نیست اگرچه بعضی از علما رحمهم الله تعالی حکم بصحت آن کرده اند
و مروی عنه نیز اشتباهی دارد اما اصحاب عمل بمضمون آن کرده اند و
روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام والحسین بن خالد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
واسحق بن عمار عن ابی ابرهیم موسی علیه السلام فی الرجل یاتی البهیمة فقالوا
جمیعا ان کانت البهیمة للفاعل ذبحت فاذا ماتت احرقت بالنار ولم
ینتفع بها وضرب هو خمسة وعشرین سوطا ربع حد الزانی وان لم تکن
البهیمة له قومت واخذ ثمنها منه ودفع الی صاحبها وذبحت واحرقت
بالنار ولم ینتفع بها وضرب خمسة وعشرین سوطا فقلت وما
ذنب البهیمة فقال لا ذنب لها ولکن رسول الله صلی الله علیه وآله
فعل هذا وامر به لکیلا یجتری الناس بالبهایم وینقطع النسل
روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام وحسین
بن خالد نیز اینها همین نقل از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام واسحق

یا حسن بن خالد

بن عمار

بن عمار از حضرت ابی ابرهیم موسی علیه السلام در باب مردی که وطی کند
بهیمه را این فرموده اند این سه امام علیهم السلام که اگر آن بهیمه مال فاعل
باشد ذبح کرده میشود پس وقتی که بمیرد سوخته میشود باتش وانتفاع
برده نمیشود بآن و زده میشود فاعل بیست و پنج تازیانه ربع حد زانی
که صد تازیانه است و اگر آن بهیمه مال او نباشد قیمت کرده میشود و گرفته
میشود ثمن آن از فاعل و داده میشود بصاحب بهیمه و ذبح کرده میشود
بهیمه و سوخته میشود باتش وانتفاع برده نمیشود بآن و زده میشود
فاعل بیست و پنج تازیانه راوی گوید پس گفتم من و چیست گناه بهیمه پس
فرمود حضرت که نیست گناهی از او ولیکن پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله
چنین مقرر نمود و امر باین فرمود تا اینکه جری نشوند مردم ببهایم و منقطع
نشود نسل و ممکن است که حاصل جواب امام علیه السلام این باشد که بهیمه را
گناهی نیست و کشتن و سوختن آن از راه عقوبت کردن آن نیست بلکه
اصل منع پیغمبر صلی الله علیه وآله از این فعل بجهت حفظ نسل ناس بوده و حکمت
خصوصیات بهائمست با آنکه باعث بر امر بکشتن بهیمه و سوختن آنها
شناعت وقبح این فعل باشد تا سبب از جا در مردم شود و نسل ایشان

محفوظ مانده و این حدیث در باب وطی رجل واقع شده است و رجل بر
مذکر بالغ اطلاق کرده میشود نه غیر بالغ پس حکم صریحاً مخصوص [illegible]
و تخصیص بعاقل از دلیل خارج ظاهر میشود و اگر بهیمه مخنث جاری باشد
حکم مخصوص آن نیز خواهد بود اما از ظاهر فبیعها ماکول و غیر ماکول
عموم دارد و تفرقه از حدیث بعد ظاهر میشود و از قول حضرت که انتفاع
برده نمیشود بآن استنباط حرمت نسل و لبن آن میشود و از این قول و از
امر بسوختن استنباط حرمت آن میشود و حدیث بروایت شیخ طوسی
رحمه الله تعالی از عبدالله بن سنان صحیح است و در کتابین مذکور بدین دو [illegible]
شده از سدیر عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یأتی البهیمة قال یجلد دون
الحد و یغرم قیمة البهیمة لصاحبها لانه افسدها علیه و تذبح و تحرق
ان کانت مما یؤکل لحمه و ان کانت مما یرکب ظهره اغرم قیمتها و جلد دون
الحد و اخرجها من المدینة التی فعل بها فیها الی بلاد اخری حیث
لا تعرف فیبیعها فیها کیلا یعیّر بها روایت کرده سدیر از حضرت
ابی جعفر محمد باقر علیه السلام در باب مردی که وطی کند بهیمه را که فرموده
آنحضرت علیه السلام که زده میشود کمتر از قدر حد و غرامت میکند

قیمت

قیمت بهیمه را برای صاحب آن بجهت آنکه فاسد کرده آنرا بر صاحبش و کشته
میشود بهیمه و سوخته میشود اگر از جنس حیوانی باشد که خورده میشود
گوشت آن و اگر از جنس حیوانی باشد که سواری میشود بر پشت آن غرامت
میکشد فاعل قیمت آنرا و زده میشود کمتر از قدر حد و اخراج میکند آن
بهیمه را از بلدی که این فعل را با آن در آن بلد کرده ببلاد دیگر جایی که
شناخته نشود پس میفروشد آنرا در آن بلاد تا آنکه سرزنش کرده نشود
بآن و اینکه واقع شده که زده میشود کمتر از حد ممکنست که اشاره به بیست و
پنج تازیانه باشد که در حدیث سابق مذکور شد و ممکنست که مراد این باشد
که عدد معینی ندارد و منوط برأی و مصلحت حاکم شرع است چنانکه
در بعضی اخبار تعزیر واقع شده است و بیست و پنج تازیانه که در حدیث
سابق بود از باب ذکر احد افراد باشد و اختیار آن اولی باشد و مأکول
اللحم چون در مقابل مرکوب افتاده مراد از آن مأکول عادیست و غیر
مأکول عادی اگرچه امر بکشتن و سوختن آن شده است چنانکه از
حدیث ظاهر میشود اما حرام شدن گوشت آن محل کلام نیست و قول
امام علیه السلام که فرموده جایی که شناخته نشود مشعر است باعتبار بعد

آن باید چنانکه بعضی گفته بودند ولفظ رجل حکم مذکور را مخصوص میسازد
بفاعل بالغ وبیش از این مذکور شد وسند حدیث خالی از ضعفی نیست
واخبار دیگر دال بر حرمت وارد شده وآنچه مذکور شد کافیست در مطالب

بحث دیگر از عوارض مذکوره موتست وموت عبارت از زوال حیات
ومراد بآن درینجا مفارقت حیاتست بغیر تذکیه معتبره در شریعت مقدسه
وحیات گاهی اطلاق کرده میشود بمعنی بودن شیء بحیثیتی که بتواند عالم
وقادر بود واطلاق حق بر مجردات قدسیه باین معنی میشود اما حیات
در جسمانیات عبارت از چیزیست که مبدأ قوت حس وحرکتست و
مشروطست مطلقا بنا بر مذهب بعضی که قائل بحیات سماویات نیستند
باعتدال نوعی مزاج ومحتاج است ببدن مؤلف از عناصر اربعه وبروح
حیوانی بخاری متکون از لطایف اخلاط در قلب که منبعث میشود از
تجویف ایسر قلب وساری میگردد در شرایین ومنبسط میشود در تمام
بدن وبنا بر مذهب آنها که قائل بحیات افلاک شده اند این اشتراط واحتیاج
در اکثر افرادست وبحث از تقابل موت وحیات واینکه از قسم تضاد است
یا عدم وملکه وبیان مزاج واعتدال نوعی آن وسایر آنچه تعلق بتحقیق

حقیقت

حقیقت موت وحیات دارد لایق بشان فلسفی است ومنصب فقیه
من حیث انه فقیه نیست وبیان تذکیه هر حیوانی بنحوی که از حضرت
شارع علیه السلام رسیده در کتاب ذبایح میشود واز مطلب ما خارج
وحرمت تابع موتست نه خرد شدن وفالج وامثال اینها از عوارض و
اگر قطع نمایند عضوی را از حیوان زنده تذکیه نکرده باید ونه قطع در
حین اتصال العضو بر او موت عارض شود آن نیز حرامست اما اگر قطع نمایند
عضو حیوان را بعد از تذکیه وارده در شرع انور وقبل از موت مثل قطع
اعضای شتر بعد از زدن حربه بنحوی که باید بر منحران پیش از مردن پس
در آن خلافست وابو الصلاح تقی حلبی رحمه الله قائل بحرمت شده وگفته
عضو مقطوع از حیوان تذکیه کرده پیش از موت وسرد شدن میته
وحرامست وعلامه حلی طاب ثراه وبعضی دیگر از علماء اجلال دانسته اند
ومفهوم کریمه فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها یعنی والله اعلم پس وقتی
که بر زمین افتد پهلوهای شتران واین کنایه از موت گرفته اند پس
تجویز بعد از آنها فی الجمله اشعاری بمنع که مذهب ابی الصلاح است دارد
اما دلالت مفهوم ضعیف است چه ممکن است که از باب فرد اغلب باشد

چنانکه علامه رحمه الله گفته است و مفهوم آیه دال بر منع از اکل قبل
از موت است و منع از قطع اعضا قبل از موت محتاج بضم امری از خارج
هست و روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از محمد بن یحیی رفعه
قال قال ابو الحسن الرضا علیه السلام الشاة اذا ذبحت و سلخت او سلخ
شیء منها قبل ان تموت فلیس یحل اکلها روایت کرده محمد بن یحیی مرفوعا
یعنی بسندی که بالا رفته و مذکور نیست از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
که فرمود آنحضرت که گوسفند وقتی که ذبح کرده شود و پوست کنده شود
یا پوست کنده شود چیزی از آن پیش از آنکه بمیرد پس نیست حلال خوردن
آن و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه و ابن براج و ابن حمزه رحمهما الله
عمل بمضمون این حدیث نموده اند و گفته اند که اگر پوست کنده شود ذبیحه
پیش از سرد شدن یا پوست کنده شود چیزی از آن پیش از سرد شدن
پس حلال نیست اکل آن و این حدیث دلالتی بر مذهب ابی الصلاح نیز
دارد اما ضعیف السند است بسبب ارسال و دلیل مذهب علامه رحمه الله
اینکه تذکیه شرعیه بعمل آمده و امتثال امر شده پس حلال باشد خوردن
آن و عمومات کتاب کریم و اخبار دلالت بر حلیت آن دارد و کیف کان

احتیاط

احتیاط در این مقتضی اجتناب از آنست و حرمت میته بنص کتاب
کریم مسلمات علما و اتفاق اهل اسلام و اخبار ائمه طاهرین علیهم السلام
ظاهر است اما خلاف در اینست که حرمت مخصوص اکل و انتفاعات
مشروطه بطهارتست یا مطلق استعمال آن حرامست حتی دلو کردن
پوست آن و آب کشیدن بجهت کاری که مشروط بطهارت نباشد مثل
آب دادن زراعات و باغات و امثال آن و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
نهایه تجویز این نموده و اجتناب را افضل دانسته است و ابن حمزه رحمه الله
تجویز نکرده و ابن براج رحمه الله ترک استعمال آنرا احوط گفته و علامه
حلی طاب ثراه گفته که ممکن نیست حمل کریمه حرمت علیکم المیتة
بر حقیقت یعنی تحریم عین میته زیرا که حرمت صفت فعل مکلف است
و با اعیان تعلق نمیگیرد پس باید که باقرب مجازات بحقیقت محمول شود
چنانکه در علم اصول ثابت شده و اقرب مجازات در اینجا حرمت مطلق
استعمال و تصرفست پس استعمال آن اصلا جایز نباشد و این دلیل
خالی از ضعفی نیست چه دعوی اینکه متبادر از سوق آیه کریمه حرمت
اکل باشد بر دور نیست چنانکه در کریمه حرمت علیکم امهاتکم گفته اند

که مشاد و حرمت وطی امها ثابت پس ما بر استعمالات بر اصل اباحت
باقی باشد تا از دلیل خارج معلوم شود و اخبار دالّه بر منع از مطلق
انتفاع بمیته وارد شده روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از سماعه
قال سألته عن جلود السباع ینتفع بها قال اذا رمیت و سمّیت فانتفع بجلده
واما المیتة فلا گفت سماعة بن مهران که سؤال کردم او را از پوستهای سباع
که انتفاع برده میشود بآنها فرمود که وقتی که تیر انداخته باشی و تسمیه
گفته باشی پس انتفاع ببر پوست آن واما میته پس نه و روایت شده در
کتاب کافی و تهذیب الاحکام از کاهلی قال سأل رجل اباعبدالله علیه السلام
وکنت عنده یوما عن قطع الیات الغنم فقال لا بأس بقطعها اذا کنت
تصلح بها مالک ثم قال انّ فی کتاب علی علیه السلام انّ ما قطع منها میت
لا ینتفع به گفت عبدالله بن یحیی کاهلی که سؤال کرد مردی حضرت ابا
عبدالله علیه السلام را و بودم من در خدمت آن حضرت روزی از بریدن
دنبهای گوسفندان پس فرمود آنحضرت که نیست باکی بقطع آنها هرگاه
بوده باشی تو اینکه اصلاح کنی بآن مال خود را بعد از آن فرمود که بدرستی
که در کتاب علی علیه السلام هست که آنچه بریده میشود از آنها میته است

انتفاع برده نمیشود بآن و جمله لا ینتفع به ممکنست که خبر بعد از خبر
باشد و ممکنست که وصف از برای خبر باشد و روایت شده در کتاب
کافی و کتاب صلوة تهذیب الاحکام از علی بن ابی المغیرة قال قلت لابی
عبدالله علیه السلام جعلت فداک المیتة ینتفع منها بشیء فقال لا قلت
بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه وآله مرّ بشاة میتة فقال ما کان
علی اهل هذه الشاة اذا لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا باهابها فقال
تلک شاة کانت لسودة بنت زمعة زوج النبی صلی الله علیه وآله
وکانت شاة مهزولة لا ینتفع بلحمها فترکوها حتی ماتت فقال رسول
الله صلی الله علیه وآله ما کان علی اهلها اذا لم ینتفعوا بلحمها ان ینتفعوا
باهابها ای تذکّی گفت علی بن ابی المغیرة که گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام
که گردانیده شوم من فدای تو میته انتفاع برده میشود از آن بچیزی
یعنی هیچ جزوی از آن انتفاع میتوان برد پس فرمود حضرت که نه گفتم
رسیده است بما که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله گذشت بگوسفند مرده
پس فرمود که چه بود بر اهل این گوسفند وقتی که منتفع نمیشدند بگوشت
آن اینکه منتفع شوند بپوست آن یعنی این را انداخته اند بعث کاه

خوردن گوشت آن ممکن نبود بسبب اینکه مرده بود بایست پوست آنرا بکنند و
از آن انتفاع برند پس بنابراین فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله نتوان
از پوست میته انتفاع برد با آنکه شما فرمودید که از هیچ چیز میته انتفاع
نمیتوان برد پس فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که آن گوسفند از
سوده دختر زمعه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و گوسفند لاغری بود
که انتفاع بگوشت آن نمیتوانست برد پس گذاشتند آنرا و ذبح نکردند تا مرد
پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که چه بود بر اهل این گوسفند وقتی
که منتفع نمیشدند بگوشت آن از راه لاغری اینکه منتفع شوند بپوست آن
باین نحو که تذکیه کنند و نگذارند که بمیرد نه اینکه بعد از مردن از پوست
آن منتفع شوند پس این نقل که بشما رسیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله منافی
آنچه ما فرمودیم که از هیچ چیز میته انتفاع نمیتوان برد نیست و سند دو
حدیث سابق اگرچه ضعیف است اما این حدیث آخر صحیح السند است و
دیگر اخبار داله بر منع از مطلق انتفاع نیز هست و معارض چند هم دارد
اما سند آنها صحتی ندارد مثل اینکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
از حسین بن زراره عن ابی عبد الله علیه السلم فی جلد شاة میتة یدبغ فیصب فیه

اللبن او الماء فاشرب منه و اتوضأ قال نعم و قال یدبغ فینتفع به و لا
یصلی فیه روایت کرده حسین بن زراره از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
در باب پوست گوسفند مرده که دباغت کرده شود پس ریخته شود در
میان آن شیر یا آب پس بیاشامم من از آن شیر یا از هر یک از آن شیر و
و وضو بسازم باز آب فرمود حضرت که بلی و فرمود که پوست میته دباغت
کرده میشود پس انتفاع برده میشود بآن و نماز گذارده نمیشود در آن
و این حدیث دلالت دارد بر اینکه جلد میته بعد از دباغت پاک باشد
و این خلاف مذهب مشهور میان اصحاب است بلکه موافق مذهب عامه است
که جلد میته را بدباغت پاک میدانند پس محمول میشود حدیث بر تقیه
و احادیث دیگر نیز وارد شده در باب جواز انتفاع بجلد میته با وجود
عدم صحت سند مشتمل بر این نحو خللی هست پس بنابر ملاحظه اخبار
قول بعدم جواز انتفاع ظاهر تر مینماید نهایت امکان دارد که شیخ طوسی
علیه الرحمه حمل کرده باشد انتفاع منهی عنه در اخبار را بر انتفاع تام شایع
مشروط بطهارت و بنابر این قایل بجواز انتفاعات نادره غیر مشروطه
بطهارت شده باشد از راه اصل و عمومات و بعضی اخبار و بر تقدیر

اولویت اجتناب بهما امکن محل حرفی نیست و بنا بر این احتراز از سوختن
پیه میته نیز باید کرد اگرچه حدیثی وارد شده که فی الجمله دلالتی بر
جواز دارد اما قایل بجواز ظاهر نیست و سند حدیث صحیح نیست
و دلالتش ضعیف است روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام
از حسن بن علی قال سألت ابا الحسن علیه السلم فقلت جعلت فداك
ان اهل الجبل تثقل عندهم الیات الغنم فیقطعون الیاتها فقال الحرام
هی قلت جعلت فداك فنصطبح بها فقال الم تعلم انه یصیب الید و
الثوب و هو حرام گفت حسن بن علی و سؤال کردم حضرت ابا
الحسن علیه السلم را پس گفتم که گردانیده شوم من فدای تو بدرستی که اهل
جبل سنگین میشود نزد ایشان دنبهای گوسفند از پس قطع میکنند
دنبهای آنها را پس فرمود حضرت که حرام است آنها گفتم من که گردانیده
شوم فدای تو پس چراغ افروخته میشود بآنها پس فرمود حضرت که
آیا نمیدانی که میرسد آن بدست و جامه و حال آنکه آن حرام است پس چون
حضرت منع از چراغ افروختن بآنها باعتبار رسیدن بدست و جامه
فرموده یادی از آن میدهد که اصل سوختن آن حرام نباشد هرگاه

خاطر جمع باشد از تعدی نجاست آن اما ممکن است که کسی گوید که مرجع
ضمیر و هو حرام اصطباح باشد و حاصل آن شود که چراغ افروختن
بآن فی نفسه حرام است یا آنکه مفسده سرایت نجاست را هم دارد و بنا
بر این این حدیث نیز دلیل منع خواهد بود و اگر پیه یا روغن نجس شود
بنجاست خارجه جایز است سوختن آن و اخبار در باب جواز آن وارد شده
اما شیخ مفید علیه الرحمه و شیخ طوسی رحمه الله در بعضی از کتب خود و
جمعی دیگر از علما رضی الله تعالی عنهم مقید ساخته اند جواز سوختن آن را
بزیر آسمان و جایز نداشته اند سوختن آن را در زیر سقف و امثال آن
و دلیل تمامی بر تقیید موجود نیست و اجماعی که ابن ادریس علیه الرحمه بر این
تفصیل دعوی نموده ثابت نیست و اخبار جواز مطلق وارد شده مثل
آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح و در کتاب
کافی بسندی حسن کالصحیح از زراره عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا وقعت
الفارة فی سمن فماتت فان کان جامدا فالقها و ما یلیها و کل ما بقی و ان
کان ذائبا فلا تأکله و استصبح به و الزیت مثل ذلک روایت کرده
زراره از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلم که فرمود آنحضرت که وقتی

کافتد موش در روغن پس بمیرد پس اگر بسته باشد روغن بیندازد
موش را و آنچه پهلوی اوست از روغن و بخورد ما بقی روغن را و اگر گداخته
باشد روغن پس نخورد آنرا و در چراغ بسوزاند آنرا و در روغن زیت مثل این
روغن جو و دنی است در حکم و دیگر اخبار درین باب بسیار است و [illegible]
که بعضی از علما رضوان الله تعالی علیهم گفته اند که افروختن آن در زیر سقف
باعث نجاست سقف میشود ضعیف است زیرا که دود روغن طاهر
است که نجس باشد چون استحاله میشود و بر فرض تسلیم تحریم نجس کردن
سقف ظاهر نیست و شاید که ایشانرا دلیل دیگر برین تقیید بوده باشد
که بما نرسیده باشد و اگر کسی برای خروج از عهده خلاف اجتناب از
سوختن آن در زیر سقف نماید بهتر خواهد بود و چند حکم شرعی دیگر
متعلق بمیته هست که ما ایراد مینماییم آنها را در چند مسئله **مسئله اولی**
هرگاه بیابد کسی لحمی و مشتبه باشد که میته است یا تذکیه شده پس
اکثر علما رضوان الله تعالی علیهم بر آنند بلکه بعضی دعوی اجماع نموده اند
که امتحان میکنند و می اندازند آنرا بر آتش پس اگر بپیچد و بر آتش درهم
کشیده و منقبض شد ذکی است و اگر پهن و منبسط گردید میته و بعضی

از علما مثل شیخ ابو القاسم محقق قدس سره و علامه حلی طاب ثراه در بعضی
از کتب خود این حکم را بلفظ قیل ادا نموده اند که ابای از عدم قبول میدهد
و مستند اصحاب درین حکم آنست که روایت شده در کتاب کافی و تهذیب
الاحکام از شعیب عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل دخل قریة فاصاب
بها لحما لم یدر اذکی هو ام میت قال یطرحه علی النار فکل ما انقبض فهو
ذکی و کل ما انبسط فهو میت روایت کرده شعیب از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام در باب مردی که داخل شود قریه را پس برسد در آنجا بگوشتی
که نداند که آیا ذکیست آن یا میته فرمود حضرت که می اندازد آنرا بر آتش
پس هرچه منقبض شود پس آن ذکیست و هرچه منبسط شود پس آن
میته است و شعیب راوی این حدیث اشتباهی دارد و اسمعیل بن
عمر که ازو روایت کرده توثیق ندارد اما چنین شهرتی خصوصا میانه
متقدمین اصحاب رضی الله تعالی عنهم شاید که جبر اینها بکند و بیان
وجه عقلی اینکه لحم ذکی در آتش منقبض میشود و لحم میته منبسط
اگرچه منصب فقیه نیست اما چون مناسب مقام است و شاید که فی
الجمله تقویت حکم شرعی نیز کند بلکه احکام عقلیه باخبار اهل ذکر

بیان وجه عقلی انقباض لحم ذکی و انبساط لحم میته

علیهم السلم عقوبت پذیرد واحدی الی الان متوجه بیان آن نشده و
ظاهر خفایی دارد پس ما بیان آن میکنیم و میکوییم و بالله التوفیق که اجسام
مرکبهٔ این عالم کون و فساد یعنی ما تحت فلک قمر مؤلفند از بسایط اربعه
که آنها را عناصر کویند باعتباری و ارکان می نامند از جهتی و اسطقسات
میخوانند از حیثیتی یعنی آتش و هوا و آب و خاک و هر یک از اینها را
مکانیست که بالطبع و بحسب صورت نوعیهٔ بسیطه میل بآن دارد
و اکر جابر و مانعی نباشد بانجا میرود پس مکان طبیعی نار سطح مقعر
فلک قمر است و مکان طبیعی هوا سطح مقعر کرهٔ نار و از آب سطح مقعر هوا
و از ارض سطح مقعر آب و میل اینها باماکن طبیعیهٔ خود ظاهر است
از بالا رفتن نار و هوا و پایین آمدن ارض و ماء و فلاسفه را برین براهین
هست که مقام کنجایش ذکر آنها ندارد و هر یک ازین چهار عنصر یکی
از کیفیتین فعلیتین یعنی حرارت و برودت و یکی از انفعالیتین یعنی
رطوبت و یبوست میباشد پس آتش حار و یابس است و هوا حار و رطب
و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و تخالف و تضاد میان حرارت
و برودت و میان رطوبت و یبوست ظاهر و هویداست و چون این بسایط

باذن

باذن خالق ارض و سما و یکانه بی همانند و همتا جل شانه و بهر برهانه
ریزه ریزه و مجتمع و ممزوج شوند کیفیت صرفهٔ هر یک از اینها ضد خود را
که در دیکری باشد می شکند مانند حرارت آتشی و برودت آبی و علی هذا
القیاس و قرار میکیرند همه بر کیفیت وحدانیهٔ متشابهه که آن را کیفیت مزاجیه
کویند حتی اینکه جزو آتشی مرکب مساوی و مشابه جزو آبی میشود در حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست و همچنین باقی اجزاء و نیست این مکر محض
قدرت قاهر جناب کبریا و شکستن کیفیات متضاده و قرار کرفتن بر
کیفیت وحدانیهٔ متشابهه ظاهر میکردد از درهم ریختن آب بسیار
کرم و آب بسیار سرد و بیان چکونکی تفاعل کیفیات و دفع شبهات وارده
بر مزاج مقامی دیکر دارد و اکنون ما در صدد اختصار و ایجازیم نه بسط
مقال و تحقیق ما قیل و قال و این کیفیت وحدانیهٔ مزاجیه اکر توسط
حقیقی میانه اضداد و کیفیات صرفه داشته باشد آن را معتدل حقیقی
کویند و الا بهر طرف که اقرب باشد خارج از اعتدال در آن طرف کویند
مثلا کویند خارج از اعتدال است در حرارت یا برودت و همچنین و این
خروج از اعتدال بطرف هر کیفیتی تابع کثرت و غلبهٔ اجزای بسیطهٔ کیفیه

بآن کیفیت میباشد مثلاً هرگاه اجزای ناریه اغلب و اکثر باشد خروج از
اعتدال بجانب حرارت میشود و هکذا و افاضهٔ صور نوعیهٔ ترکیبیه چون
صورت یاقوتیه و نباتیه و لحمیه و عظمیه تابع قرب و بعد این مزاج از
اعتدال و کثرت و قلت هر جزوی از اجزای اربعهٔ بسیطه و شدت التیام
اجزا بیکدیگر یا سهولت آن و چگونگی تصغر و امتزاج آنها و امثال این امور
میباشد و همین صور نوعیهٔ ترکیبیه اند که باذن خالق موجد صور آنها
جل شانه حافظ و نگاهبان این اجزا از تفرق و حرکت اند چه ذاتی که هر یک
از این بسایط بالطبع میل بامکنهٔ طبیعیهٔ متخالفهٔ خود دارند و اگر مانع
و حاجزی نباشد بامکنهٔ خود میروند و همچنین مصدر اعراض و
آثاری که بر این مرکبات مترتب میشوند همین مزاج و قوی و صور اند و هر چند
وهن و سستی باعتبار اسباب خارجه باین صور نوعیهٔ ترکیبیه و باین
کیفیت وحدانیهٔ مزاجیه راه یابد حفظ و حراست بسایط و سایر آثاری
که بر آنها مترتب میشوند ضعیف و ناقص میگردند تا وقتی که بالکلیه امتزاج
و صورت فاسد شوند و مرکب منحل و فانی گردد مثلا میوه تا بر درخت
و کمال قوت مزاج و صورت دارد حفظ بسایط از تفرق و جذب غذا و هضم

وتشبیه

و تشبیه آن و تنمیه و تعدیل قوام و تصفیهٔ لون و تحسین طعم و تطییب
رایحه و سایر آثار از آن می آید و چون چیده شد از بار و مقدری وهن و سستی
بمزاج آن راه یافت تغذیه و تنمیه و سایر آن آثار از آن نمی آید اما حفظ بسایط
از تفرق و تحلل و حراست کیفیات تابعه مینماید و چون مزاج و صورت
آن باعتبار تاثیر حرارت و برودت از خارج باطل گردد حفظ بسایط و نگاهداری
کیفیات نمیکند و عفونت و فساد پیدا میکند و متفرق و منحل میگردد
و اینست که مشاهده میکنی که میوه‌ها و عرقها و امثال آنها هرگاه معطل بماند
در فصل تابستان گند رایحه و طعم و لون و خاصیت آنها که تابع مزاج و صور
نوعیهٔ ترکیبیهٔ آنهاست بعد از ذابه و زوال الجمود فاسد و باطل میشود
همین قیاس اختلاف آثار و احوال اثمار مختلف و متفاوت مشاهده مینمائی
احوال و آثار انسان و سایر حیوانات را در حالت کودکی و ترعرع و شباب
و وقوف و کهولت و شیخوخت و بیماری و نقاهت و صحت و بعد از تمهید
این مقدمات میگوییم که هرگاه ذبح کنند حیوان را خون بدن آن منقل طبیعیه
و سیلانی که دارد میرود و روح حیوانی که پیش مذکور شد چون هوا ره با
خون همدم و رفیق و مصاحب و شفیق میباشد و اطبا خون را مرکب از

میکویند باستصحاب آن دفع میشود و دانستی که حیات مفتقر بروح
حیوانی است و احتیاج تمام بان دارد پس لابد آن نیز مفارقت مینماید اما
این مفارقت بقهر و غلبه است و دفعة واقع میشود و چنان فساد تامی از
جهة مزاج و صورت ترکیبیهٔ اعضای لحمیه و عصبیه و غیر آنها زود روی
نمی یابد و بعضی اجزای صغار دمویه یا اجزای روحیه در خلل و فرج و
مسامات اعضا باقی میماند و شاید که شیٔ قلیلی از حرارت غریزیه که باعتقاد
مفید صناعت فلسفه و راس و رئیس حکمای مشا ارسطاطالیس ملقب
بمعلم اول از مقوله حرارت سماویه است و از جنس حرارت ناریه اسطقسیه
نیست در اجزا و اعضا باقی ماند پس چون حرارت ناریه در لحم جنبی تاثیر
کند اجزای صغار دمویه و روحیه که در خلل و فرج آن هست با لطایف
بسیطهٔ آن بزودی میل بصعود و خروج میکند زیرا که حرارت ناریه کار
تصعید و تلطیف و تفریق و تبخیر است چنانکه ظاهر و هویدا است و میانه
فلاسفه مذکور و مشهور است و احتیاج بذکر شاهد و مثال ندارد و
خلای مکان با بقیه حرارت غریزیه و فی الجمله قوتی که در صورت نوعیه
ترکیبیه مانده و در صدد حفظ بسایط است باعث انقباض و در هم کشیدن

اجزای کثیفه یابسه ثقیله آن میشود و لابد منقبض میگردد و ممکنست
که حرارت ناریه تقویت یبوست اجزای یابسه نیز نماید و بعضی اجزای رطبه را
منعقد سازد و این نیز سبب انقباض میشود چنانکه از مشاهده بستن تخم
در نار ظاهر میگردد و شیخ ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا در فصل
نهم از مقاله اولی از فن چهارم فلسفه طبیعیه کتاب شفا گفته والحرارة
تعین کلا من الیبوسة والرطوبة علی فعله فالرطب الحار اشد تحللا لما
یحلل به والیبوسة الحارة اشد عقدا لما ینعقد بها یعنی حرارت که کیفیت فعاله
اعانت میکند هر یکی از انفعالیتین یعنی یبوست و رطوبت را بر فعل خود
پس شیء رطبه که کارش تحلیل و از هم کشودنست هرگاه حار باشد زیاده
تحلیل میدهد آنچه را متحلل بان شود از آنکه بارد باشد و بسیار ظاهر است
اینمعنی از ملاحظه تفاوت متحلل شدن اشیای جامد بسته در آب
کرم و آب سرد و یبوست که کارش عقد و بستن است هرگاه با حرارت
باشد زیاده منعقد میسازد آنچه را بسته شود بان از آنکه با برودت
باشد و این نیز ظاهر است مثلا شیر را هرگاه چیزی بزنند که بسته
شود اگر کرم باشد زودتر بسته میشود از آنکه سرد باشد و باز

در فصل مذکور گفته وانما ينعقد البيض بالحر لان المنبت في جوهره
يبوسة رققها النضج في الرطوبة فاذا ما تحن استعانت اليبوسة بالحرارة
على ما قد وقعت عليه فضلت الرطوبة وتعقدت ومادة الملح ما يعقد
يبس ارضي خالطه تعاون حرارة فلذلك ينحل بالبرد وخصوصا اذا كان
مع الرطوبة يعني وبسته منعقد ميشود تخم بگرمي مگر از براي آنکه بر آکنده در جوهر
وجسم آن يبوستي است يعني شيء يابسي که تفرق کرده از نضج در ميانه رطوبت
واجزاي رطبه جوهر تخم پس وقتي که گرم شد تخم استعانت ميکند ومدد ميجويد
يبوست بحرارت در احاله آنچه واقع شود در ميان يبوست بآن پس مغلوب
ميشود رطوبت اجزاي رطبهٔ جوهر تخم وبسته ميشود بسبب آن يبوست
حاره ومادهٔ نمک آبي است که بسته است از يبس اجزاي ارضيه که
مخلوط بآن شده باعانت حرارتي پس از براي اينست که منحل ميشود نمک
بسبب برودت خصوصا هرگاه با رطوبتي باشد واما حرارت بدون رطوبت
پس منحل نميسازد او را بلکه باعث زيادتي انعقاد آن ميشود باعتبار تقويتي
که يبوست را ميکند واگر بسيار تاثيرش زياد شود تفريقش ميفرمايد
چنانکه ظاهر ميگردد از پختن نمک بآتش وايراد نمک وتخم که با هم شيخ

درين مسئله نموده خالي از غفلتي نيست اگر کسي گويد که شيخ خود در حکم
سابق گفته وشما شرح کرديد که حرارت تقويت هر يک از رطوبت ويبوست
بر فعل خود ميکند ودر جوهر تخم ونمک اجزاي رطبه ويابسه هر دو هست
چنانکه تصريح کرديد پس چرا حرارتي که بآنها رسيد تقويت يبوست اجزاي
يابسه آنها ميکند وباعث انعقاد آنها ميشود وجهت چيست که تقويت
اجزاي رطبه نميکند وسبب انحلال نميشود جواب ميگوييم که يبوست در
جوهر تخم ونمک غلبه يافته بر رطوبت واين در نمک بحسب بادي الرأي
ظاهر است چه اجزاي يابسه اجزاي رطبه را بالکليه مغلوب کرده و
منعقد ساخته ودر تخم نيز بعد از ملاحظه قوام وغلظت وسهولت
انعقاد آن ظاهر ميشود واثر تقويت در غالب زياده ظاهر ميشود
از مغلوب وآن بيشتر وزودتر قبول قوت ميکند تا مغلوب وايضا
چون جوهر يار وامثال آن يبوست دارد از دو راه تقويت اجزاي يابسه
آنها ميکند هم از جهت حرارت وهم باعتبار يبوست وتوافق در آن کيفيت
واين ظاهر است واما تقويت اجزاي رطبه اگر چه از جهت حرارت ميکند
اما ضعيف است از راه آنکه يبوست مخالف در آن ميماند بطلان اثر

قوت در اجزای یابسه ظاهر میگردد و باعث انعقاد اینها میشود و اگر
فرض کنیم که جسم حار رطبی در اینها تأثیر کند بسا باشد که تقویت اجزای رطبه
بیشتر نماید و سبب انحلال گردد مثل نمک که در آب گرم بریزی منحل
میشود اگر گویی که چرا نمک در آب گرم منحل میشود بخلاف تخم که بسته میگردد
میگوییم که دانستی که ماده نمک محض آبیست که بمجرد پیوست اجزای ارضیه
انعقاد پذیرفته و دیگر چندان جزوی ندارد و مزاج تامی نیافته و قوت تام
در صورت نوعیه ترکیبیه آن نیست و آبی که بآن رسد وهن عظیمی
در پیوست اجزای ارضیه آن بدید می آورد و اجزای مائیه اصلیه آن
نیز از راه وجدان موافق و هم جنس خود قوت میگیرد و باعث انحلال هم
آن میشود بخلاف تخم که اجزای کثیفه یابسه و حاره و بارده در جوهر آن
بسیار است و مزاج تمامی دارد ملکه مزاج ثانوی نیز یافته و صورت
ترکیبیه آن قوی است و تضعیفی که رطوبت آب گرم پیوست اجزای
یابسه آن را کند انقدر نیست که سبب انحلال و تفرق جوهر آن تواند شد
ملکه تقویتی که حرارت آن آب میکند از راه استعداد و قابلیت ماده اثرش
زیاده ظاهر میگردد و سبب انعقاد آن میشود و هرگاه با تمام رسید

این

این قول میرویم باز بر سر کلام اول و میگوییم که و اما موت هرگاه طاری
شود بر حیوان پس باید که فساد عظیمی بأرواح و قوی و اخلاط و حرارت
غریزیه و اعضای آن راه یافته باشد که بالکلیه صور ترکیبیه و امزجه
آنها فاسد شده باشد تا حیات مفارقت نماید و موت عارض شود
و باعتبار فساد و بطلان ارواح و لطایف اجزای اعضا رطوبات
غریبه که در بدن آن حیوان باشد در خلل و فرج و مسامات ضیقه اعضا
از راه استحاله خلا جا خواهد گرفت و منجمد خواهد شد بسبب برودت
حاصله از موت پس هرگاه حرارت ناریه بلحم چنینی رسد اذابه مینماید
و سیلان میفرماید اجزای رطبه غریبه را و مخلوط میشود با اینها اجزای
رطبه اصلیه که بتفرق حرارت منحل میگردد و مستحیل میسازند بخود
باعانت حرارت ناریه بعضی از اجزای یابسه را نیز و مائیت بسیار در آن
ظاهر میشود و از آن منفصل میگردد و حال آنکه قوت جمع و حفظ صور
نوعیه ترکیبیه بالکلیه رفته و باطل شده پس لابد پهن و منبسط
میگردد آن جسم لحمی و از اجمال حکم عقلی در این حدیث شریف و تفصیلی
که ذکر کردیم ما از تفسیر بیانات اصحاب نظر وجهت ظاهر میگردد که آن دانان

نوامیس قدسیه و ارباب شرایع الهیه علیهم السلم برای ضبط احوال کافهٔ
انام و ملاحظهٔ بقای مزاج عام و حفظ صورت ترکیبیهٔ اجسام متضادهٔ
خواص و عوام که مشتمل است بر حِکَم و مصالح لا تعد و لا تحصی آنجناب
جناب کبریا تبارک و تعالی در بعضی از امور عقلیه باشاره و ایما اکتفا
میفرموده اند و حسین بن عبد الله بن سینا در مختصر موسوم بعیون الحکمة
بعد از آنکه تقسیم حکمت بنظریه و عملیه نمود و بیان اقسام حکمت عملیه
کرده عبارتی گفته که حاصل ترجمهٔ آن اینست مبادی اقسام حکمت عملیه
و کمال حدود و اندازه قوانین آنها از شریعت الهیه ظاهر و مستفاد میگردد
بلی قوت نظریه بشریه بکار میبرد آن قوانین کلیه شرعیه را در مواد
جزئیه مثلا صاحب شریعت غرا و ملت بیضا صلوات الله و سلامه علیه و آله
ما دامت الارض و السماء میفرماید که عدل حسن و نیکوست و ظلم قبیح
و ناپسند است و اندازه و حد هر یک از آنها را بیان میفرماید بعد از آن در مقدمهٔ
و معامله خاصه که میان زید و عمرو مثلا واقع شود استخراج آنکه بچه نحو
که فیصل پذیرد موافق قانون عدلیست که شارع امر بآن فرموده و بچه
قسم که از هم افتد ظلمیست که نهی از آن در ملت واقع شده کار قوت

نظریه

نظریه و اصحاب آرای صائبه است بعد از آن تقسیم حکمت نظریه نموده
و بیان اقسام آن کرده پس گفته که مبادی اقسام فلسفهٔ نظریه مستفاد
میگردد از ارباب ملت الهیه بطریق تنبیه و نشان و تصرف در تحصیل
آنها بر وجه کمال و اندازه و حد از قوت عقلیه میشود از روی حجت
و برهان و بعد از آن گفته که کسی که عطا کرده شود باو از فیوضات
نامتناهیه الهیه اینکه کامل گرداند نفس خود را بیافتن این دو قسم
حکمت و عمل کردن بقسم عملی و بجا آوردن آن پس تحقیق که عطا کرده
شده است باو خیر بسیار و در این کلام اشاره بایهٔ وافی هدایهٔ یؤتی
الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
نموده و ترجمهٔ این کریمه و الله یعلم اینست که عطا میفرماید حکیم دانا جل
شانه حکمت را بهر که خواهد از بندگان و برگزیدگان خود و هر که عطا
کرده شود او را حکمت را پس تحقیق که ایشان کرده شده است او خیر دلیه
خیری خیر بسیار که سرمایه و ذخیره است برای او در این نشاء و در دار اخرا
و شیخ مذکور در رساله موسوم باضحویه کلامی آورده که خلاصهٔ
آن با اضافه استشهادی اینست واجبست بر حضرت شارع علیه السلم

دعوت خلق باقرار هستی و وجود یکانه بی شبه و مثال و اتصاف او
بصفات کمال و سمات جلال و تنزیه او سبحانه از شوایب نواقص و
عیوب و تقدیس او جل شانه عما لا یلیق بشان الرب بل بالمربوب
اما بتصریح یا بکنایه او عز و علا حاصل و ممکن و حیثیت
از تحیز و اشاره حسیه منزه و بری است از اموری که درک و دریافت
آنها بر افهام اکثر انام دشوار و دور از کار است پس بر حضرت او واجب
و لازم نیست چه فهم اکثر ناس بآنها نمیتواند رسید و سبب انزجار و
عدم قبول دعوت از ایشان میشود چنانکه درشتی سلوک و مشادکر
و معامله اکر آن سرور خیر البشر صاحب خلق عظیم و عفو عمیم نمی بود
هر آینه باعث انزجار طبع انام و موجب تفرق عوام میشد کما قال عز شانه
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا
مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ
فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
یعنی والله اعلم پس البته از جهت بخشایش خدای تعالی است اینکه
تو نرم و مهربان شدی با ایشان بمرتبه که اندوهکین و دلتنک نمیشوی

از جهت

از جهت بدی که با ایشان رسد با آنکه ایشان مخالفت و نافرمانی
تو میکنند و اکر بودی تو سیئ الخلق سخت دل قسی القلب هر آینه
میشدند ایشان از کنار تو و درنک نمیکردند با تو پس عفو کن از
ایشان تقصیری که نسبت بتو کنند و طلب بخشایش نما برای ایشان
از خدای عز و جل نافرمانی و مخالفتی را که نسبت بجناب او کنند و مشورت
کن با ایشان در امر جنک یا در هر امری که لایق بمشاوره و مطارحه باشد
و این هم برای اظهار لطف و رافت بجانب ایشان و جلب قلوب ایشان
و تعلیم و هدایت ایشان بمشاوره و مصلحت در کارهاست و شاید
که دیکر هم از مصالح در ضمن این باشد که عقل انسانی بآن نرسد و الا
بر ظاهر است که دانش دانای هر نهان و آشکار با اصابت رای رسول
مختار را در هر امری که باشد حاجت و ضرورتی باستصواب عقول
قویه و ضعیفه و خیر اندیشی نفوس خسیسه یا شریفه نیست پس هر کاه
عازم شدی بر کاری بعد از مصلحت و شوری پس توکل نمای بر خدای
عز و علا در امضای آن بدرستی که حق تعالی دوست میدارد کسانی را
که توکل بر جناب او کند و تفویض امور خود باو نمایند پس دلالت

وهدایت میفرمایند ایشانرا بآنچه خیر و صلاح ایشانست پس لاجرم
لازمست بر حضرت شارع اکتفا فرمودن باشاره و ایما و تفویض استخراج
تفاصیل دقیقه آنها بعقول سلیمه اذکیا تمام شد شرح قول ابن سینا و آنچه
شیخ گفته که بسیاری از امور متعلقه بمعرفت ربوبیت هست که
تصریح بآن بر حضرت شارع لازم نیست حق است اما آنچه را از باب مثال
ذکر نموده از عدم تمکن و تحیز محل نظر است و لالی غیبیه این امور دقیقه
نظریه که در شریعت مطهره طیبه اشاره و تنبیه بآنها شده زیاده از آنست
که در رشته شمار و سلک تعداد ابدجه آیات وافی هدایه قرآن مجید
و فرقان حمید و همچنین اخبار صادقه سید ابرار و احادیث ناطقه ذریه
اخیار او علیهم الصلوة والسلام ما اختلف اللیل والنهار بحیث لا تعد
ولا تحصی اشتمال بر آنها دارد و از تتبع و تدبر با خلوص نیت و صفای
طویت بر عقلا و اذکیا ظاهر میشود و اول سوره مبارکه که از جانب
حکیم دانا و قادر توانا بر رسول معجز نما نازل شده یا وافیه فاتحة الکتاب
و سبع المثانی است که حیرت جشکان وادی ضلالت را از سرسام
سرگشتگی ثابت باعزیمه اقرأ باسم ربک نافعست که بخواهند ابواب

حق شناسی بر کوران مادرزاد بیدای نادانی و جهالت رهنما و هادی آیت
چه در این باب اخبار مختلفه از طریق عامه و خاصه وارد شده و جمع میان
آنها اگر حدیث عامی را تسلیم نمائیم بوجوه عدیده امکان دارد و این مقام
مقام ذکر آن نیست و از کنوز تحقیق معارف یقینیه همین دو سوره مبارکه
بعقول ضعیفه استخراج کنند از مسایل نظریه متعلقه بعلم الهی و فلسفه
اولی و معرفت ربوبیت میتواند شد که اگر تفصیل یابد دفاتر و کتب از آنها
مملو شود تا آنچه مؤیدین من عند الله و صاحبان قوای قدسیه دریابند
باشد مثلا استنباط طرق مختلفه اصحاب نظر در معرفت صانع و شناختن
او و هدایت یافتن بعلم بصفات او جل شانه و بطریق برهان میتواند شد از
طریقة الهیین و صدیقین که اثبات صانع میکند از نظر در حال اصل
وجود و لزوم اتصاف آن بصفت وجوب و از وصف وجوب وجود
و ملاحظه آن استدلال میکند بر توحید و نفی شریک از واجب و همچنین
بر سایر صفات کمال و سمات جلال او و از علم و قدرت و اراده و مشیت
و حیات و حکمت و لطف و رافت و غلبه و عزت و غیر آنها و همچنین
بر نفی ماده و موضوع و محل و جسمیت و تحیز و تعدد و ترکیب و اشاره

وضد وند وجنس وفصل وحد وسایر نقیضها و همچنین برآنچه صادر شود
از او و پدید می آید از قدرت شامله واراده کامله او واجد ابعد واحد پس
استدلال میکند از وی بر هر چیز نه از چیزی بر او و استشهاد مینماید از حق
بر همه چیز نه از چیزی بر حق پس همه موجودات را در هر چیز با و احتیاجست
و جناب او را در هیچ امر هیچ شی احتیاج نیست و هر شی از قدرت کامله
او پدید آمده و از پرتو نور هستی او پیداست و او جل شانه بذات بذاته خود
هست و قایم و موجودست بلکه عین هستی و وجود قایم بذاته است برای
بعضی پس او دلالت بر هر شی کند و شهادت بان دهد نه چیزی بر او
زیرا که اینست علت کاینات * ما بتو قایم چو تو قایم بذات * و در کتاب کافی

روایت شده از منصور بن حازم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان الله

اجل واکرم من ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون بالله قال صدقت
روایت کرده منصور بن حازم و او از اجله واعیان اصحاب امام بحق ناطق
جعفر بن محمد صادق علیهما السلام وامام همام موسی کاظم علیه السلام بود
واصحاب توثیق و تعدیل او نموده او را عظیم القدر شمرده اند که عرض
کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که خدای تعالی اجل واکرم از آنست

کرشناخته

کرشناخته شود بخلق خود بلکه خلق شناخته میشوند بخدای تعالی
فرمود حضرت که راست گفتی و تتمه حدیث شریف طول دارد در مطلب
دیگر و باز در جای دیگر از کتاب مزبور روایت شده از منصور بن حازم

قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی ناظرت قوما فقلت لهم ان الله اجل

واکرم من ان یعرف بخلقه بل العباد یعرفون بالله فقال رحمک الله روایت
کرده منصور بن حازم که عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام
که من مناظره کردم با قومی پس گفتم که خدای تعالی اجل واکرم از آنست که
شناخته شود بخلق خود بلکه بندگان شناخته میشوند بخدای تعالی
پس فرمود حضرت که رحمت کند ترا خدای تعالی و دیگر احادیث قریب بمضمون
آنچه نقل شد روایت شده و از طریقه متکلمین که استدلال میکنند از
حدوث اجسام واعراض بر وجود خالق و از نظر در احوال خلیقه بر صفات
او واضح فراضح و نظیر اینست طریقه طبیعیین که استدلال مینمایند
از حال حرکت و متحرک بر وجود محرک اول که غیر متحرک و از ان استدلال
میکنند بر وجود مبدا اول تعالی شانه و شیخ ابوعلی در اخر نمط چهارم در
طبیعی او از کتاب اشارات بعد از انکه فارغ شده از اثبات صحیح و برهان

ذکر طریقه متکلمین در اثبات خالق حدوث عالم و اعراض

ذکر طریقه طبیعیین در اثبات ... بیان ...

بر اثبات واجب وصفات او بطریقهٔ الهیین فصلی مشتمل بر تنبیه آورده
وبیان اشرفیت واوثقیت این طریقه نسبت بطریقهٔ متکلمین وطبیعیین
نموده وکریمهٔ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ
أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ را تطبیق بر این
طریق کرده وحاصل تطبیقی که او کرده اینست که مینمایم با ایشان آیات
ونشانها وعلامات هستی ووجود وربوبیت وخالقیت خود را در
آفاق واطراف عالم از صنایع عجیبه وتدابیر غریبه در خلق ارضین و سموات
وانچه در آنهاست ودر نفسها وذوات آنها از حکم عجیبه ومصالح متقنه
که در بدنها وجانهای آنهاست تا اینکه ظاهر وهویدا شود بر ایشان که
او حق وثابت وموجود وصانع است واین اشاره کرده بطریقهٔ متکلمین
وطبیعیین که استدلال از وجود مخلوق وحال آن بر وجود خالق وکمال
او استدلال میکنند آیا بس وکافی نیست پروردگار تو اینکه او بر هر چیز
شهید است ومحقق ومثبت وموجد ومظهر هر شیء است واین اشاره
کرده بطریقهٔ شریفه وثیقهٔ الهیین که معلوم شد که از صانع استشهاد
بهر شیء میکنند نه از چیزی بر صانع وهمچنین از این دو سوره مستفاد

میشود احتیاج ممکن بمؤثر در بقا که یکی از مسایل ضروریهٔ فلسفهٔ اولی است
وهمچنین معلوم میکردد امر معاد که نظر در آن رکن اعظم این علم است پس
بعد از اینها همه میکردد ارشاد بعبادات وهدایت بطاعات که تعلق بحکمت
عملیه دارد وذکر مجملی از استنباط اموری که مذکور شد از سورهٔ مبارکه
فاتحة الکتاب آنست که ابتدا فرمودن بذکر اختصاص جنس حمد وسپاس
بذات مستجمع جمیع صفات کمال ومقدم داشتن این بر وصف ربوبیت
عالم وخالقیت اشیای ماضیه وآتیه وحال هادی است باینکه آن ذات
اقدس وجناب مقدس شناخته وثنا کرده میشود ودلها وزبانها بشناخت
او وثنای او کویا میکردد قبل از ملاحظه شناخت هر شیء وتدبیر
در صدور هر امر بعد از آن ذکر فرمودن وصف ربوبیت وخلق اشیا
مقدم بر صفات کمال وسمات جلال ارشادیست باینکه این هم در
معرفت وشناخت جناب کبریا راهیست وبجهت دانستن وثنا خواندن
او کشاده دستکاهی وچون تربیت یعنی رسانیدن چیزیست بکمال
شیئا فشیئا پس هر چیز را در هر آن بقدرت کاملهٔ او احتیاج است
در بقا وتوجود او اقتضا نه همین در بعض خلق وصدور وورد از مرتبهٔ ازل

ذکر مطلبی از استخراج
المطالب از آیات
سوره ... [illegible]

فنا نیز هنگام ظهور چنانکه بعضی ناقص نظران گمان برده اند بعد از آن
ذکر بخشایش و رحمت و مهربانی و رافت مسکن دلها و آرام دهنده
روانهاست برای استماع حکایت روز بازپرس و جزا و شنیدن این آیه
اطمینان باید چه اگر قبل از شنیدن چنین بخشایش و رافتی و دلبستگی
بچنین لطف و مرحمتی خردمند آگاه دلی بر بازپرس هر اعمال خود دانا و
بمحاسبه ذره و مثقال بینا گردد جان از هوش و شناسایی بری و بدن
از قوت و توانایی عاری شود پس باعث بر توسیط این وصف کمال انتها
بهمین صفت اطمینان بخش هر متفکر درد است بعد از آن اشاره بروز
جزا و ایمان بدیر دار و مرور و انحصه حیرت زاست و بعد از استحکام
این امور هدایت شد به پرستش و عبادت و مخصوص ساختن جناب او
بهر طاعت بعد از آن اشعار باین شد که امر عبادت هم بی مدد اعانت و
امداد او نتواند بود و هدایت و ارشاد او میسر نخواهد شد و الله المعین
و هو المحمود و بدین قیاس مستنبط میکرده از عزیمه اقرأ باسم ربک که اولا
امر فرموده بقرائت اسم اعظم پروردگار و شناختن دانای هر نهان و آشکار
و این چنانکه دانستی در معرفت جناب او طریقه ایست بعد از آن تنبیه فرموده

بنظر

بنظر در امر غریب آفرینش و خلق عالم امکان و ملاحظه صنایع عجیبه
خلقت انسان و ترجیح آن که اشرف کاینات و اعظم آیات و عالم اصغر
و مشتمل بر نظایر ما فی العالم الاکبر است پس در آیه عظیمه افاضه علم و دانش
و انعام بمعرفت و بینش و ارشاد نوشتن باقلام و ذخیره نمودن فواید آن
انعام و این طریقه دیگر است بعد از آن توبیخ فرموده او را بر خود پسندی
و طغیان و تهدید نموده بروز جزا و هنگام بازگشت بجناب جناب موجد
اشیاء پس بعد از تمام اینها ایما فرموده بعبادت و تقوی بقوله عز ذکره
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی و بدین قیاس و نظایر اینست سایر سور
مبارکه قرآنیه و آیات کریمه فرقانیه مثلا در اول سوره و الی هدایه بقره
میفرماید ذلک الکتاب لا ریب فیه برای اهتدا اعتنا بعث حجت و برهان
و تحت آنانچه حاصل آید در اصول از روی ظن و گمان که خالی از شوب
مین و ریب و امثالهما نکی بوهن و عیب نباشد پس وصف میفرماید متقین را
مقدم بر همه اوصاف بایمان بغیب دور از مشاهده و عیان و تصدیق
بصانع مجرد از ماده و مکان پس ارشاد میفرماید بصلوة و زکوة و هدایت
میفرماید بعبادات و تلخیر ذکر و زجر آگاهی از اینها و تقدیم آن که اهم اینها

ممکن است والله یعلم که نکته آن باشد که اصل ایمان بان بر اینها مقدم
وتحقق آن از اینها موخّر است وشیخ ابو علی در نمط ثالث از طبیعیه
کتاب اشارات در بیان نفوس ارضیه وسماویه فصلی معنون باشاره آورده
که بیان قوای عملیه ونظریه نفس نموده پس در آنجا تطبیق اشارات آیه کریمه
نور را بر مراتب قوت نظریه نفس نموده از عقل هیولانی وعقل بالملکه
وعقل بالفعل وعقل مستفاد وشارح محقق طوسی طاب ثراه قول شریف سید
اوصیا علیه وآله افضل التحیه والثنا من عرف نفسه فقد عرف ربه را حمل
براین نموده واز ذکر اینها طول می انجامد کلام وفخر رازی صاحب تفسیر
کبیر گفته که کتاب الهی ناطق است بحصر کمالات انسانیه در عرفان علم و
عمل بر فرموده است در حکایت از خلیل خود حضرت ابرهیم علیه السلم رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین پس مراد از حکم تکمیل قوت نظریات است
واز الحقنی بالصالحین تکمیل قوت عملیه وفرموده است در خطاب با کلیم
خود حضرت موسی علیه السلم فاستمع لما یوحی اننی انا الله لا اله الا انا
فاعبدنی پس لا اله الا انا اشاره بکمال قوت نظریات است وفاعبدنی اشاره
بکمال قوت عملیه وفرموده است در حکایت از روح الله حضرت مسیح علیه السلم

انه قال انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا
اینما کنت وهمه اینها اشاره بکمال قوت نظریه است بعد از آن فرموده که
واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا واین اشاره بکمال قوت
عملیه است وفرموده است در خطاب با حبیب خود محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله فاعلم انه لا اله الا هو واین اشاره بکمال قوت نظریات است بعد
از آن فرموده واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات واین اشاره
بکمال قوت عملیه است وچون سخن کشید بتقریب ذکر بعضی از کلمات
فلاسفه لازم است که ذکر نمایم برای تنبه محصلین که کتب ایشان اشتمال
دارد بر چیزی چند که مخالفت با شریعت مطهره رسول مختار وطریقه مقرره
اهل بیت اخیار او علیهم صلوات الله وسلامه وما مکلف وما موریم
بمتابعت وپیروی هادیان سبل الهیه نه بتقلید فلاسفه وحکمای
یونانیه وجهت این مخالفت آن میتواند بود که بنا واساس علم فلسفه را
قبل از بعثت رسول وحجت ازبر باشند دادن هدایات یا آن شرع لازم
القبول گذاشته اند وبر ظاهر است که جمعی که مؤید بقوت قدسیه ومحفوظ
بعصمت الهیه نباشند بمجرد دانش وخرد ومحض فکرت ونظر خود ایمن از

ذکر مخالفت بعضی از قواعد فلاسفه با شریعت مطهره

در افتادن در ورطهٔ غلط و گرفتار آمدن در ورطهٔ خطا و بعضی از اشیا
غیب باشد و شاید که بتبدّل ازمان و نقل از زبان بزبان بزبان سهوی
چند شده باشد و جمعی که بعد از ارسال حضرت رسول بوده اند بعضی
چنان بصیرتی که باید در دین مبین و خبر تامّی از این حضرت خیر المرسلین
نداشته اند و بعضی نخواسته اند که تبعیت سلف کنند و اصول و قوانین
ایشان را برهم زنند بلکه در بعضی از کتب خود مساهله بجای نموده بر
وفق قواعد و طبق قوانین ایشان حرف گفته اند و عقاید خود را در کتابی
یا رساله بیان کرده اند حتّی اینکه ابن سینا در کتاب شفا اشعار کرده که
اینها از باب مصلحتی بشرکای حکمای مشّا نوشته شده و عقاید من
در حکمت مشرقیّه مذکور است و کتاب حکمت مشرقیّه اکنون در میان
نیست امّا بعد از شیخ بوده و فخر رازی داشته و در بعضی از کتب خود نقل
چند از آن کرده است و خواجه نصیر الملّة والدّین حشره الله فی زمرة المتّقین
در اوّل فن طبیعی از شرح کتاب اشارات شیخ ابو علی گفته که من سؤال میکنم
خدای عزّ و جلّ را از توفیق اصابه در بیان و عصمت از خطا و طغیان
و شرط کرده ام بر نفس خود را نیز اگر متعرض نشوم برای ذکر آنچه اعتماد بر آن

دارم در جایی که بیابم معتمد خود را انجا القا از چیزی که اعتماد بر آن دارد
شیخ پس بدرستی که نظر بر کلام کسی غیر او افتد و تفسیر قول احدی خالی
از خالص کردن و نقد نمودن نیست و من شارحم نه جارح و مفسّرم نه ناقد
و در کتاب تجرید العقاید بیان از رای خود نموده و اقامت ادلّه بر آنها کرده
دیگر آنکه بسیاری از کلمات ایشان مرموز و معقود است و ظاهر آن خلاف
چیزیست که از آن مقصود است و مصلحت در اخفای مطالب و تصریح بخلاف
نمیدانسته اند و مطالب را در عبارات مشوّشه مغلقه ادا میکرده اند
که اگر با اهل این علم رسد فهم حق و مقصود از آن نماید و اگر بدست غیر اهل
افتد دانستن آن بر او متعذّر باشد چه اگر فهم چیزی از آن کند گاه باشد
که بنا بر عدم اهلیّت و قابلیّت عقاید فاسده پیدا کند و در ورطه ضلال
افتد و ابن سینا در اوّل فن طبیعی کتاب اشارات مکرّر وصیّت کرده و ایما
نموده که بخل بورزید و ضنّت کنید بانچه مشتمل است بر آن این اجزا از کسی
که یافت نشود در آن شرایطی که من کرده ام در آخر این کتاب مبادا که براه غلط
و طریق ضلال افتد چه این علم انغلاق شدید و اشتباه عظیم دارد و بر
هر تقدیر طریقه آنست که قوانین و سنن حضرت خیر المرسلین را اصل و اسوه

باید دانست وعرض انظار وطالب بران نموده تا اول آن بحث اصول
در هم آورده دیگران وتحریفات در تصحیح عقاید فاسده پیشینیان
وپیروی این کار را زحمت بسیار ومشقت بیشمار است وبعضی از مبادی
آن بجد وسعی بر حاصل نمیتواند شد مثل عقل سلیم وذهن قویم وطبع مستقیم
ورای صایب وفکر ثاقب وکیف لا وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
وقد ورد فی الخبر کل میسر لما خلق له وهر احدی را بقدر وسع وتوان لازم
در اصول عقاید تحصیل یقین وبرهان وچون بمرتبه یقین رسد حاصل
از وی هرچه باشد اکتفا بان گاه باشد که کافی باشد بشرط مطابقه آن
جزم واعتقاد با حق وصواب در واقع کرد در اصطلاح یقین بران اطلاق
کرده میشود اما اکتفا بظن وهوا واقتدا بسلف وآبا بر طریقه آیات
نزد خالق وخلایق مذموم وآیات کریمه که در ذم این طریقه وارد شده
زیاد از انست که توان شمرد وهمچنین در باب تفکر در مصنوعات الهی
وتدبر در ان حکم نامتناهی وآنچه بعنوان حدیث نقل کرده اند که علیکم
بدین العجایز واستدلال نموده اند که دین ایشان تقلید است پس اکتفا
بان توان نمود صورتی ندارد زیرا که نقل شده که این کلام معصوم علیه السلام

نیست

نیست بلکه قول سفیان ثوری علیه اللعنه است وباین تقریب گفته که
عمرو بن عبید بصری ملعون روزی تحقیق میکرد که میانه کفر وایمان منزله
هست واسطه میانه آن دو منزله پس پیرزنی حرف او را شنید گفت
خدای عز وجل میفرماید وهو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن
پس نگردانیده است خدای تعالی از بندگان خود مگر کافر ومؤمن دیگر
کدام است واسطه که تو قرار میدهی وچون سفیان ثوری سخن آن زن و
بحث او را با عمرو بن عبید شنید گفت علیکم بدین العجایز وچون اتمام
قول درین مسئله بطول می انجامد کلام وخارج از مطلب ماست رجوع
نماییم باز بسوی مقصد خود والله المستعان وعلیه التکلان پس میگوییم
که ممکن است تقویت نمودن حکم مشهور واقع در روایت مذکوره بانچه
روایت شده در کتاب کافی وتهذیب الاحکام از سکونی عن ابی عبد الله
علیه السلام ان امیر المؤمنین علیه السلام سئل عن سفرة وجدت فی الطریق
مطروحة کثیر لحمها وخبزها وجبنها وبیضها وفیها سکین قال امیر المؤمنین
علیه السلام یقوم ما فیها ثم یؤکل لانه یفسد ولیس له بقاء فان جاء طالبها
غرموا له الثمن قیل یا امیر المؤمنین لا یدری سفرة مسلم او سفرة مجوسی

قال هم فی سعة حتی یعلموا روایت کرده سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
که امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرده شد از سفره که یافت شود در راه و در آن
بسیار باشد گوشت آن و نان آن و پنیر آن و تخم آن و در میان آن باشد
کاردی فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام که بقیمت در آورده میشود آنچه
در میان آن سفره است بعد از آن خورده میشود از برای آنکه آن فاسد میشود
نیست برای آن بقائی پس اگر بیاید کسی که طلب آن کند غرامت می کشند
از برای او قیمت را گفته شد که یا امیرالمؤمنین معلوم نیست که سفره
مسلمانست یا سفره مجوسی فرمود که ایشان در گشادگی اند
تا اینکه دانا شوند بحقیقت واقعیه آن وجه تقویت این حدیث از برای
حکم سابق اینکه هر گاه لحم مطروح را بدون امتحان و از مایش توان خورد
پس با وجود آزمایش و وجود قرینه بر تذکیه بطریق اولی و این حدیث اگر چه
ضعیف السند است اما تقویت حکم حدیث سابق میتواند نمود و کسی که
قایل بحکم سابق باشد میگوید که مطلقا حکم بحرمت و میته بودن لحم
یافته شده باید کرد زیرا که زوال الحیات معلوم است و اصل عدم تذکیه است
پس باید که میته و حرام باشد و مشکل که این اصل با اخبار و قراین و عمومات

حلیت معارضه تواند نمود و قطع نظر از اینها نیز اعتبار کردن این اصل
خالی از اشکالی نیست زیرا که زوال الحیات باسباب متعدده تحقق می یابد
از ذبح و مرض و ضرب و سقوط و احتمال وقوع هر یک از اینها در یک رتبه است
و حکم بتعیین یکی متقدم از نسبت بواقی محل اشکالست نظیر این مثال
هر گاه معلوم شود که ملکی از زید انتقال یافته بعمرو و میدانیم که بمجرد
این حکم باین که این انتقال بعنوان هبه باشد مشکل است با آنکه نظیر آن اصل
که قایل دعوی مینمود در اینجا جاری میشود چه انتقال معلوم است و اصل
اینست که عوضی در برابر گرفته نشده باشد پس باید که بعنوان هبه باشد
زیرا که سایر انتقالات از بیع و صلح و غیر اینها اشتمال بر عوض دارد
و مقام مقام اشکال و خالی از تاملی نیست و از این حدیث اخیر ظاهر
میشود که مالی که در معرض تلف باشد و مالک آن حاضر نباشد توان
بدون اذن حاکم بقیمت در آورد و در ذمه گرفت و تصرف در عین نمود
و بعد از حضور مالک قیمت را باو داد و ایضا تقویت حکم مشهور مذکور
مینماید آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح
از ضریس الکناسی قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن السمن والجبن نجده

فی أرض المشرکین بالروم فاکله فقال اما ما علمت انه قد خلطه الحرام فلا
تاکل واما ما لم تعلم فکله حتی تعلم انه حرام روایت کرده ضریس بن عبد
الملک که سؤال کردم حضرت اباجعفر محمد باقر علیه السلام را از روغن
و پنیر که بیابیم آنرا در زمین مشرکین بروم پس بخوریم آنرا پس فرمود حضرت
که اما الجبنی که دانی که مخلوط شده با آن حرام پس مخور و اما الجبنی که
ندانی پس بخور آنرا تا اینکه علم حاصل شود ترا که آن حرام است وجه تقویت
این که گوشتی که یافته شده باشد علم بمیته بودن آن حاصل نیست پس
باید بحکم این حدیث توان خورد تا وقتی که معلوم شود میته بودن آن
و با وجود قرینه بر تذکیه بطریق اولی و ممکن است که کسی بگوید که علم بمیته
بودن حاصل است از راه اصل عدم تذکیه چنانکه دانستی و این محل
اشکال است چنانکه گذشت مسئله ثانیه هرگاه مشتبه شود لحم مذکی
شده و میته بیکدیگر یعنی لحم میته مشخص باشد و لحم مذکی مشخص و
اینها مخلوط بیکدیگر و مشتبه شوند پس اکثر اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم حرام دانسته اند خوردن آن لحوم را و اجتناب از آنرا واجب شمرده اند
و جایز داشته اند بیع آنرا بکسی که حلال داند میته را و بعضی مقید ساخته اند

جواز بیع را باینکه مالک قصد بیع مذکی نماید و ابن ادریس علیه الرحمه
تجویز بیع آن اصلا نکرده و شیخ سعید شهید محمد بن مکی قدس الله تعالی
لطیفه در کتاب دروس ایراد احتمالی نموده که توان امتحان و از ما بین آن
نمود بآنکه مثل لحم مشتبه الحال که پیش مذکور شد پس هرچه منبسط شود میته
باشد و واجب باشد اجتناب از آن و هرچه منقبض گردد مذکی باشد و جایز
باشد خوردن آن دلیل حرمت خوردن و وجوب اجتناب از آن اینکه واجب
اجتناب از میته و تحقق نمیتواند شد آن مگر باجتناب از جمیع دیگر اینکه
روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده ما اجتمع الحلال والحرام
الا غلب الحرام الحلال یعنی جمع نمیشوند حلال و حرام در یکجا مگر اینکه
غلبه میکند حرام بر حلال پس همه بالتبع آن حرام میشود و باید از همه
اجتناب نمود و در ما نحن فیه میته حرام با مذکی حلال جمع شده پس غلبه
بر آن میکند و حرام میکند آنرا بالتبع حرمت خود دیگر اخباری که در باب
جواز بیع مذکور خواهد شد و معارضه کرده اند بآنچه روایت شده در کتاب
تهذیب الاحکام بسند صحیح از عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله
علیه السلام کل شیء یکون فیه حرام و حلال فهو لک حلال ابدا حتی تعرف

الحرام منه بعینه فتدعه گفت عبدالله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبدالله
علیه السلام هر چیزی که بوده باشد در آن حرام و حلال پس آن از برای تو
حلال است همیشه تا اینکه بشناسی حرام را از آن بعینه پس واگذاری آن را
و سند حدیث نبوی معلوم نیست و سند این حدیث صحیح است و ممکن است
در حدیث نبوی که لفظ الحرام را بنصب بخوانند بتقدیم مفعول که معنی
این شود که مگر اینکه غلبه میکند حرام را حلال یعنی حلال غالب بر او میشود
اما خلاف ظاهر است و ممکن است حمل روایت عبدالله سنان بر غیر محصور
عرفی مثلا هر گاه معلوم شود که امروز گوسفند حرامی کسی در این شهر
خواهد فروخت اجتناب از همه گوشتهای این شهر لازم نیست اگر چه حلال
بر ما هر گوشتی که از بازار آورند تا وقتی که بخصوص معلوم شود آن گوسفند
حرام و در ما نحن فیه اشتباه در محصور است و در دلیل قدح کرده اند
بمنع وجوب اجتناب از میته در حال اشتباه بلکه آنچه مسلم است در حال
اشتباه اینکه اکل همه جایز نباشد چه اکل میته البته بعمل خواهد آمد و آن
جایز نیست اما اینکه از همه باید اجتناب شود پس مسلم نیست و شاید توان
گفت که هر یک از اینها مشتبه بنجس است یعنی میته و مشتبه بنجس در محصور

نجس است پس هر یک از این مجموع نجس است شرعا و هر نجسی حرام است باتفاق
پس باید که همه اینها حرام باشد مگر اینکه کسی منع نماید کلیه حرمت هر نجسی را
حتی چیزی که از راه اشتباه نجس حکم بنجاست آن شود اما این خالی از اشکال
نیست و خواهد آمد ان شاء الله تعالی تحقیق این کلیه و اما روایات جواز
بیع آن بمستحل میته پس روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام
بسندی صحیح از حلبی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول اذا اختلط
الذکی والمیتة باعه ممن یستحل المیتة و اکل ثمنه گفت عبدالله بن علی
حلبی که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود هر گاه مخلوط
شود تذکیه شده بمیته میفروشد آن را [illegible] بکسی که حلال داند
میته را و میخورد قیمت آن را و روایت شده در کتابین بسندی حسن
کالصحیح از حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام انه سئل عن رجل کانت له
غنم و بقر فکان یدرک الذکی منها فیعزله و یعزل المیتة ثم ان المیتة والذکی
اختلطا کیف یصنع به قال یبیعه ممن یستحل المیتة و یاکل ثمنه فانه لا
بأس به روایت کرده حلبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که سؤال
کرده شد آنحضرت از مردی که بود از برای او گوسفند و گاو پس بود

این مردار را چنین که مبادا فت تذکیه شده از آنها را پس جدا می‌گذاشت
از او جدا میگذاشت میته را بعد از آن میته و ذکی مخلوط شد نه بیکدیگر
والحال دیگر ممکنش نیست تمیز میان آنها پس چه میکند با این مال فرمود
حضرت علیه السلام که میفروشد از کسی که حلال داند میته را و میخورد
قیمت آنرا پس بدرستی که این بیع نیست باکی بآن و چون حضرت علیه السلام
در هر دو حدیث مقرر این بیع میفرماید و احتمال خوردن را هم نمیدهد
ظاهر میشود حرمت آن و محمد بن ادریس علیه الرحمه چون عمل بخبر واحد
نمیکند طرح این دو روایت نموده تجویز بیع اصلا نمیکند زیرا که بیع میته
موافق اصول مذهب صحیح نیست و روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله
ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنه یعنی بدرستی که خدای تعالی هر چیز را که
حرام کرده حرام کرده قیمت آنرا و این گوشت چنینی اصلش حرام است پس
قیمتش نیز حرام باشد و اصحاب دو جواب از قول ابن ادریس گفته اند یکی
اینکه این بیع حقیقی نیست بلکه صورت بیع دارد چون چیزی میدهد و
مقابل قیمتی میگیرد و غرض استخلاص مال از دست کافر است و قول
باینکه هر مستحل میته حتی ذمی مالش حلال باشد بر مسلم و بهر عنوان

که باشد استخلاص مال از یدا و توان نمود خالی از اشکال نیست جواب دیگر
اینکه ما مقید میسازیم بیع را بقصد بیع ذکی و این جواب نیز چیزی نیست زیرا
که قصد بیع مجهول چنینی که نتوان بانفراده تسلیم آن نمود و تمیز آن داد
در تصحیح بیع موافق اصول مذهب ظاهرا نفع نبخشد و اگر نه باید که مسلم
نیز باین قصد توان فروخت با آنکه اتفاق دارند که بمسلم بعنوان فروخت
و ظاهر نیز بنا بر طریقه اصحاب که عمل باخبار میکنند تجویز مطلق بیع است
عدول از اصول مقرره بنص چه سند این دو حدیث قوی است چنانکه در
و احتمالی که شیخ شهید علیه الرحمه ابداء نموده از امتحان آن بالقا که این دو حدیث
فی الجمله معارضه با آن میداشت و قابلیت آن از اصحاب ظاهر میبود قوی بود
و ایرادی که شیخ شهید ثانی رحمه الله تعالی در کتاب مسالک بر آن نموده که این
قیاس است با آنکه فارق دارد چه در ما نحن فیه میته مخصوص هست و اجتناب
از آن واجب بخلاف مسئله اولی که امر دائر جاشته است که آیا میته باشد
یا نه ظاهرا ایراد و ورودی نداشته باشد زیرا که این قیاس نیست بلکه استخراج
علامتی است برای ذکی و میته از روی نص شارع علیه السلام و جزم بوجود
میته در ما نحن فیه حکم استعلام بعلامت شرعیه را بر هم نمیزند و الله

اعلم باحکامه مسئلهٔ ثالثه در ذکر چیزی چند از میته که حکم میته ندارد و
نجس و حرام نیست و نماز در آن جایز است پس هرچه حیات در آن حلول
نکرده است خارج از حکم میته است مانند پشم و مو و کرک و پر اما بشرط
چیدن آنها از میته یا اگر بکنند هرگاه چیزی از جلد میته با چربی و دسومتی
با آن چسبیده باشد پاک کنند موضع اتصال را بشویند و شیخ طوسی علیه الرحمة
معتبر دانسته چیدن آنها را و در بعضی روایات ضعیفه تقیید به آن
واقع شده مثل روایت فتح بن یزید جرجانی از حضرت ابی الحسن علیه السلم
که در کتاب مذکور است اما مکاتبه و ضعیف السند است و متن آن
نیز تشویشی دارد ظاهرا چیزی از آن ساقط شده باشد و اکثر روایات
که بعضی از آنها صحیح السند است مطلق واقع شده و دندان و استخوان
و شاخ و حافر و ظلف و آن سم حیواناتیست که از برای ایشان بمنزلهٔ ناخن
برای انسان و در شکافته حافر میگویند و در شکافته ظلف و تخم
هرگاه بسته شده باشد پوست صلب بالای آن و انفحه بکسر همزه و فتح
فا و حا در تفسیر آن اختلاف کرده اند بنابر اختلاف اهل لغت بعضی گفته اند
اصل شیردان و بعضی گفته اند که شیر زرد رنگیست که بسته میشود در

بره و بزغاله است پیش از علف خوردن که پنیرمایه در میان آنست

در میان شکم آنها پیش از علف خوردن و بنابراین پنیرمایه خواهد بود
و کلام اهل لغت در تفسیر آن تشویش عظیم دارد جوهری صاحب صحاح
اللغه گفته انفحه کرش حمل و جدی است تا چیزی نخورده است و وقتی که
چیزی خورد آن کرش است و کرش را گفته بکسر کاف و سکون را یا فتح کاف
و کسر را از برای حیوانات نشخوار کننده بمنزلهٔ معده است از برای انسان
و نزدیک بگفتهٔ او گفته است صاحب جمهره چنانکه نقل کرده اند و ظاهر
این کلام آنست که تا جدی علف نخورده شیردان او را انفحه گویند بعد از آن
که علف خورد کرش گویند و این موافق تفسیر اول اصحابست و صاحب قاموس
گفته انفحه چیزیست که بیرون آورده میشود از شکم جدی شیرخوار زرد رنگ
پس آن را در میان [illegible] میکنند و بر شیر میریزند غلیظ میشود مانند پنیر
و این موافق تفسیر ثانی اصحابست بعد از آن گفته که و اگر چیزی بخورد
جدی پس آن کرش است و تفسیر جوهری انفحه را به کرش پس آن سهوست
و این کلام آخر با این بعید است که انفحه اصل شیردان باشد نه شیر زرد رنگ
بسته شده چه از کسی بعد از علف خوردن جدی کرش میگوید و این
مخالف قول اول اوست در انفحه و ایضا بحث او بر جوهری صورتی ندارد

زیرا که جوهری نیز پیش از این گفته بود که تا جدی علف نخورده کرش انرا
انفحه میگویند بعد از آن که خورد کرش میگویند و او خود نیز در آخر عنز را
میگوید و تاویلات بعید میتوان کرد کلام صاحب قاموس را اما ظاهر
آنست که سهوی کرده است و بنابر تفسیر ثانی اصحاب انفحه داخل ما لا تحله
الحیوة خواهد بود بخلاف تفسیر اول بلکه بنابر این جزوی خواهد بود که جزو
انرا عارض شده اما مستثنی از حکم میته است شرعا و شیخ محقق بهاء الدین
محمد عاملی علیه الرحمه در کتاب حبل المتین گفته که مستفاد میشود از تفسیر بعض
اصحاب انفحه را از جمله ما لا تحله الحیوة اینکه نفس کرش باشد چنانکه صاحب
قاموس گفته و ظاهرا درین کلام اشتباهی واقع شده چه نفس کرش که جوهری
گفته از اعضای عصبانیه والبته صاحب حیاتست الا اگر شیر بسته شده
باشد که صاحب قاموس گفته داخل ما لا تحله الحیوة خواهد بود چنانکه ما گفتیم
و بر هر مذهب طهارت اصل شیری که در میان کرش است محل کلام نیست
پس اگر بسته است بحدی که داخل جامدات باشد و توان از پس کشید احتیاط
در آب کشیدن آنست چون ملاقی جلدی است که بر یک مذهب میته است
و اگر مایع و روانست پاک خواهد بود باتفاق بدون آب کشیدن زیرا

جوهری گفته نیز شیر زرد بسته
شده که در میان آن باشد
چنانکه رم

که قبل

که قبل از نفخ مستثنی خواهد بود از حکم نجاست باعتبار ملاقات
میته بر یک مذهب و اما بر مذهب دیگر پس ملاقی میته نیز نشده زیرا
که جلد آن حکم میته ندارد بنابر این مذهب و حکم پنیر مایه بیرون آورده
از شکم میته بعد از علف خوردن آن حیوان محل اشکال است و شیخ
شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری حکم بطهارت آن نموده اما بر وجهی
ظاهر ندارد زیرا که از آن وقت انفحه نمیگویند چنانکه ظاهر شد از
گفته ارباب لغت و در احادیث لفظ انفحه واقع شده همچنانکه خواهد
آمد این بود کلام متعلق بانفحه و دیگر از جمله چیزهای میته که می شمردیم
که حکم آن ندارد شیر پستان که در پستان آن باشد و درین خلافست شیخ
طوسی علیه الرحمه و جمع کثیری از اصحاب قایل بطهارت و حلیت آن شده اند
و ابن ادریس رحمه الله و جمعی اعتقاد نجاست و حرمت دارند اما حکم
آنهایی که پیش از شیر مذکور شد پس ظاهر اصحاب رضی الله تعالی عنهم
اتفاق در آنست و مخالفی معلوم نیست و روایت شده در کتاب
تهذیب الاحکام بسند صحیح از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا
باس بالصلوة فیما کان من صوف المیتة ان الصوف لیس فیه روح

روایت کرده حلبی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که باکی نیست
بنماز در چیزی که بوده باشد از پشم میته بدرستی که پشم نیست در آن روح
وظاهر تعلیلی که امام علیه السلام فرموده دلالت دارد بر اینکه هر چه روح
در آن حلول نکرده باشد از میته طاهر باشد و روایت شده در کتاب مذکور
بسندی صحیح از زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال سألته عن الانفحة
تخرج من الجدی المیت قال لا بأس به قلت اللبن یکون فی ضرع الشاة
وقد ماتت قال لا بأس به قلت والصوف والشعر وعظام الفیل والجلد
والبیض تخرج من الدجاجة قال کل هذا لا بأس به روایت کرده زراره
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که سؤال کردم آنحضرت را از انفحه که
بیرون می آید از بزغاله مرده فرمود باکی نیست بآن گفتم شیری که بوده
باشد در پستان گوسفند مرده باشد آن گوسفند فرمود باکی نیست
بآن گفتم و پشم و مو و استخوانهای فیل و پوست و تخم بیرون می آید از
مرغ فرمود همه اینها باکی نیست بآن و سؤال پوست امکان دارد که متعلق
بفیل باشد نه میته و مرادش استعلام حال الجلد فیل باشد و بر تقدیری که
حمل کنیم نا تمام حدیث موافق فتاوی علما باشد اما بعید است و ممکن است

که مراد

که مراد این باشد که جلد با تخم بیرون می آید از مرغ پس آن تخم که در میان
جلد بیرون آمده چه حال دارد و مطلب حال اصل جلد نباشد و این نیز
بعید است و حمل بر جلد بیضه ابعد است و ظاهر آنست که سؤال از جلد
میته باشد و موافق بعضی اخبار باشد که در طهارت جلد میته وارد شده
اما معمول به اکثر اصحاب نیست چنانکه گذشت و روایت شده در کتاب
کافی و تهذیب الاحکام بسندی حسن کالصحیح از حریز قال قال ابو عبدالله
علیه السلام لزراره و محمد بن مسلم اللبن واللباء والبیضة والشعر والصوف
والقرن والناب والحافر وکل شیء ینفصل من الشاة والدابة فهو ذکی
وان اخذته منه بعد ان یموت فاغسله وصل فیه روایت کرده حریز که
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام بزراره و محمد بن مسلم که شیر و لبا
و آن شیر غلیظی است که در اول ولادت می باشد و تخم و مو و پشم و شاخ و ناب
و آن دندانی است شبیه بنیش که بآن میدرند حیوان چیزها را و در انسان
آن دو دندانی را میگویند که چهار دندان پیش در مابین آنهاست از بالا
و پایین و حافر و نیش مذکور شد تفسیر آن و هر چیزی که منفصل شود از
گوسفند و دابه یعنی از این قسم چیزها که مذکور شد از اجزای که حیات در آنها

حلول کرده باشد پس آن زکی است و اگر اخذ کنی امرا از هر باب از گوسفند
مرده آن بعد از آنکه بمیرد پس بشوئی او را و نماز کنی در آن و قول و از انجذ نه
تعلق عنا بعد لبا دارد چه شستن در شیر و لبا منصوص نیست پس از این حدیث
حکم شیر میته طاهر میشود و درین باب دیگر اخبار هست و آنچه مذکور
شد کافیست و اما حکم شیر پس مستند شیخ رحمه الله و اتباع او در آن صحیحه
زراره است که مذکور شد و دیگر هم حدیث دارد مثل آنچه روایت شده
در کافی از حسین بن زراره قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و ابی
یساله من السن من المیته واللبن من المیته والبیضه من المیته فقال
کل هذا ذکی قال فقلت فشعر الخنزیر یعمل به حبلا یستقی به من البئر التی
یشرب منها و یتوضأ منها فقال لا بأس روایت کرده حسین بن زراره
که بودم من در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام و پدرم یعنی زراره
سؤال میکرد آنحضرت را از دندان میته و شیر میته و تخم میته پس فرمود
حضرت که همه اینها ذکی است میگوید حسین پس گفتم من پس موی خوک
میسازیم با آن ریسمانی که آب کشیده میشود بان از چاهی که آشامیده میشود
از آن و وضو کرفته میشود از آن پس فرمود حضرت باکی نیست بان و سند این حدیث

اگرچه صحیح نیست اما خالی از قوتی نیست و اینکه واقع شده در آن از حکم
ریسمان از موی خوک بنابرین باشد که ما لا تحله الحیوة از نجس العین
پاک باشد چنانکه مذهب علم الهدی سید مرتضی علیه الرحمه والرضوان است
و در مسایل ناصریه گفته است یا بنابرین باشد که آب چاه و آب قلیل ملاقی
نجاست نجس نشود و این مذهب در آب چاه قوی و قابل حمل بسیار دارد و در آب
قلیل قائل آن حسن بن ابی عقیل علیه الرحمه است یا برین محمول شود که ریسمان
بدلو بسته باشد و آب نرسد و بعیدی دارد یا اینکه اصل آب کشیدن با این
ریسمان باکی نداشته باشد و حرام نباشد هرچند چاه و آب نجس شود
و این بعید است و اما مستند ابن ادریس و قائلین بقول او پس آنست که
میته نجس است و جسم رطبی چون شیر که ملاقی آن شود نجس میشود و هر
نجسی حرام است باتفاق دیگر آنکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
از وهب عن جعفر عن ابیه علیهما السلام ان علیا علیه السلام [illegible] ذلک الحرام
محضا روایت کرده وهب بن وهب از حضرت صادق از پدرش علیهما السلام
که حضرت علی علیه السلام سؤال کرده شد از گوسفندی که مرده باشد پس بدوشند
از آن شیر پس فرمود علی علیه السلام که این حرام محض است و این روایت بسیار

سئل عن شاة ماتت فحلب منها اللبن فقال
علی علیه السلام

ضعیف السند است و شیخ طوسی علیه الرحمه حمل کرده این را بر تقیه چون
موافق مذهب عامه است و آنچه گفته بودند ملاقی میته نجس است چون
احادیث در باب شیر وارد شده میتوان قایل شد که از آن حکم مستثنی
باشد اما احتیاط در دین اقتضای اجتناب از شیر چنین میکند اگرچه
از اطعمه بی دغدغه ضایع مال است و قیدی که جمعی از اصحاب در باب
تخم کرده بودند که پوست صلب بالای آن بسته باشد اگرچه از اخباری
که مذکور شد ظاهر نمیشود بلکه تخم در این اخبار مطلق بود اما در روایت
در کافی از غیاث بن ابرهیم عن ابی عبد الله علیه السلم فی بیضة خرجت
من است دجاجة میتة فقال ان کانت البیضة اکتست الجلد الغلیظ
فلا بأس بها روایت کرده غیاث ابن ابرهیم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
در باب تخمی که بیرون آید از دبر مرغ مرده پس فرمود آنحضرت که اگر آن
تخم پوشیده است پوست غلیظ را پس پاکی آن ثابت و سند این حدیث
اگرچه ضعیف است اما از بعضی اخبار دیگر هم استفاده این قید مستفاد
میشود مثل آنکه در مقطوعه صفوان نهی از تخمی که بیرون آید از بطن مرغ
میته واقع شده پس حمل کنیم آن را بر آنکه پوست بالای آن بسته نشده

باشد

باشد تا جمع میان اخبار بشود و اخبار عامه در نهی از انتفاع بجمیع اجزای
میته چنانکه پیش مذکور شد مقوی این احادیث ضعیفه میشود پس
اجتناب از تخمی که پوست آن بسته نشده باشد با احتیاط اقرب مینماید
فایده در ذکر مجثمه و مصبوره شمرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم از
جمله محرمات مجثمه و مصبوره را اما مجثمه بضم میم و فتح جیم و تشدید ثای
سه نقطه و فتح آن و شیخ زین الدین علیه الرحمه بکسر تصحیح فرموده و فتح بحسب
لغت اظهر است پس حیوانیست که نشانه کنند آن را و تیر بزنند بر آن تا بمیرد
بی آنکه ذبح شرعی بعمل آید و این از افعال کفار بوده سابق بر اسلام و در دین
اسلام نهی از آن واقع شده و مجثمه را باین اعتبار میگویند که چون آن حیوان را
بسته اند برای آنکه نشانه باشد پس گویا آن را چسبانیده اند بزمین و ملصق
بآن کرده اند من جثم الطایر بالارض ای لصق بها و بنا بر احتمال الکسر که شیخ زین
الدین رحمه الله فرموده باین اعتبار خواهد بود که گویا آن حیوان خود را چسبانیده
بزمین و ملصق باشد بآن و اما مصبوره پس حیوانیست که مجروح کنند آن را و
حبس کنند تا اینکه بمیرد صبرا ای محبوسا ممسکا علی القتل و این نیز
از افعال کفار بوده و در دین مبین نهی از آن واقع شده و حرمت اینها

باعتبار عارضه موقت زیرا که تذکیه شرعیه ممکن بود و بعمل نیامد

پس میته و حرام باشد البته **مسئله خامسه** در باب اینکه چه وقت جایز

میشود شرعا اکل میته و تفصیل قول درین خواهد آمد در بیان حال

مضطرین باکل محرمات انشاء الله سبحانه **فرع** گوشتهائی که قصابان

در بازار اسلام فروشند جایز الاکل است و تفحص از ذبح آن و ذابح آن

و کیفیت ذبح آن در کار نیست روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام

بسندی حسن کالصحیح از فضیل و زراره و محمد بن مسلم انهم سألوا ابا جعفر

علیه السلام عن شراء اللحم من الاسواق و ما یدری ما یصنع القصابون فقال

علیه السلام کل اذا کان فی سوق المسلمین و لا تسأل عنه روایت کرده اند فضیل

و زراره و محمد بن مسلم که سؤال کرده اند ایشان حضرت ابا جعفر محمد باقر

علیه السلام را از خریدن گوشت از بازارها و حال اینکه معلوم نیست آنچه

میکنند قصابان یعنی در امر ذبح و آداب آن پس فرمود حضرت علیه السلام

که بخور هرگاه باشد در بازار مسلمین و سؤال و تفحص مکن از حال آن

و در کتاب تهذیب الاحکام همین حدیث شریف بسند دیگر نیز روایت

شده از زراره و درین هنگام ختم میکنیم بحث از عارضه موت یا ذبح

بکنیم



میکنیم بذکر بقیه عوارض محرمه مستعینا بالله الذی یحیی و یمیت و یمیت و

یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر **بحث دوم** از عوارض

مذکوره اشامیدن خمر است پس هرگاه بیاشامد حیوان حلال گوشت

خمر را و عقب آن ذبح نمایند آنرا باید شست گوشت آنرا و خورده نمیشود

آنچه در جوف است از دل و جگر و امعا بنابر قول مشهور و ابن ادریس

تعالی گفته مکروه است خوردن آنچه در جوف است و سند قول

مشهور است که روایت کرده زید شحام عن الصادق علیه السلام انه قال فی

شاة شربت خمرا حتی سکرت ثم ذبحت علی تلک الحال لا یؤکل ما فی بطنها

روایت کرده زید شحام از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در باب گوسفندی

که بیاشامد شراب تا اینکه مست شود پس ذبح کرده شود آن در آن حال خورده

نمیشود آنچه در شکم اوست و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف گفته

که شراب بجوف میرسد و اجزای لطیفه آن معلوم که بغسل از امعا زایل

شود پس اقدام بر اکل آن اقدام بر اکل چیزیست که معلوم نیست اباحت آن

بلکه مظنون است حرمت آن و سند روایت در کتاب کافی و تهذیب

ضعیف است اما در مختلف گفته که ما رواه زید الشحام فی الموثق و جمعی ک

علامه رحمه الله ایراد نموده نیز ضعیف است زیرا که انتقال میشود حکم
حلیت مستصحب است و اصل عدم بقای اجزای خمر است و ابن ادریس
لا یؤکل را در حدیث بر کراهت حمل نموده و قایل این شده چون در حکم
کراهت قوت دلیل را بر ضرور نمیداند و قول ابن ادریس نظر بدلیل
قویست و احتیاط در عمل بمشهور است و عمل اکثر که کرده اند در حدیث
مذکور نیست **بحث دیگر** از عوارض مذکوره شیر خوردن از خوک است
هرگاه بخورد حیوان حلال شیر خوک را پس اگر در مدتی باشد که گوشت
بروید و استخوان محکم شود حرام میشود آن حیوان و نسل آن حیوان و اگر
در کمتر از آن مدت باشد مکروه میشود و مستحب دانسته اند استبرای
آن از هفت روز بعلف طاهر یا شیر طاهر و بعضی بجای طاهر حلال
گفته اند و این حکم تعدی نمیکند بغیر خوک هرچند مثل آن باشد در
نجاست مانند کلب و لبعضا الفتدی تعدی داده اند و اگر حیوان حلال شیر
انسان بخورد بحدی که مذکور شد مکروه میشود و اگر بول بیاشامد
پس ذبح کند آن را باید شست آنچه در جوف اوست و مستند این احکام
اخباریست که سند آنها ضعیف است اما اصحاب رضوان الله تعالی علیهم

عمل بآنها کرده اند **فایده** بدانکه جهت و منشا حرمت اکل یا کراهت آن
گاه در نفس ماکول میباشد باعتبار خصوص اکل و تفصیل این آنست
که حکیم دانا و خالق توانا سبحانه و تعالی عن مشابهة الخلق و مماثلة
الاشیاء در وقتی که اوزبده بندگان خود را پدید آورده اماء و عبید خود را
و قرار داده در ابدان ایشان آلات بسط و ادوات قبض را و ودیعه گذاشته
در ابدان ایشان عجایب مشاعر و حواس را و خلق کرده در اجسام ایشان
غرایب درک و احساس را عالم بوده باشیایی که نافع باشد بمزاج و موافق
این مزاج باشد پس حلال کرده آنها را برای ایشان از روی تفضل
و امتنان و واقف بوده باشیایی که مضر باشد بطبایع و نا ملایم باشد بابدان
و مانع بوده باشد پس حرام کرده است آنها را بر ایشان بمحض جود و امتنان
چنانکه در اخبار صدوق آثار وارد شده مثلا اکل میته در خبر آمده که
مورث مرض مفاجات است و خوردن خون باعث ماء اصفر و گند دهن و سوء
خلق و قساوت قلب است و خوردن گل موجب بیماری و نفاق و ضعف
ذهن است و نظایر اینها از آنچه در ابواب علل تحریم اشیا مذکور و مشروح
و ظاهر و مناسب آنست که درین باب درین مقام این نوع از تحریم ملحوظ و منظور

باشد واطلاع بر این از تنصیص شارع بعلت وجهت تحریم یا مزید تخصیص
حکم تحریم بخصوص تصرف اکل شیء حاصل میتواند شد وظاهر اینست که
این عوارض محرمه را که مذکور شد مشارکتی بوده باشد با اعیان محرمه
از رهگذر علل تحریم از افساد طبایع وابدان واضرار بقوی واخلاق
چنانکه از نص شارع بعلت بعضی و مزید اختصاص حکم تحریم با کل مستفاد
میگردد در بیان ذکر اینها درین مقام لایق و مناسب باشد وگاه باشد که منشأ
جهت حرمت در ماکول باشد نه باعتبار خصوص اکل چون مال مغصوب
و مبیع ببیع فاسد وامثال اینها که مطلق تصرف در اینها از شارع حرام شده
و خصوصیت اکل را منظور نداشته است وچون اکل نیز یکی از جمله تصرفات
حرام شد وگاه باشد که در اکل باشد چون اکل مریض و جنب و مانند آن
و اینها درین مقام منظور نیست و ذکر بعضی از این قبیل عوارض که بعضی از
اصحاب درین باب فرموده اند و نیست که بالتتبع واستطراد باشد و الا
مقام مناسب آن ابحاث کتاب غصب و بیع و نظایر اینها از ابواب
فقه است و شاید که منظور بعضی از اصحاب که گفته اند که اکل از آنچه در
وضعه حرام است نه ماکول اینمعنی و قریب باین چیزی باشد و الا ظاهر است

که حرمت صفت فعل مکلف میباشد نه صفت عین والله تعلم **بحث ثالث**
در ذکر چیزی چند که حرام است از ذبیحه بعضی از اصحاب رضی الله تعالی
عنهم پانزده چیز از ذبیحه را حرام شمرده اند یکی خون و حرمت آن محل کلام
و در آیات کریمه مذکور است اما تفصیل قول در آن پس خواهد آمد بعد ازین
ان شاء الله سبحانه دیگر طحال یعنی سپرز باشد دیگر قضیب که ذکر باشد
دیگر انثیین یعنی بیضتین دیگر فرث یعنی سرگین که در شکم حیوان باشد
دیگر مثانه بفتح میم که محل جمع شدن بول است دیگر مراره بفتح میم که زهره
گویند و محل جمع شدن مره صفراست و مانند کیسه با جگر آویخته است دیگر
مشیمه بفتح میم بعضی گفته اند که چیزیست که با بچه بیرون می آید که جفت
و بعضی گفته اند بچه دانست در حیوان پس تعبیر شده است دیگر فرج
و باطن آن دیگر علبا بکسر عین مهمله و سکون لام و بای موحده و الف
ممدوده دو عصب عریض زرد رنگند که کشیده از گردن تا اصل دم دیگر
نخاع که خط سفید یست رسته از دماغ کشیده در میان ظهر که فقرات ظهر را
بهم بسته دارد و قوام حیوان بدون آن نمیباشد و شیخ زین الدین علیه الرحمه
در کتاب مسالک و روضه بهیه گفته که وتین هم هست و این مخالف گفته

اهل لغت مینماید که در و نیز گفته اند که رگیست در دل که هرگاه قطع شود
باقی نمیماند صاحبش دیگر غدد که در گوشت میباشد و در پیه چشم
و غده را بفارسی دشپل میگویند دیگر اشاجع وان اصول الکف است
متصل بعصب ظاهر کف و مراد بان در حیوانات عصبها و امثال آنها
که مجاور ظلف باشد دیگر خرزه دماغ و ان چیزیست در وسط دماغ
خاکستری رنگ شبیه بکرم بقدر نخودی بهم پیچیده دیگر حدقه یعنی اصل
مردمک چشم که ابصار بان واقع میشود نه تمام جرم چشم و شیخ طوسی
علیه الرحمه این جمله مثانه را ذکر نکرده و محمد بن ادریس ذکر کرده و جمعی
دیگر از فقها نیز ذکر کرده اند و در نهایت که ابن ادریس رحمه الله تعالی
از را منجاست حکم بتحریم این اشیا کند و اگرنه ایراد ضعیفی وارد با انکه
او عمل بخبر واحد نمیکند و اجماعی ظاهر نیست بلکه خلاف آن ظاهر است
و شیخ مفید رحمه الله تعالی گفته که خورده نمیشود از انعام و وحوش طحال
برای آنکه آن مجمع خون فاسد است و خورده نمیشود قضیب و انثیان
و متعرض غیر اینها نشده است و سلار بن عبد العزیز علیه الرحمه نیز مثل
او گفته و سید مرتضی علیه الرحمه گفته از آنچه منفرد شده اند امامیه

تحریم خوردن طحال و قضیب و خصیتین و رحم و مثانه است و ابن
جنید رحمه الله گفته مکروهست از گوسفند طحال و مثانه و غدد و نخاع
و رحم و قضیب و انثیین و علامه حلی طاب ثراه احتمال داده که مراد ابن
جنید از کراهت ناخوشی و بدی باشد که بحرمت راجع شود زیرا که کراهت
گاهی باین معنی مستعمل میشود نه کراهت اصطلاحی و ابو الصلاح رحمه الله
مکروه داشته نخاع و عروق و مراره و حبه حدقه و خرزه دماغ را و علامه
حلی رحمه الله در کتاب مختلف قایل بحرمت طحال و خون و قضیب و فرث
و انثیین و فرج و مثانه و مراره و مشیمه شده و ما بقی را مکروه داشته
و آنها که گفته اند که این اشیا از ذبیحه حرامست منظور ایشان اخراج ماهی
و ملخ است چون ذبح آنها ذبح نیست و این اشیا از آنها حرام نمیباشد
اما ذبیحه که گفته اند شامل حیوانات صغیر مانند عصفور نیست و قول
بتحریم همه اینها در ان قسم حیوانات کوچک خالی از اشکال نیست و لا اقل
از اکثر اجزای آنها اجتناب کردن چه جدا کردن این مذکورات از اجزای صغیره
آنها کمال صعوبت دارد و حکم بنجاست غیر اینها در ان حیوانات نمیتوان کرد
مگر در حیوانات بزرگ چه نیز حکم بنجاست هم اشکال دارد چنانکه

علما نیز گفته اند یعنی طحال و قضیب و فرث و دم و انثیین جزم نکـ
کرده اند و اخبار وارده درین باب ضعفی دارد اما از برای خروج از
عهده خلاف مهما امکن اجتناب اولی و احوط است و اما اخبار پس
روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام از ابن ابی عمیر عن بعض
اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یؤکل من الشاة عشرة اشیاء
الفرث و الدم و الطحال و النخاع و العلباء و الغدد و القضیب و الانثیان
و الحیاء و المرارة و روایت کرده ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که خورده نمیشود از گوسفند ده چیز و
شمرده آنها را و تفسیر اینها مذکور شد و حیاء بجوهری چنانکه گفته آ
و مراد فرج است و درین حدیث همین ده چیز مذکور است و عبارت
یادی از حکم درین ده چیز میدهد و تخصیص بگوسفند نیز دارد و در کتابین
روایت شده از اسمعیل بن مراد عنهم علیهم السلم قال لا یؤکل مما یکون
فی الابل و البقر و الغنم و غیر ذلک مما لحمه حلال الفرج بما فیه ظاهره
و باطنه و القضیب و البیضان و المشیمة و هی موضع الولد و الطحال لانه
دم و الغدد مع العروق و المخ الذی یکون فی الصلب و المرارة و الحدق

و الخرزة التی تکون فی الدماغ و الدم روایت کرده اسمعیل بن مراد
از ایشان علیهم السلم که خورده نمیشود از آنچه میباشد در شتر
و گاو و گوسفند و غیر اینها از حیوانی که گوشت آن حلال است فرج با آنچه
در آنست ظاهر آن و باطن آن و قضیب و بیضتان و مشیمه و آن جای ولد است
و طحال برای اینکه آن خونست و غدها که با رگها میباشد یا اینکه معنی آن
باشد که غدها خورده نمیشود با رگها یعنی اینها هم خورده نمیشود اما
قدری خلاف ظاهر است و مغزی که میباشد در فقرات استخوان پشت یعنی
نخاع و مراره و حدقها و خرزه که میباشد در دماغ و خون و این حدیث شریف
چهار چیز از آن یازده چیز را ندارد یعنی فرث و مثانه و علبا و اشاجع
و روایت شده در کتابین از ابی یحیی واسطی رفعه قال مر امیر المؤمنین علیه السلم
بالقصابین فنهاهم عن بیع سبعة اشیاء من الشاة نهاهم عن بیع الدم
و الغدد و آذان الفؤاد و الطحال و النخاع و الخصی و القضیب فقال
له بعض القصابین یا امیر المؤمنین ما الکبد و الطحال الا سواء فقال
کذبت یا لکع ائتنی بتورین من ماء انبئک بخلاف ما بینهما فاتی بکبد
و طحال و تورین من ماء فقال علیه السلم شقوا الکبد من وسطه و

الطحال من وسطه ثم امر علیه السلم فرسا فی الما جمیعا فابیضّ الکبد
ولم ینقص منها شیء ولم یبیض الطحال وخرج ما فیه وبقی جلده وعروقه فقال
له هذا خلاف ما بینهما هذا لحم وهذا دم روایت شده از ابی یحیی واسطی ازالا
برده نسنده الی دانبخشی یا وبها که در میان بوده اند نام برده گفت گذشت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بقصابها پس نهی فرمود ایشان را از بیع هفت
چیز از گوسفند نهی فرمود ایشان را از بیع خون و غدهها و اذان فواد و قضیب
آن خواهد آمد و طحال و نخاع و خصی و قضیب پس گفت یکی از قصابین بعضی
از قصابین یا امیر المؤمنین نیست جگر و طحال مگر مثل یکدیگر یعنی طحال
هم گوشتی است مثل جگر چرا نهی از بیع آن میفرمایید پس فرمود با و حضرت
که دروغ گفتی ای لکع وان بمعنی لئیم و ذلیل است یا کسی که آداب سخن گفتن
نداند بیاور برای من دو ظرف از آب تا آگاه سازم ترا بخلاف میان
اینها پس آورد آن مرد جگری و طحالی و دو ظرف از آب پس فرمود حضرت
علیه السلم شکافید جگر را از وسط آن و طحال را از وسط آن بعد از آن
امر فرمود حضرت علیه السلم پس گذاشتند هر دو را در میان آب پس سفید
دنان شد جگر و کم نشد از چیزی و سفید نشد طحال و رفت هر چه در آن

آن

آن بود و باقی ماند پوستی و رگها پس فرمود حضرت با آن قصاب که
این است مخالفت میان اینها این یعنی جگر گوشت است و این یعنی طحال خون است
و دیگر فریب بعضا مبین آنچه مذکور شد اخبار ضعیفة الاسناد هست
علما مکروه دانسته اند خوردن کلیه را اگر کرده گویند و همچنین خوردن
رگها را و اذنا فواد را و آن دو عرق سفید است از طرف بالای دل برآمده
و در کراهت کلیه روایت مرسله مضمره مذکور است معلل باینکه محل جمع
شدن بول است و سند کراهت عروق ظاهرا روایت اسمعیل بن مرار باشد
که مذکور شد بنا بر یک احتمال و سند کراهت اذنا فواد روایت یحیی واسطی
که مذکور شد و گفته اند علما که اگر بریان کنند طحال را با گوشت پس اگر
شکافی داشته باشد طحال الحرام میشود آنچه پایینتر از آن باشد زیرا
که خون طحال میرسد بآن و باعث حرمت آن میشود نه آنچه بالاتر یا مساوی
باشد و باید شرط این کرد که معلوم نباشد رسیدن خون طحال با آنها
و اگر طحال شکافی نداشته باشد هر چه با او باشد حرام نمیشود خواه
پایینتر باشد یا بالاتر زیرا که طحال حجابی دارد و خون از آن تعدی نمیکند
بخارج و مشتمل است بر این حکم روایت عمار بن موسی که در کتابین مذکور

و در روایت سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مذکور است که امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نهی فرمود از خوردن گوشت حیوان نر در وقت اغتلام
آن یعنی هیجان شهوت و شدت میل آن بر رفتن بر روی ماده و چون سند حدیث
ضعیف است دلیل کراهت نتواند شد و گفته اند علما که مکروه است ذبح
چیزی از انعام که آدمی خود تربیت آن کرده باشد و آنچه از خبر ظاهر میشود
کراهت اصل ذبح کردن مربی است آن را بدست خود از قبیل کراهت ذبح
در روز جمعه قبل از زوال و کراهت ذبح گوسفند در پیش گوسفند دیگر
یا شتر در پیش شتر دیگر که نگاه کند بآن و امثال اینها اما اینکه خوردن گوشت
آن مکروه باشد از برای مربی یا غیر او پس ظاهر نمیشود از روایت لکن عبارت
بعضی از اصحاب و ایراد نمودن ایشان مسئله را در باب اطعمه یادی از کراهت
اکل میدهد و الا جای ایراد این مسئله باب ذبایح است و روایت در کتاب
تهذیب الاحکام نقل شده از محمد بن فضیل عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت
له جعلت فداک کان عندی کبش سمنته لاضحی به فلما اخذته فاضجعته
نظر الی فرحمته ورققت علیه ثم انی ذبحته قال لی ما کنت احب
لک ان تفعل لا تربین شیئا من هذا ثم تذبحه گفت محمد بن فضیل که گفتم

بحضرت ابی الحسن علیه السلام که گردانیده شوم من فدای تو بود نزد من
چیزی که فربه کرده بودم آن را که قربانی کنم بآن پس چون گرفتم آن را پس خوابانیدم
آن را نگاه کرد بمن پس رحم آمد مرا بآن و رقت شد مرا بآن پس از آن ذبح کردم
من آن را گفت محمد بن فضیل که فرمود حضرت که نبودم من اینکه دوست دارم
برای تو که بکنی این کار را تربیت مکن چیزی از این را پس ذبح کنی تو آن را

بحث رابع در ذکر حیوانات بریه غیر پرنده بدانکه حرامست از جمله
حیوانات بریه خوک و حرمت آن اتفاقی اهل اسلام است و در آیات
کریمه تصریح بآن واقع شده دیگر سگ است و اکثر اهل اسلام قائلند بحرمت آن
مگر مالک که از علمای دیگر است خواه وحشی باشد و خواه اهلی و غلو کرده
در باب مالک بعضی از شافعیه که مطلق گربه را حلال میدانند و بعضی
دیگر از شافعیه فرق کرده اند میان وحشیه و اهلیه آن پس وحشیه
حلال دانسته اند و اهلیه را حرام و قیاس کرده اند آن را بالاغ که وحشیه
آن حلال است و اهلیه باعتقاد ایشان حرام دیگر مطلق سباع و سبع
بعضی از اصحاب گفته اند حیوانیست که ناخن یا نابی داشته باشد و بعضی گفته اند
دو نیش داشته باشد که بآنها حمله برد بر حیوان دیگر خواه قوی باشد

مثل شیر و ببر و پلنگ و یوز و گرگ یا ضعیف باشد مانند کفتار و روباه
و دب و شغال و سبع با این تفسیر شامل گربه نیز میشود و همچنین خرگوش
اما ظاهر کلام بعضی از اصحاب که روباه را در تحت ضعیف الناب شمرده‌اند
و تحریم خرگوش را جدا گفته‌اند بادی از عدم شمول میدهد و مالک در
مطلق سباع قایل بکراهت شده و ابو حنیفه بحرمت و شافعی ضعیف الناب را
مکروه دانسته و قوی الناب را حرام دیگر مسوخات مانند فیل و بوزینه
و خوک چند که در اخبار از جمله مسوخ شمرده شده دیگر سمور و سنجاب و
فنک و خار پشت و سنگ پشت و حلپاسه و سوسمار و امثال اینها
دیگر حشرات الارض بجوهری گفته که از صغار دواب ارض است و
واحد آن حشره است و در تحت آن شمرده‌اند اصحاب مار و عقرب و موش
و جعلها و کرمها و امثال اینها را اما دلیل حرمت اینها که مذکور شد پس ظاهرا
فرقه ناجیه امامیه رضی الله تعالی عنهم اتفاق دارند و قول صریحی
در خلاف ظاهر نیست بل از بعضی از علما خلاف نقل شده و در سنگ پشت
نیز دلیل است چون هر بحری حرام است خصوصا نجس العین و در بعضی
خبائث نیز دلیل میشود مثل حشرات الارض و بعضی دیگر از آنچه مذکور شد

و باره حیت دارد و مهلک یا مضر است و از آن جهت نیز حرمت دارد
و اما در اخبار دیگر حکم اینها متفرق مذکور شده روایت شده از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که نهی فرموده از هر صاحب نابی از سباع و صاحب مخلبی
از طیر و مخلب ناخنی است که بآن قوت غالب بر صید دیگر جانوران کند از طیور شکاری
و امثال اینهاست و روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام بسندی حسن
کالصحیح از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیر حرام و قال لا تأکل شیئا من
السباع و روایت کرده حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت که بدرستی
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هر صاحب نابی از سباع و صاحب مخلبی
از طیور حرام است و فرموده حضرت ابو عبد الله علیه السلام که مخور تو چیزی از
سباع را و روایت شده بسندی حسن کالصحیح در کافی و صحیح در تهذیب
از داود بن فرقد عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال کل ذی ناب من السباع و مخلب من الطیر حرام و روایت شده در کتابین
از حسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام ایحل اکل لحم الفیل فقال
لا فقلت لم قال لانه مثلة و قد حرم الله عز و جل الامساخ و لحم ما مثل

بها فی صورها گفت حسین بن خالد که عرض کردم بخدمت حضرت ابی
الحسن علیه السلم که آیا حلال است خوردن گوشت فیل پس فرمود حضرت که
نه پس گفتم از چه جهت فرمود حضرت از برای آنکه شبیه بمسوخ است و
بتحقیق که حرام کرده خدای عزّ و جلّ مسوخات را و گوشت چیزی را که مانند
آنها باشد در صورت آنها و حاصل آنست که انسانی که مسخ شود آن خودش
حرامست و بهر صورتی که از حیوان شده حیوان بآن صورت نیز حرامست
و چون انسان بصورت فیل مسخ شده پس هر فیلی حرامست و روایت شده
در کتاب بسندی حسن که آن صحیح است از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته
عن اکل الضب فقال ان الضب والفارة والقردة والخنازیر مسوخ
گفت حلبی که سؤال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلم را از خوردن سوسمار
پس فرمود حضرت که بدرستی که سوسمار و موش و بوزینگان و خوکها
مسوخند و ظاهر آنست که حرمت مسوخ معلوم ایشان بود پس جواب حضرت
این باشد که سوسمار داخل مسوخ است پس خوردن آن حرام باشد و در روایت
محمد بن حسن اشعری که از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم کرده در کتاب نقل
شده مذکور است که فیل و گرگ و خرگوش و بوزینه و خوک و سوسمار

و موش و عقرب و دب و جلپاسه از حیوانات بر تبه عبر بدیده مسوخ شده
و جهت مسخ شدن هر یک ذکر شده و بعضی دیگر از اخبار قریب بمضمون
آنچه مذکور شد وارد شده اما اخبار دیگر نیز معارض این اخبار روایت
شده چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح روایت شده از
حلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یصلح اکل شیء من السباع انی
لاکرهه واقذره روایت کرده حلبی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم
که صالح و شایسته نیست خوردن چیزی از سباع بدرستی که من مکروه
میدارم آنرا و کثیف میشمارم آنرا و ممکنست حمل لفظ کراهت که در این
حدیث شریف واقع شده بر معنی که شامل حرمت نیز باشد چنانکه در اخبار
و حمل آن بر این معنی خصوص در اخبار بعید نیست چه شیوع استعمال
کراهت در معنی مقابل حرمت ظاهر آنست که در کلام فقهاست و
ایضا در کتاب مذکور روایت شده بسندی صحیح از زراره عن ابی جعفر
علیه السلم قال ما حرم الله فی القرآن من دابة الا الخنزیر ولکنه النکره
روایت کرده زراره که فرمود حضرت ابو جعفر علیه السلم که حرام نکرده است
خدای تعالی در قرآن دابه را مگر خوک و لیکن آنرا مکروه داشته است

یعنی آنچه بعضی از روایات دیگر دارند که اهلیست بوده بحدیث بر حمل کرد
بر معنی شامل اصطلاحی میتوان کرد و اینکه از قرآن مجید حرمت چون آن حمر
خوک حمر بجا ظاهر نشود منافاتی با این ندارد که از گفته نبی صلی الله علیه وآله
حرمت بعضی ظاهر شده باشد و شاید که حرمت آنها در مرتبه حرمت خوک
نباشد و ممکن است که پیغمبر صلی الله علیه وآله خود حرام فرموده باشد بعضی
از چیزها را از وحی خدای عز وجل اجازه حکم آنحضرت فرموده باشد چنانکه در
کافی کتابی در بابی مذکور است مشتمل بر احادیث بسیار که خدای عز وعلا تفویض
احکام برسول فرمود و حکم چند هم نقل شده که آنحضرت قرار داد و حق
تعالی اجازه فرمود وایضا در کتاب مذکور روایت شده بسندی صحیح از
حماد بن عثمان عن ابی عبد الله قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله عزوف
النفس وکان یکره الشیء ولا یحرمه فاتی بالارنب فکرهها ولم یحرمها روایت
کرده حماد بن عثمان که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله عزوف النفس یعنی غیر راغب بعضی از اشیاء و منصرف از
پاره چیزها و بود چنین که مکروه و ناخوش میداشت چیزی را و حرام نمیکرد آنرا
پس آورده شد بخرگوش یعنی آوردند نزد او خرگوش را پس مکروه داشت آنرا

وحرام نفرمود آنرا وایضا در کتاب مذکور روایت شده بسندی صحیح
از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه سئل عن سباع الطیر والوحش حتی
ذکر له القنافذ والوطواط والحمیر والبغال والخیل فقال لیس الحرام الا
ما حرم الله فی کتابه وقد نهی رسول الله صلی الله علیه وآله یوم خیبر عن اکل لحوم
الحمر وانما نهاهم من اجل ظهورهم ان یفنوه ولیست الحمیر بحرام ثم قال اقرأ
هذه الآیة قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الی آخر الآیة روایت کرده محمد بن
مسلم از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که سؤال کرده شد آنحضرت
از سباع طیر و وحش حتی اینکه ذکر کرده شد در خدمت او خارپشتها و وطواط
و جوهری گفته که آن خطاف که پرستوک باشد و بعضی گفته‌اند که خفاش
والاغها واسترها واسبها پس فرمود حضرت که نیست حرام مگر آنچه حرام
کرده خدای تعالی در کتاب خود و تحقیق که نهی فرمود رسول الله صلی الله
علیه وآله روز خیبر مردم را از خوردن گوشتهای الاغها و نهی نفرمود ایشان را
مگر از برای پشتهای آنها که بار بر میداشت که بر طرف نکنند آنها را و باید
بر زمین نماند و نیست الاغها حرام پس گفت راوی که قرائت فرمود حضرت
که به قل لا اجد تا آخر آیه اشاره باینکه آنچه درین آیه کریمه مذکور شده

حرامست و آنها که گفتند در آیه مذکور نیست و دیگر هم بعضی اخبار قریب
بمضامین آنچه مذکور شد وارد شده و شیخ طوسی علیه الرحمه حمل کرده حرمت
منفیه در این اخبار را بر حرمت مغلظه شدیده که صریحا از قرآن مجید ظاهر
شود و نفی آن منافاتی با بقای اصل حرمت که بغیر موده پیغمبر صلی الله علیه و آله
ظاهر شده باشد و خورنده آن فی الجمله مستحق لوم و عقاب باشد ندارد و دیگر
از اصحاب رضوان الله علیهم حمل این اخبار بر نفی حرمت ذبح کردن و تذکیه
نمودن این حیوانات کرده اند نه نفی حرمت خوردن و این بسیار دور است
و ابعد است از آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه گفته و احتمال تقیه نیز میرود چون
موافق مذاهب بعضی از عامه هست والله یعلم و بر هر تقدیر با وجود چنین
شهرت با اتفاق امامیه رضوان الله تعالی علیهم بر حرمت این حیوانات
اجتناب از آنها ضرورست **بحث خامس** در ذکر حیوانات غیر پرنده بحریه بدانکه
حلالست از حیوانات بحریه ماهی فلس دار باتفاق اهل اسلام و اگر در اصل
خلقت فلس دار باشد و فلس از بدن آن احیانا زایل شود باز حلالست مثل
کنعت که فلس ضعیفی دارد و ماهی بخود چسبیدن خود را بر ریگ میمالد تا فلس از
بدنش زایل میشود و نقل شده که باز عود میکند و آنچه غیر ماهی باشد از حیوانات

بحریه غیر پرنده حلال نیست باتفاق فرقه ناجیه چنانکه بعضی از علما
نقل کرده اند خواه بری حلالی داشته باشد چون گوسفند یا نداشته باشد
مثل سگ و خوک و کشف و وزغ و سرطان و امثال اینها و نقل شده که همه
حیوانات بری بحری نیز میباشد و نقل نموده اند که حیوان هزار و چهارصد
قسم است هشتصد قسم از آن بحریست و ششصد قسم بری و بعضی از عامه
همه حیوانات بحریه را حلال دانسته اند و بعضی دیگر ماهی و آنچه بری آن
حلالست حلال دانسته اند و آنچه حرامست حرام چون سگ و خوک
اما آنچه از نوع ماهی باشد و اصلا فلس نداشته باشد پس در حرمت جری
بکسر جیم و راء مهمله مشدده مکسوره و گاهی جریث نیز میگویند بزیادتی
ثای سه نقطه خلاف صریحی از علمای ما ظاهر نیست اگرچه اخبار اختلافی
دارد اما در زمار بکسر زای نقطه دار و میم مشدده و رای مهمله و زمیر
بیای دو نقطه از پایین نیز گاهی میگویند و زهو بزای نقطه دار مفتوحه
و های ساکنه و مارماهی پس در میانه علما اختلافست و مشهور قول بحرمت
اینهاست و بعضی دعوی اجماع بر حرمت نیز کرده اند اما مخالف ظاهر است
و منشا این خلاف اختلاف روایاتست و بیان مشخصی از اهل لغت باز

فقها برای این اصناف ماهی نظر عمیق رسد این قدر معلوم میشود که از
اصناف بی فلس بغیر زهو که اشتباهی دارد که فلس دارد باشد یا نه اما در
خبری واقع شده که فلس ندارد و مارماهی معروفست و اما روایاتی که وارد
در این باب پس روایت شده در کتاب کافی و تهذیب الاحکام بسند صحیح
از محمد بن مسلم قال اقرأنی ابو جعفر علیه السلام شیئا فی کتاب علی علیه السلام
فاذا فیه انهاکم عن الجریث والمارماهی والطافی والطحال قال قلت رحمک
الله انا نؤتی بالسمک لیس له قشر فقال کل ما له قشر من السمک وما کان
لیس له قشر فلا تاکله گفت محمد بن مسلم که عرض نمودم بحضرت ابو جعفر علیه السلام
چیزی که خواندم در کتاب علی علیه السلام پس در آنجا بود که نهی میکنم شما را از
جریث و مارماهی و طافی و طحال و مراد بطافی ماهیها است که مرده باشد و بالای
آب افتاده باشد و بر روی آب گردد خواه بسبب دوا و خواه بعلت ماهی یا
کسی آب برده باشد با بیرون جستن و تفسیر طحال پیش گذشت گفت محمد بن مسلم
که عرض کردم بحضرت ابی جعفر علیه السلام که رحمت کند ترا خدای تعالی بدرستی
که ما آورده میشویم یعنی می آورند پیش ما ماهی که نیست برای آن فلس پس فرمود
حضرت که بخور هر چه را فلس داشته باشد از ماهی و هر چه بوده باشد که نباشد

برای

برای آن فلس پس مخور آنرا و در کتابین مذکورین بسند صحیح روایت
شده از حماد بن عثمان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک الحیتان
ما یؤکل منها فقال ما کان له قشر قلت جعلت فداک ما تقول فی الکنعت
قال لا باس باکله قال قلت فانه لیس له قشر فقال بلی ولکنها حوت سیئة
الخلق تحتک بکل شیء فاذا نظرت فی اصل اذنها وجدت لها قشرا روایت
کرده حماد بن عثمان که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که گردانیده شوم فدای
تو ماهیها کدام از آنها خورده میشود فرمود حضرت که هر چه بوده باشد از
برای آن فلس گفتم گردانیده شوم فدای تو چه میفرمائی در باب کنعت فرمود
باکی نیست بخوردن آن گفت حماد گفتم پس بدرستی که آن نیست از برای آن
فلس فرمود بلی ولیکن آن ماهی بدخوئیست میمالد خود را بهر چیز پس وقتی
که نظر میکنی در بیخ گوش آن می یابی از برای آن فلس و در روایت شده در
کافی بسندی حسن کالصحیح و در تهذیب بسندی صحیح از عبد الله بن سنان
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان علی علیه السلام بالکوفه یرکب بغلة
رسول الله صلی الله علیه وآله ثم یمر بسوق الحیتان فیقول لا تاکلوا ولا
تبیعوا من السمک ما لم یکن له قشر روایت کرده عبد الله بن سنان که گفت

حضرت ابو عبد الله علیه السلم که حضرت علی علیه السلم در کوفه سوار میشد
بر استر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس میرو میفرمود ببازار ماهیها پس میفرمود
که مخورید و مفروشید از ماهی آنچه را نباشد از برای آن فلس و همین مضمون
روایت شده در کتاب بن از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از ابن فضال از چند نفر از اصحاب
ما عن ابی عبد الله علیه السلم قال الجری والمارماهی والطافی حرام فی کتاب
علی علیه السلم روایت کرده اند که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که جری
و مارماهی و طافی حرامست در کتاب علی علیه السلم و در کتاب مذکور روایت
شده از ابی سعید قال خرج امیر المؤمنین علیه السلم علی بغلة رسول الله صلی
الله علیه و آله فخرجنا معه نمشی حتی انتهینا الی موضع اصحاب السمک
فجمعهم ثم قال تدرون لای شیء جمعتکم قالوا لا فقال لا تشتروا الجری
ولا المارماهی ولا الطافی علی الماء ولا تبیعوه گفت ابو سعید که بیرون
آمد امیر المؤمنین علیه السلم سوار بر استر رسول الله صلی الله علیه و آله
پس بیرون رفتیم ما در خدمت آنحضرت پیاده تا اینکه رسیدیم بموضع
اصحاب ماهی پس جمع فرمود حضرت آنها را بعد از آن فرمود میدانید

برای

برای چه چیز جمع کرده ام شما را گفتند نه پس فرمود که مخرید جری و
مارماهی و نه آنکه مرده بر روی آب باشد و مفروشید هیچ یک از اینها
و دیگر اخبار که صریحا یا ضمنا دلالت کند بر حرمت این اصناف از ماهی
یا مطلق ماهی بیفلس بسیار روایت شده و اما اخبار داله بر حلیت که معارض
این اخبار است پس روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح از محمد
حلبی قال قال ابو عبد الله علیه السلم لا یکره شیء من الحیتان الا الجری گفت
حلبی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که مکروه نیست صنفی از ماهیها
مگر جری و ظاهر لفظ این حدیث شریف دلالت بر کراهت جری و نفی
کراهت از غیر جری دارد و بر فرض حمل کراهت بمعنی حرمت دلالت بر نفی
حرمت غیر جری میکند و این نیز مخالف اخبار سابقه است و در کتاب مذکور
همین مضمون روایت شده از حکم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم و در کتاب
مذکور روایت شده بسندی صحیح از زراره قال سألت ابا جعفر علیه السلم
عن الجریث فقال وما الجریث فنعته له فقال لا اجد فیما اوحی الی محرما
علی طاعم یطعمه الی آخر الآیة ثم قال لم یحرم الله شیئا من الحیوان فی القرآن الا
الخنزیر بعینه ویکره کل شیء من البحر لیس له قشر مثل الورق ولیس بحرام انما

هو مکروه گفت زراره که سؤال کردم حضرت ابا جعفر محمد باقر علیه السلام را
از جریث پس فرمود که چه چیز است جریث پس وصف کردم او را از برای آنحضرت
پس خواند حضرت که آیه لا اجد فیما اوحی الی محرما تا آخر بعد از آن فرمود که
حرام نکرده است خدای تعالی چیزی از حیوان را در قرآن مگر خوک را بعینه و مکروه است
هر چیزی از بحر که نباشد از برای آن پوستی مثل نقره یعنی فلس و نیست حرام بدرستیکه
که نیست آن مگر مکروه و این حدیث شریف دلالت دارد بر نفی حرمت حیوانات
بحریه بلکه بریه نیز غیر خوک و قریب بمضمون این روایت شده در کتاب مذکور
بسندی صحیح از محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام و دور نیست حمل
این اخبار بر تقیه خصوصا اینکه اسلوب حدیث زراره قریب باین نقیه
میدهد از سؤال کردن حضرت علیه السلام که چه چیز است جریث و خواندن
آیه کریمه در جواب سؤال او و فرمودن که در قرآن مجید خدای تعالی چیزی از حیوانات
غیر خوک را حرام نکرده و نام نبردن فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و احتمال
نفی حرمت مغلظه که صریحا از قرآن مجید ظاهر شود نیز دارد چنانکه بعض مذکوره
شد و اما جمع میان اخبار بحمل این اخبار بر نفی مطلق حرمت چنانکه ظاهر است
حمل اخبار سابقه بر کراهت چنانکه بعضی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم فرموده اند

قد ربعدی دارد و باید قایل بنفی حرمت جریث بلکه حیوانات دیگر نیز شد
و قول صریح بآن ظاهر نیست والله تعالی یعلم و مهما امکن لاجتناب از اکل
ماهی بی فلس با وجود ورود چنین اخبار ضرور است و اما اخباری
که در باب حلیت خصوص بعضی از اصناف ماهی فلس دار و حرمت خصوص بعضی
انواع حیوانات بحریه غیر ماهی وارد شده پس روایت شده در کافی بسند
حسن از عمر بن حنظله قال حملت الربیثا یابسا فی صرة حتی دخلت بها
علی ابی عبد الله علیه السلام فسألته عنها فقال کلها و قال لها قشر گفت
عمر بن حنظله که گردانیدم ربیثا را خشک در همیانی تا اینکه داخل شدم
با آن بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام پس سؤال کردم آنحضرت را
از آن پس فرمود که بخور آنرا و فرمود که از برای آن فلس هست و ربیثا
برای مهمله مفتوحه و بای یک نقطه مکسوره و یای دو نقطه از پایین
ساکنه و ثای سه نقطه و الف مقصوره است و در مکاتبه حضرت رضا
علیه السلام در صحیحه محمد بن اسمعیل حلیت ربیثا واقع شده است و روایت شده
در کتاب تهذیب الاحکام از یونس بن عبد الرحمن عن ابی الحسن علیه السلام قال
قلت جعلت فداك ما تقول فی اکل الاربیان قال فقال لی لا بأس بذلك

ولا در بیان ضرب من السمک قال قلت قد روی بعض موالیک فی اکل الربیثا
قال لا باس گفت یونس که عرض کردم بحضرت ابی الحسن علیه السلام که
گردانیده شوم فدای تو چه میفرمایی در خوردن اربیان بکسر همزه و رای
مهمله ساکنه و بای یک نقطه مکسوره و یای دو نقطه از پایین مفتوحه گفت
یونس که پس فرمود حضرت که باکی نیست بآن و اربیان قسمی از ماهیست گفت
یونس گفتم تحقیق که روایت کرد بعضی از موالی تو در خوردن ربیثا گفت پس
فرمود حضرت که باکی نیست و در کتاب مذکور در جواب مکاتبه سهل بن محمد
طبری بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام حلّت الابلامی بکسر همزه و بای یک نقطه
ساکنه و طبرانی بطای مهمله مفتوحه و بای یک نقطه مفتوحه و رای مهمله
و نون بعد از الف و طمر بکسر طای مهمله و میم ساکنه و رای مهمله واقع
شده است و روایت شده در کتابین بسند صحیح از علی بن جعفر عن اخیه ابی
الحسن علیه السلام قال لا یحل اکل الجری و لا السلحفاة و لا السرطان قال و
سألته عن اللحم الذی یکون فی اصداف البحر و الفرات ایؤکل قال ذلک لحم
الضفادع لا یحل اکله روایت کرده علی بن جعفر از برادرش حضرت ابی الحسن
موسی علیه السلام که فرمود حلال نیست خوردن جری و نه سلحفاة بضم سین

وفتح

و فتح لام و سکون حای مهمله و نه بمعنی کشف و نه سرطان گفت علی
بن جعفر که سؤال کردم آنحضرت را از گوشتی که میباشد در کنارها یا در
که در میان دریا و فرات باشد آیا خورده میشود آن فرمود که آن گوشت
بزغهاست حلال نیست خوردن آن و احتمال میرود که سؤال از گوشتی باشد
که در صدفهای مروارید یافت میشود یعنی گوشت اصل آنها یا گوشتی که در
میان آنها یافت شود و بنابر اینکه سؤال از گوشت اصل صدف باشد
جواب حضرت محمول بر این میشود که گوشت آنها غیر از گوشت بزغ و در حکم
آنست یا اکثر اصل صدف نوعی از بزغ باشد و لهذا صدف شود چنانکه
بعضی میگویند والله تعالی اعلم **فرع الاول** اگر صید کند سمکه را پس بشکافد
شکم آنرا و بیابد در آن ماهی دیگر حلال گوشت گفته اند بعضی از اصحاب
که حلال است خوردن آن و مستند ایشان درین باب آنست که روایت شده
در کتابین از سکونی عن ابی عبدالله علیه السلام ان علیاً علیه السلام سئل عن
سمکة شق بطنها فوجد فیها سمکة اخری فقال کلهما جمیعا روایت کرده
سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت علی علیه السلام سؤال کرده
شد از سمکه که شکافته شود شکم آن پس یافته شود در آن سمکه دیگر

فرمود که بخور آنها را هر دو و روایت شده از ابان عن بعض اصحابه عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت رجل اصطاد سمکة فوجد فی جوفها سمکة
فقال یؤکلان جمیعا روایت کرده ابان از بعضی از اصحاب خود که گفتم بحضرت
ابی عبد الله علیه السلام که مردی صید کرده سمکه را پس یافت در شکم آن سمکه
دیگر پس فرمود حضرت که خورده میشوند آنها هر دو و سند این هر دو حدیث
ضعیف است و محمد بن ادریس رحمه الله و بعضی دیگر از علما را اعتقاد آنست
که تا آن ماهی دیگر زنده از شکم آن بر نیاید و گرفته نشود حلال نیست زیرا
که شرط حلیت ماهی دیگر ابدا معلوم نمیشود که در وقت بیرون آمدن آن
از آب زنده بوده باشد پس حکم بحلیت آن نمیتوان کرد و شیخ ابو القاسم
محقق رحمه الله تعالی و بعضی از اصحاب جواب دلیل ابن ادریس گفته اند
که اصل بقای حیات ماهی است وقت برآمدن از آب بنابر استصحاب حیات
که فی الجمله معلوم است پس شرطی که تو میگفتی تحقق آن در ما نحن فیه معلوم است
بحکم استصحاب و روایتین چون ضعیف است اند دلیل نمیشوند اما تأیید
بر حکم این استصحاب میشوند لیکن اعتبار این قسم استصحاب در اثبات
حکم شرعی خالی از اشکالی نیست و تحقیق آن در کتب اصولیه میشود پس

قول ابن ادریس بحسب دلیل اقوی و باحتیاط اقرب است الثانی اگر ماری فرو
برد سمکه را پس بیرون انداخت آنرا یا بیرون آورده شد از شکم آن زنده پس
اگر فلس آن نرفته باشد و از هم نپاشیده باشد حلال است و الا حرام و شیخ
طوسی علیه الرحمه اعتبار قید حیات ماهی نکرده است اما اعتبار آن لازم است
در روایت مذکور است و بعضی از اصحاب اعتبار گرفتن آن بعد از انداختن
مار نیز کرده اند بنابر اینکه در تذکیه ماهی گرفتن آنرا اعتبار میکنند و محض
خروج از آب را کافی نمیدانند و این قید حسن است اگرچه در روایت مذکور نیست
و روایتی که این مذکور است از ایوب بن اعین عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له جعلت فداک ما تقول فی حیة ابتلعت سمکة ثم طرحتها و هی
حیة تضطرب اکلها قال ان کان فلوسها قد تسلخت فلا تأکلها و ان لم تکن
تسلخت فکلها گفت ایوب بن اعین که گفتم بحضرت صادق علیه السلام که
گردانیده شوم فدای تو چه میفرمایی در ماری که فرو برد سمکه را پس بیرون
انداخت آنرا و آن سمکه زنده باشد و اضطراب کند آیا بخورم آنرا فرمود حضرت
که اگر فلس آن رفته باشد پس مخور و اگر نرفته باشد پس بخور آنرا الثالث
اگر مخلوط شود ماهی مرده در آب با ماهی صید شده و تمیز میان آنها نتوان کرد

پس اگر آن ماهی منتبه در شبکهٔ صیاد یا حظیره که او نصب کرده برای شکار
مرده باشد دو وجه است حکم بحلیت جمیع یا کرد و بخارج آن مرده باشد ظاهر
اجتناب از جمیع است اما شق اول پس از جهت آنکه روایت شده در کتاب کافی
بسندی حسن کالصحیح و در تهذیب الاحکام بسندی صحیح از حلبی قال سألته
عن الحظیرة من القصب تجعل فی الماء للحیتان فیدخل فیها الحیتان فیموت
بعضها فیها فقال لا بأس به ان تلک الحظیرة انما جعلت لیصاد بها گفت
که سؤال کردم حضرت اباعبدالله علیه السلام را از حظیره از نی که قرار داده میشود
در آب برای صید ماهیها پس میمیرد بعضی از آنها در آن حظیره پس فرمود حضرت
که نیست باکی بآن بدرستی که آن حظیره قرار داده شده است مگر بجهت آنکه
صید کرده شود ماهی بآن و روایت شده در کافی بسندی صحیح از محمد بن
مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل نصب شبکة فی الماء ثم رجع الی بیته
وترکها منصوبة فاتاها بعد ذلک وقد وقع فیها سمک فیموتن فقال ما
عملت یده فلا بأس باکل ما وقع فیها روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی
جعفر محمد باقر علیه السلام در باب مردی که نصب کند شبکه در آب پس رجوع
کند بخانهٔ خودش و بگذارد آن شبکه را نصب شده پس بیاید بر سر آن بعد از آن

فیمتن ر؟

و حال آنکه بتحقیق افتاده باشد در آن سمکی پس مرده باشد پس فرمود حضرت
که هر آلتی که قرار داده باشد آن را دست او پس باکی نیست بخوردن آنچه افتاده
باشد در آن و قریب بمضمون اینها روایت شده از مسعدة بن صدقه از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام و حدیثی معارض اینها روایت نشده اما صحیح السند نیست
و ظاهر این اخبار حلیت مرده در شبکه و حظیره است هرچند متمیز و معلوم
باشد و باین عمل کرده حسن بن ابی عقیل اما شیخ طوسی علیه الرحمه و بعضی از علما
حمل این اخبار بر صورت اشتباه کرده اند و اگرچه بعید است از ظاهر لفظ
برای جمع میان روایات و اما شق ثانی یعنی اینکه سمکه در خارج از آلت
صیاد در آب مرده باشد و مخلوط و مشتبه شده باشد با صید شده پس
اجتناب از همه باید کرد پس بجهت آنکه ماهی مرده در آب بغیر از صید
حرام است و اجتناب از آن شرعا لازم و در صورت اشتباه اجتناب از آن
میسر نمیشود مگر باجتناب از همه **الرابع** اگر سمکه جلاله شود و تفسیر آن
در ذکر عوارض محرمه گذشت پس خورده نمیشود تا آنکه استبرا کرده شود
و علم بتحقق این وصف در ماهی خالی از بعدی نیست و محمد بن احمد سیاری
راوی حدیث این مسئله گفته که این نمی باشد مگر در بصره و در مدت

استبرای آن خلافست بعضی گفته اند یکشبانه روز و بعضی گفته اند از یک روز
تا شب و هر دو روایت دارد و سابق مذکور شد که اعتبار اکثر در مدت
استبرا اظهر است و در علف آن در مدت استبرا نیز خلافی کرده اند بعضی طاهر
بالاصاله را اعتبار کرده اند هر چند نجس بالعرض باشد و بعضی طاهر بالفعل
گفته اند و احتیاط در عمل بقول ثانیست **الخامس** تخم ماهی تابع اصل است در
حکم پس تخم ماهی حلال حلالست و از حرام حرام بنابر قول بعضی از علما رضوان الله
تعالی علیهم زیرا که تخم بمنزله جزویست از حیوان و حاصل از آن است پس تابع آن
باشد در حکمی که ثابت شده از برای آن شرعا علی سبیل الاطلاق و مؤید آنست
آنچه واقع شده در روایت عبدالله بن ابی یعفور و اگر چه ضعیف السند است
که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود ان البیض اذا کان مما یؤکل لحمه فلا بأس
باکله فهو حلال یعنی بدرستی که تخم هر گاه از حیوانی باشد که خورده میشود
گوشت آن باکی نیست بخوردن آن پس حلال است و شیخ مفید و سلار بن عبد
العزیز و ابن حمزه علیهم الرحمه مطلق گفته اند که هر تخمی از ماهی که خشن و زبر
باشد حلالست و هر چه املس و نرم باشد حرام و بعضی از اصحاب این ضابطه
را در وقتی گفته اند که مشتبه باشد که تخم ماهی حلالست یا حرام و قول

بحرمت مطلق تخم ماهی ظاهر نیست اما این ضابطه که گفته اند خواه
مطلق و خواه در صورت اشتباه مستند شرعی برای آن بنظر نمیرسد
و شاید که بتجربه دلیل ایشان شده باشد که تخم ماهی حلال را بتجربه زبر
یافته باشند و از حرام املس و محمد بن ادریس رحمه الله تعالی این ضابطه را
انکار بلیغی کرده چون مستندی از کتاب یا اجماع یا حدیث ندارد و قایل
بحلیت مطلق تخم ماهی شده و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف موافقت
با او نموده و بعموم کریمه أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ متمسک شده
و احتیاط اقتضای اجتناب از تخم ماهی حرام میکند و در صورت اشتباه
از املس والله یعلم **[illegible]** در ذکر حیوانات پرنده یکی از علامات
حرمت طیر مخلب داشتن است چون باز و چرغ و عقاب و شاهین و
باشه و کرکس و رخم برای مهمله و خای منقوطه و میم بفتحات ثلث
و آن مرغیست ابلق شبیه بکرکس در خلقت و خواص بسیار از برای
بال و پر و اعضای آن ذکر کرده اند و آنرا در عربی انوق نیز میگویند بفتح
همزه و ضم نون و بفارسی استخوان رند میگویند و بغاث بباء موحده
بحرکات ثلث و غین منقوطه و ثای سه نقطه و آن مرغ سفیدیست

وبعضی گفته اند خاکستری کوچك تر از صد کند پرواز و دیگر هر چه
صاحب مخلب باشد از طیور غیر اینها و تفسیر صاحب مخلب احادیث دالّه
بر حرمت آن در ذکر حیوانات برّیه محرمه مذکور شد و ظاهر از فرقه ناجیه
امامیه اتفاق بر حرمت اینهاست و مالك از علما در حرمت اینها خلاف
دارد و این علامت اطراد دارد یعنی هر طیری که مخلب داشته باشد حرام
اما انعکاس ندارد که هر چه مخلب نداشته باشد حلال باشد بلکه بعضی
بی مخلب هست که حرام است دیگر از علامات حرمت طیر آنست که صفیف
آن اکثر از دفیف باشد و این علامت اطراد و انعکاس هر دو دارد چه
مرغی که دفیف آن زیاده باشد از صفیف یا هر دو برابر باشد حلالست
و صفیف عبارت از آنست که طیر بالها را منبسط دارد در وقت پرواز
و بر هم نزند و حرکت ندهد چنانکه از مرغهای شکاری مشاهده میشود
و دفیف خلاف اینست که در وقت پرواز بالها را بر هم زند و حرکت دهد
و ظاهر نص و فتوی آنست که این ضابطه مستقله ایست برای حرمت
و حلیت طیر بخلاف علامات آینده که ظاهر آنست که از برای طیر مجهول
الحال است یعنی طیری که نصی در باب حرمت و حلیت آن ظاهر نباشد

دیگر

و مخلب نداشته باشد و غلبه صفیف بر دفیف آن معلوم نتواند شد
چنانکه خواهد آمد و مستند برای این ضابطه آنست که روایت شده
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود کل ما دفّ و دع ما صفّ یعنی بخور
از طیر آنچه بال بر هم میزند بالهای خود را در وقت پرواز و واگذار و مخور
آنچه بال بر هم نزند در پرواز و روایت شده در کتاب کافی بسندی حسن
کالصحیح و در تهذیب الاحکام بسندی صحیح از زراره قال والله ما رأیت
مثل ابی جعفر علیه السلام قط قال سألته قلت اصلحك الله ما یؤکل من الطیر
قال کل ما دفّ و لا تاکل ما صفّ قلت فالبیض فی الآجام فقال ما استوی
طرفاه فلا تاکل و ما اختلف طرفاه فکل قلت فطیر الماء قال ما کانت له قانصة
فکل و ما لم یکن له قانصة فلا تاکل گفت زراره که بخدا سوگند که ندیدم
من کسی مثل حضرت ابی جعفر علیه السلام هرگز و مطلب اظهار تعجب از جوابهای
آنحضرت علیه السلام است از سؤالها و قرار دادن ضابطهای کلیه از احکام
شرعیه که سایل را فارغ سازد و در خصوص هر فردی حکم را نتواند معلوم
نمود و محتاج بسؤال جدید نباشد و این از باب مغالطات حرف گفتن است
و الا در حسب رتبه و الای معصوم علیه السلام اینها چه باشد که کسی تعجب نماید

گفت زراره که سؤال کردم آنحضرترا گفتم اصلاح فرماید خدای تعالی امور
ترا چه چیز خورده میشود از طیر یعنی کدام صنف از آن خورده میشود فرمود
که بخور هرچه را دفیف دارد و مخور آنچه صفیف دارد گفت زراره گفتم پس تخم
که یافت شود در بیابانها پس فرمود که هرچه مساوی باشد طرفین آن پس
مخور و هرچه مخالف باشد طرفین آن پس بخور گفتم پس طیر آب فرمود هرچه
بوده باشد برای آن سنگدان پس بخور و هرچه نبوده باشد برای آن سنگدان
پس مخور و اصحاب حکم بصحت این روایت فرموده اند اما در سندش در کافی
و فقیه علی الزیات واقع شده و ابن اشناس هم وارد و در تهذیب علی بن رئاب
واقع شده و ظاهرا درست نباشد زیرا که در این حدیث علی بن ابرهیم بدو
واسطه از او روایت کرده و او از علی بن ریان بلاواسطه روایت میکند
چنانکه در کتب رجال مذکور است و روایت کردن علی بن ریان از زراره بعید
منصوص نیست و احتمال میرود که علی بن رئاب باشد و در نسخ تهذیب
از کتاب سهوی شده باشد و یا رئاب را ریان نوشته باشند و شاید که او زیات
باشد اگرچه در کتب رجال ذکر نشده و علی بن ریان و ابن رئاب هر دو ثقه
اند والله تعالی یعلم و دیگر اخبار دال بر این ضابطه هست که مذکور خواهد شد

ان شاء الله المتعال و چون هر طیری هر دو حرکت را میدارد و مشهود
که مرغی در هر حال بعنوان دفیف یا صفیف پرد و از نهایت علما در بیان ضابطه
ذکر اکثریت کرده اند و در صورت اکثریت احدهما اشکالی نیست و معلوم آن
که آنچه در اخبار وارد شده از اعتبار صف و دف باعتبار اغلب احوال آن
و در فقیه روایتی مذکور است که صریحا مشتمل بر اعتبار اکثریت هست
اما صورت تساوی اگر یافت شود خالی از اشکالی نیست لیکن علما اعتبار
جانب حلیت کرده اند و فتوی بآن داده اند و اگر در این صورت اجتناب دیگر
خاطر جمع کند باحتیاط اقرب خواهد بود دیگر از علامات حرمت طیر آنست
که هیچیک از قانصه و چوچیله و صیصیه را نداشته باشد و قانصه بقاف
و نون مکسوره و صاد مهمله است و در فارسی سنگدان گویند و چوچیله
بجا و صاد مهملتین و لام مخففه باشد و چیزیست که دانه در آن جمع
میشود و بفارسی چینه دان گویند و صیصیه بدو صاد مهمله مکسوره
و دو یای دو نقطه از پایین انگشت زایدیست در باطن پای طایر غیر از
ابهام انسان و در فارسی مهمیز گویند و اگر طیر یکی از این سه علامات را
داشته باشد حلال است و اعتبار این علامات را در طیر مجهول الحال کرده اند

که نصی در حرمت آن نباشد و مخلب نداشته باشد و پرواز آن معلوم نباشد
والا طایری که نصی بحرمت آن وارد شده باشد یا صاحب مخلب باشد
یا صفیف آن اکثر باشد هر چند احدی از این سه علامت را داشته باشد
که حکم بحرمت آن میکنند اما بعضی از علما گفته اند که معلوم نیست که یافته
شود طایری که احدی از این سه علامت را داشته باشد الا که نص بحرمت آن
شده باشد یا مخلب دار یا صفیف آن اکثر باشد و اما مستند این علامات
پس قانصه در صحیحه زراره مذکور شده و روایت شده در کتاب کافی بسند
صحیح از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له الطیر یؤکل
منه فقال لا یؤکل منه ما لم یکن له قانصه گفت عبد الله بن سنان که عرض
کردم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که طیر چه چیز خورده میشود از آن
کدام صنف از آن خورده میشود پس فرمود که خورده نمیشود از آن چیزی
که نباشد از برای آن قانصه و این حدیث شریف دلالت بر استقلال این
علامت برای حلیت و حرمت دارد اما از ملاحظه احادیث دیگر ظاهر
میشود که علامت احدی از این سه تا است و ظاهر است که این سه تا در اغلب
با هم میباشند و منفک از یکدیگر نمیشوند و اعتبار احدها برای توضیح

علامت

علامت و تسهیل امر شده که اگر بعضی معلوم نتواند شد و بعضی مخفی
شده باشد بعضی دیگر حکم را معلوم کند و در کافی روایت شده از
مسعدة بن صدقة عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له
قانصة ولا مخلب له قال وسئل عن طیر الماء فقال مثل ذلک روایت کرده مسعدة
بن صدقه که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بخور از طیر چیزی را که بوده باشد
برای آن قانصه و مخلب از برای آن نباشد و سؤال کرده شد آنحضرت از
طیر آب پس فرمود که مثل اینست در حکم یا اینکه مثل آنچه مذکور شد
در جواب فرمود و این روایت دلالت بر این دارد که اعتبار قانصه در وقتی
میشود که مخلب نباشد که اگر مخلب باشد وجود قانصه افاده حلیت
نمیکند و ممکن است که معنی عبارت این باشد که بخور چیزی را که بوده باشد
برای آن قانصه و نیست مخلب از برای چنین مرغی تا اینکه حرام باشد
یعنی وجود قانصه دلیل نفی مخلب میشود و قانصه با مخلب جمع نمیشود
اما قدر بعدی دارد و در کافی روایت شده از عبد الله بن ابی یعفور
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اکون فی الاجام فیختلف علی الطیر
فما آکل منه قال کل ما دف ولا تأکل ما صف قلت انی اوتی به مذبوحا

قال كل ما كانت له قانصة. گفت عبد الله بن ابی یعفور که عرض کردم
بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که من میباشم در فی زادها پس
مختلف میشود بر من طیر یعنی مرغهای مختلف مشاهده میکنم یا اینکه
می‌آیند و می‌روند جنس من مرغها پس کدام از آنها را بخورم فرمود حضرت
که بخور مرغی را که دف زند در پروازه و مخور چیزی را که صفیر و از کند گفتم
بدرستی که من آورده میشوم بان ذبح کرده شده یعنی ذبح کرده نزد من
می‌آورند و تشخیص پروازان نمیتوانم کرد فرمود که بخور مرغی را که باشد از
برای آن قانصه و این خبر دلالت بر اعتبار قانصه دارد در طریق تحقیق
پروازان نتوان کرد و احتمال الاطلاق نیز دارد بنا بر اینکه چون راوی عرض
کرد که این علامت تشخیص نمیتوانم کرد پس حضرت علیه السلام عدول از ذکر
این علامت فرمودند و در کافی روایت شده از سماعة بن مهران قال
سألت الرضا علیه السلام عن المأكول من الطیر والوحش فقال حرّم
رسول الله صلی الله علیه و آله كل ذی مخلب من الطیر وكل ذی ناب من الوحش
قلت ان الناس یقولون من السبع فقال لی یا سماعة السبع كله حرام وان
كان سبع لا ناب له فانما قال رسول الله صلی الله علیه و آله هذا مفصلا

وحرّم

وحرّم الله ورسوله المسوخ جمیعها فكل الآن من طیر البرّ ما كانت
له حوصلة ومن طیر الماء ما كانت له قانصة كقانصة الحمام لا معدة
كمعدة الانسان فكل ما صفّ وهو ذو مخلب فهو حرام والصفیف
كما یطیر البازی والحداة والصقر وما اشبه ذلك وكل ما دفّ فهو
حلال والقانصة والحوصلة یمتحن بهما ما لا یعرف طیرانه وكل طیر مجهول
گفت سماعة بن مهران که سؤال کردم حضرت رضا علیه السلام را و در کافی
حضرت ابا عبد الله علیه السلام است و آن ظاهرتر است از آنچه خورده
میشود از طیر و وحش پس فرمود حضرت که حرام کرد رسول الله صلی
الله علیه و آله هر صاحب مخلبی را از طیر و هر صاحب نابی را از وحش
گفتم بدرستی که مردم میگویند از سبع یعنی مردم چنین روایت میکنند
که حضرت هر صاحب نابی را از سبع حرام کرد و شما فرمودید که از مطلق
وحش و سؤال سماعه اگر از خصوص لفظ باشد فی الجمله صورتی دارد اما
اگر گمان کرده که در مطلب و حکم تفاوتی میشود بنا بر این دو روایت وجهی
ندارد زیرا که صاحب نابی که داخل سبع باشد و از جمله وحش باشد معلوم
نیست یافت شود پس فرمود که یا سماعه سبع همه آن حرامست و اگرچه

سبعی باشد که صاحب ناب نباشد پس بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله
نفرموده اند مگر مفصلا یعنی من قبل آن که حضرت فرموده از برای غرض تفضیل
فرموده که هرچه صاحب ناب باشد البته حرام باشد از جنسی که بعد از کلمهٔ من
مذکور میشود و هرچه غیر آن باشد چنین نباشد که البته حرام باشد و اگر لفظ
حدیث نبی صلی الله علیه و آله من السبع باشد چنانکه مردم روایت میکنند
غرض تفصیل معلوم نمی آید زیرا که سبع همه آن حرام است هرچند سبعی باشد که
ناب نداشته باشد و قید ذی ناب بی فایده میشود پس باید که لفظ حدیث من
الوحش باشد چنانکه ما نقل فرمودیم و قید فایده داشته باشد و غرض تفصیل
از آن حاصل شود و ممکن است که معنی این باشد که با سماعه سبع همه آن حرام است
و بنابرین ظاهر است که باید لفظ حدیث من الوحش باشد تا فایده قید ذی
ناب ظاهر شود و اینکه سبع همه حرام است و هر ذی نابی از جمله وحش حرام است
رسول الله صلی الله علیه و آله مفصلا فرموده است و در بعضی نسخ بجای
مفصلا تفصیلا است بتای دو نقطه از فوق و صاد مهمله و بای دو نقطه
از پایین و بنابرین نیز معنی یکی از آن دو خواهد بود که مذکور شد و حرام
کرده خدای تعالی و رسول او مسوخ را همه از این نحو در این هنگام

از طیر هر چینه را که بوده باشد از برای آن حوصله و از طیر چینه را
که بوده باشد از برای آن قانصه مثل قانصه کبوتر نه معده مانند معدهٔ انسان
پس هر مرغی که صفیف داشته باشد و اضافه مخلب باشد پس آن حرامست
و ظاهر آنست که قید از دیاد اکثریت باشد و الا هر صفیف داری حرامست
چنانکه در احادیث سابقه گذشت و صفیف همچنانست که پرواز میکند
باز و حدأة بکسر حای مهمله و فتح دال مهمله و همزه بفارسی موش گیر گویند
و چرغ و آنچه شبیه باین باشد از طیر و دیر پرواز و هر مرغی که دفیف داشته
باشد پس آن حلالست و قانصه و حوصله آزمایش کرده میشود با آنها از
طیر هرچه پروازش معلوم نباشد که بچه نحو است و هر طیر مجهولی که از
شریعت مقدسه حکم حلیت یا حرمت آن از جهت دیگر مشخص نشده باشد و
این حدیث صریح است در اینکه سبع بی ناب نمی باشد اما معلوم نمیشود که
سبع چه معنی داشته باشد و در نهایت که حیوان حمله کننده درنده باشد
خواه از طیر باشد که ناب ندارد یا از وحش باشد و گاه باشد که وحش درنده
بی ناب نیز باشد و صریح نیست در آنچه گفته بودند که این علامات در طیر مجهول
اعتبار کرده میشود و همچنین در حرمت مطلق مسوخات و در کتاب بن دراج

شده از ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من الطیر ما کانت له قانصة
او صیصیة او حوصلة روایت کرده عبد الله بن بکیر که فرمود حضرت ابو
عبد الله علیه السلام که بخور از طیر هر چیزی را که بوده باشد از برای آن قانصه یا صیصیه
یا حوصله و این خبر صریح است در اعتبار یکی از این سه نانچنانکه اصحاب گفته بودند

مربع الاول حرامست طاوس و خفاش و زنبور و مگس و پشه و خلافی
از اصحاب در حرمت اینها ظاهر نیست و روایت شده در کتاب کافی از سلیمان
جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطاوس لا یحل اکله و لا بیضه
روایت کرده سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که فرمود طاوس
حلال نیست خوردن آن و نه تخم آن و در کتاب روایت شده از سلیمان جعفری
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الطاوس مسخ کان رجلا جمیلا فکابر امرأة
رجل مؤمن فوقع بها ثم راسلته بعد ذلک فمسخهما الله طاوسین انثی و
ذکرا فلا تؤکل لحمه و لا بیضه و باز سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود که طاوس مسخ است مرد صاحب جمالی
بود پس مکابره کرد با زن مرد مؤمنی پس مقاربت نمود با او پس مراسله نمود
آن زن با او بعد از آن پس مسخ کرد خدای تعالی اینها را بدو طاوس ماده و نری

پس

پس خورده نمیشود گوشت آن و نه تخم آن و خفاش مرغیست که در شب
پرواز میکند و روز چیزی نمی بیند و در روایت محمد بن حسن اشعری از
حضرت رضا علیه السلام که در کتاب مذکور است وطواط از جمله مسوخات
شمرده شده است و طواط را بخفاش تفسیر کرده اند اما پیش از این مذکور شد
که جوهری از انجا آن را نیز تفسیر کرده و خباثت هم دارد و زنبور نیز در آن
روایت از جمله مسوخات شمرده شده است و واقع شده که گوشت فروش
بود و دزدی میکرد در ترازو پس مسخ شد و صحبت و خباثت نیز دارد و
مگس و پشه خباثت دارند **الثانی** در باب حکم غراب یعنی کلاغ علما
رضی الله تعالی عنهم اختلاف کرده اند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف
قایل بحرمت همه اصناف آن شده است و احتجاج باخبار و اجماع فرقه ناجیه
کرده است و علامه حلی در کتاب مختلف و بعضی از اصحاب متابعت شیخ
در این قول کرده اند و باز شیخ طوسی در کتاب نهایه و تهذیب الاحکام و
استبصار مطلق آن را مکروه دانسته است و ابن براج و محقق در کتاب
نافع در این قول تابع او شده اند و محمد بن ادریس و بعضی از علما رحمهم الله
تعالی قایل بتفصیل شده اند پس زاغهای سیاه رنگ را باغبری رنگ

که در کوهها و خرابها مسکن مینمایند و گاهی بعضی طیور را صید میکنند
حرام دانسته اند و همچنین صنف ابلق را که دم دراز دارد و مکروه دانسته اند
کوچکهای سیاه رنگ را که زاغ میگویند و غراب زرع میباشد و بعضی از
متاخرین صنف از زاغ کوچکتر خاکستری رنگ را هم مکروه شمرده اند و
گفته اند که آنرا غداف میگویند بضم غین منقوطه و دال مهمله و ابن ادریس
بزرگهای سیاه رنگ حرام را غداف گفته است و ذکر کوچکهای خاکستری
نکرده است اما دلیل قول بحرمت جمیع پس اینست که روایت شده است در
کتابین بسندی صحیح از علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلم قال سألته
عن الغراب الابقع والاسود ایحل اکله فقال لا یحل شیء من الغربان
زاغ ولا غیره روایت کرده علی بن جعفر از برادر خود حضرت موسی علیه السلم
گفت که سؤال کردم آنحضرت را از غراب ابلق و غراب سیاه آیا حلالست
خوردن آن فرمود حضرت که حلال نیست چیزی از غرابها نه زاغ و نه غیر
زاغ و این حدیث شریف با وجود صحت سند صریح است در نفی حلیت
و در عموم و روایت شده در کتابین از ابی الحسین الواسطی قال سئل
الرضا علیه السلم عن الغراب الابقع فقال انه لا یؤکل و من احل ذلک

الاسود

الاسود گفت ابو الحسین واسطی و در کافی ابو یحیی الواسطی واقع شده
و آن سهل بن زیاد است و ظاهر اینست که او ادراک خدمت حضرت رضا
علیه السلم نکرده است سؤال کرده شد حضرت رضا علیه السلم از غراب ابلق
پس فرمود که بدرستی که آن خورده نمیشود و کسی که حلال کرده است از برای تو
سیاه را یعنی حرمت مخصوص بابلق نیست بلکه سیاه نیز حرام است و تخصیص
دادن سؤال با ابلق وجهی ندارد و احتجاج باین حدیث در مقابل قایلین
بکراهت جمیع خوبست اما چنان دلالتی بر نفی قول بتفصیل ندارد و اما
دلیل قول بکراهت جمیع پس اینست که روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام
از زراره عن احدهما علیهما السلم انه قال ان اکل الغراب لیس بحرام انما
الحرام ما حرمه الله فی کتابه ولکن الانفس تتنزه عن کثیر من ذلک تقززا
روایت کرده زراره از یکی از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلم
که فرمود بدرستی که خوردن غراب نیست حرام بدرستی که نیست حرام مگر
آنچیزی که حرام کرده است خدای تعالی در کتاب خود ولیکن نفسها تنزه میکنند
از بسیاری از ماکول از جهت نفرت کردن و ابا نمودن از آنها یعنی چون
بعضی چیزها ناخوش و ناگوار است بر نفسها مردم نمیخورند و اگرچه حرام نیست

کرخوردن آن حرام باشد و غراب بی نحو چیزیست که نفسها از خوردن
آن ابا دارد و اگرنه داخل در تحت محرمات مذکوره در کتاب خدای عز
وجل نیست و سند این حدیث ابان دارد و مذهب او صحیح نیست اما اصحاب
اتفاق کرده اند بر قبول روایتی از او که باقی روات ثقه باشند و اینجا
چنین است که باقی رواة ثقه اند اما مع ذلک حدیث علی بن جعفر علیه السلام
اصح سندا از اینست و در مقام تعارض رجحان با اوست و شیخ طوسی علیه
الرحمه جمع میان اینها باین عنوان نموده که مراد حضرت در صحیحه علی بن جعفر
از اینکه حلال نیست چیزی از غرابها آنست که حلال محض نیست بلکه کراهت
دارد پس موافق با حدیث میشود که فرموده حرام نیست ولیکن نفسها
تنزه از آن مینمایند و اما قائلین بحرمت پس چون سند حدیث اول صحیح
تر است آن را بر ظاهر خود گذاشته اند و حدیث زراره را تاویل کرده اند که
مراد از نفی حرمت در آن نفی حرمت مغلظه است مانند حرمت گوشت
خوک و میته که صریحا در قرآن مجید مذکور باشد و این منافاتی با مطلق
حرمت ندارد چنانکه مکررا در نظایر این حدیث مذکور شد و
مسئله محل اشکال است زیرا که سند حدیث اول اگرچه اصح است اما اصل

وظاهر

وظاهر بعضی آیات کریمه و عمومات تقویت حدیث ثانی میکند و ایضا
مؤید است ظاهر آنچه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام از غیاث
بن ابراهیم عن جعفر بن محمد علیهما السلام انه کره اکل الغراب لانه فاسق روایت
کرده غیاث بن ابراهیم که حضرت صادق علیه السلام مکروه داشت خوردن
غراب را از برای اینکه آن فاسق است و ممکن است که فاسق بودن آن باعتبار
دزدی کردن باشد و حمل کراهت در این حدیث بر معنی که شامل حرمت باشد
بر دور نیست چنانکه مکرر در نظایر این مذکور شد و حدیث اول نیز بعضی
مؤیدات از اخبار دارد و طریق احتیاط واضح است و اما مستند قول بتفصیل
پس اینست که بزرگها چون مردار میخورند خباثت دارند پس از آن جهت حرام باشند
و ابن ادریس آنها را داخل سباع گرفته چون گاهی صید بعضی طیور میکند
و از آنجهت حکم بحرمت آنها کرده است و اما کوچکها چون دلیلی بر حرمت آنها
نیست بر اصل حلیت باقی باشند و این بنا بر آنست که او باخبار احاد عمل نمیکند
و جمعی از متاخرین که باخبار احاد عمل مینمایند و بتفصیل قایل شده اند مستند
ایشان برای سر واضح نیست و حکم بنجاست و سبعیت غراب خالی از اشکال نیست
والله یعلم الثالث شیخ طوسی علیه الرحمه حرام شمرده خطاف را و بضم خای منقوط

وتشدید طای مهمله و آنرا در عربی صونو نیز میگویند بضم صاد مهمله
و دو نون مضمومه و بفارسی پرستوک میگویند و متابعت شیخ نموده
تلمیذ او قاضی ابن البراج و محمد بن ادریس و دعوی اجماع بر حرمت نیز نموده
اما مشهور میان متاخرین اصحاب کراهت است و مستند شیخ است که روایت
شده در کتاب از حسن بن داود رقی قال بینا نحن قعود عند ابی عبد الله علیه السلام
اذ مر رجل و بیده خطاف مذبوح فوثب الیه ابو عبد الله علیه السلام حتی اخذه
من یده ثم دحا به الارض ثم قال اعالمکم امرکم بهذا ام فقیهکم فقد اخبرنی
ابی عن جدی ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قتل الستة النحلة و
النملة و الضفدع و الصرد و الهدهد و الخطاف و نسخه کافی اختلافی
در بعضی از الفاظ مذکوره دارد و ابن تتمه از ابن داود نقل کرده ان دورانه فی
السماء اسفا لما فعل باهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و تسبیحه قراءة
الحمد لله رب العالمین الا ترونه یقول و لا الضالین گفت حسن بن داود
رقی که ما با او فانی که ما نشسته بودیم در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام
آن وقتی بود که گذشت مردی و در دست او خطافی ذبح کرده بود پس جست
بجانب او حضرت ابو عبد الله علیه السلام تا آنکه گرفت آنرا از دست او پس

انداخت بر زمین یعنی چون ملاحظه فرمود که ذبح کرده بود آنرا از
راه اعراض و غضب بر زمین انداخت بعد از آن فرمود که آیا عالم شما امر کرد
شما را باین یا فقیه شما پس تحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول الله
صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش چیز مگس عسل و مور و وزغ و صرد
و تفسیر آن خواهد آمد و هدهد و خطاف و فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که بدرستی که دوران خطاف در هوا از جهت تاسف خوردن
آن است برای ظلمی که کرده شد با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و تسبیح آن خواندن
سوره فاتحه است آیا نمی بینید آنرا که میگوید و لا الضالین و این حدیث ضعیف
السند است و بر فرض صحت نهی از قتل دلیل حرمت اکل نمیشود و اما
قایلین بکراهت پس اصل حلیت و آنکه دفیف آن در پرواز اکثر است و این
علامت از برای حلیت است چنانکه دانستی و دیگر موثقه عمار بن موسی که نقل
شده در کتاب تهذیب الاحکام عن ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یصیب
خطافا فی الصحراء او یصیده ایاکله فقال هو مما یوکل و عن الوبر یوکل
قال لا هو حرام روایت کرده عمار بن موسی که سوال کرده شد حضرت ابو عبد
الله علیه السلام از مردی که میرسد بخطافی در صحرا یا صید میکند آنرا آیا بخورد

آنرا پس فرمود که آن از جنس چیزیست که خورده میشود و سؤال کرده شد
از وبر که خورده میشود فرمود نه آن حرامست و وبر بفتح واو و سکون باء
موحده و رای مهمله جمع وبره است باز نیکون با و جوهری گفته است که
آن جانوریست کوچکتر از گربه رنگش میانه سرخی و سفیدیست دم ندارد
و در خانها جا میکرد و شیخ طوسی علیه الرحمه جواب حضرت را درین حدیث
از سؤال از خطاف بر تعجب حمل کرده از برای جمع میانه اخبار نظر اینکه ما
مشاهده نمائیم که کسی چیزی که نمیخورد باو بگوییم از روی تعجب که این چیز
که خورده میشود لیکن بعدی دارد با آنکه سند این حدیث اقوی از حدیث
سابق است و آن صراحت در حرمت اکل نیز ندارد و هدهد در آن مذکور نا
که قابل حرمت آن چیز کسی از اصحاب در ظاهر و دیگر اخبار دال بر حلیت
خطاف نیز روایت شده با ملاحظه اکثریت و نیفه که مذکور شد پس جمع میانه
روایات بحمل احادیث ناطقه بر کراهت چنانکه متاخرین اصحاب نموده اند
ظاهرتر است و احتیاط در اجتناب از اکل آنست و خصوصا از کشتن آن
الرابع مکروه شمرده اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم هدهد و فاخته و قبره
و حباری و صرد و صوام و شقراق را اما هدهد پس نهی از آن در اخبار

وارد شده و قابل بحرمتی نیست و نهی از قتل و اذی آن نیز وارد شده نه از اکل
پس حمل بر کراهت کرده اند و اما نهی از آن پس در حدیث سابق از حسن بن
داود رقی در جمله شش چیز مذکور شد و روایت شده در کتابین بسند
صحیح از علی بن جعفر قال سألت اخی موسی علیه السلام عن الهدهد وقتله و ذبحه
فقال لا یؤذی و لا یذبح فنعم الطیر هو گفت علی بن جعفر که سؤال کردم برادر
حضرت موسی علیه السلام را از هدهد و کشتن آن و ذبح کردن آن و این فرد
از کشتن که بعد از آن مذکور شده باین اعتبار که خصوصیتی دارد که شارع آنرا
در اکثر حیوانات اعتبار فرموده پس فرمود حضرت که آزار رسانیده نمیشود
و ذبح کرده نمیشود پس نیکو طیریست آن و دیگر روایت در نهی از قتل آن
وارد شده که در هر بال هدهد نوشته شده است بلغت سریانیه که آل محمد
و مذکور خواهد شد و از حضرت رضا علیه السلام روایت شده
خیر البریه و ظاهر آنست که این نوشته از قبیل سرنوشت جبهه انسانست
که صاحبان قوت قدسیه و مؤیدین من عند الله بر آن مطلع توانند شد و قرائت
آن توانند فرمود و موجب برکت و خوبی آن حیوان نیز خواهد بود و اما فا
پس در روایت ابی بصیر وارد شده که حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق
علیه السلام منع فرمود فرزند خود اسمعیل را از نگاه داشتن آن و فرمود

که ایا ند افتد که مشهورست و بعید نیست که چه میگو بتقریب میکنند براینها
خود و میگویند نبایم شما را نبایم شما را و لفظ کوکو که از صوت آن مسموع
میشود مشعر است بانچه در این خبر وارد شده لیکن استنباط کراهت اکل
آن از این حدیث شریف اشکالی دارد اما اصحاب از جمله مکروهات شمرده اند
واما قبره بضم قاف و تشدید بای موحده مفتوحه و رای مهمله و اکثر نون
میان قاف و با زیاد کنند الف ممدوده بعد از را الحاق میکنند و قبر نیز میگویند
و کنیت آن ابو الملیح است و بفارسی چکاوک میگویند و کاکلی دارد و خالهای
سیاه در بال آن هست و عربان آن را جبان میدانند و مثل میزنند از ابرای جبن
پس روایت شده در کتاب از سلیمان جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
قال لا تاکلوا القبرة ولا تسبوها ولا تعطوها الصبیان یلعبون بها فانها
کثیرة التسبیح لله وتسبیحها لعن الله مبغضی آل محمد روایت کرده سلیمان
جعفری که فرمود حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام که مخورید قبره را و دشنام
مدهید او را و مدهید او را باطفال که بازی کنند با آن پس بدرستی که
آن بسیار تسبیح کننده است مر خدایتعالی را و تسبیح آن اینست که میگوید دور
کند خدایتعالی از رحمت و بخشایش خود آنکسانی را که دشمن میدارند آل

برسر

محمد را و چون این ذکر متضمن ذکر خدای عز و جل و رحمت او و عذاب
اوست و همچنین متضمن ذکر رسول او و اوصیا و خلفای راشدین رسول او
اوست و همچنین متضمن تبری از اعدا و دشمنان ایشان است چه دشمنان اهل
بیت رسول دشمنان خدا و رسول نیز هستند و واقع شده که من احبکم
فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله پس این کمال تسبیح و تقدیس
و عبودیت جناب اوست جل ذکره و قریب بمضمون این حدیث شریف روا
دیگر هست و در کتاب کافی در حدیث طویلی مروی از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام از جد مرتبه علیین مقامش حضرت سید الساجدین و زین
العابدین علیه السلام مذکور است که جفتی از قبره تخم گذاشته بودند نزدیک
باغی و محافظت آن میکردند که جوجه بر آرند پس روزی عبور ارشد اولاد
حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام و جنود او که از آن راه عبور میفرمودند
و طیور سایه بر آنحضرت افکنده بودند پس ترسید قبره ماده که جنود حضرت
در هم شکنند آنها را و با قبره نر مشورت کرد و قرار دادند که هدیه از برای
آنحضرت برده عرض حال خود کنند پس بر گرفت قبره نر دانه خرمایی که ذخیره
داشت بمنقار خود و قبره ماده ملخی که داشت بپاهای خود گرفت و باین قسم

ونخم انهارا

باستقبال آنحضرت آمدند و او بر تخت خود قرار کرفته بود پس کشوده
مبارک خود را برای آنها و تقبیل نمودند آنها و قبره نزد درجانب راست
آنحضرت قرار کرفت و ساده درجانب چپ و سؤال فرمود حضرت از حال
ایشان پس عرض کردند با وقصهٔ خود را پس قبول فرمود هدیهٔ ایشانرا
و امر فرمود لشکر را که اجتناب نمایند از آنها و از حرم آنها و دست مبارک را
بر سر آنها کشید و دعا کرد برای آنها برکت پس حادث شد کاکلی که بر سر
آنهاست از برکت دست کشیدن آنحضرت علیه السلام بر سر آنها و بتقریب تسبیح
قبره که مذکور شد ذکر میکنیم ما اشکالی را که در باب لعن بحسب ظاهر وارد
دارد و جواب از آن اشکال را اما اشکال پس اینکه ادلهٔ عقلیه و نقلیه
نطابق و ارباب ملل و ادیان توافق در این معنی دارند که پادشاه روز جزا
و مالک یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا که جناب او از
شایبه هرگونه ظلم و جور منزه و مبراست و در وصف رحمت و غفران
و عفو و احسان مانند سایر صفات کمال و نعوت جلال بیمانند و تمامتر
ممکن و متصور نیست که کافر بی نهایتی یا ظالم بد کرداری را بعقد ورده
یا سر موی زیادا زانچه پاداش عمل قبیح و فعل قبیح او باشد عقاب نماید

اکر

اگر همه عالم را درخواهند و تمام جهان مسئلت نمایند پس فایده لعن ملکه
و انس و جان و وحش و طیر جهان چنانکه واقع شده بر شیاطین و اتباع
ایشان از کفره و فجره و ظالمین چیست و سود و زیان آن با کیست و اما
جواب پس اولا اینکه همچنانکه ذکر نیکو و وصف جمیل و شهادت عقلا
بحسن فعال کسبی و تصدیق عقول بخوبی خصال اجدی امریست مرغوب
و نعمتی مطلوب و مرتبهٔ بلند و طالع ارجمند و بعضی از ناصحین نظم
آورده ﴿ دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست ﴿ کز عقبش ذکر خیر زنده
کند نام را ﴿ زنده است نام فرخ نوشیروان بخیر ﴿ کرچه بسی کذشت که
نوشیروان نماند ﴿ همچنان در مقابل آن ظهور قبایح افعال و شیوع
زشتی اعمال و خزی دین جهان و رسوایی در آن و بدنامی بین الانام
و خواری میانهٔ خواص و عوام بدترین عذابیست در نظر خرد و الیم ترین
عقابی در نزد عقل نعوذ بالله منه و مکرر در ادعیهٔ ماثوره و کلمات
شریفه دیگر خزی دنیا و عذاب عقبی قرین یکدیگر مذکور شده اند و
استعاذه از هر دو بجناب کبریا جل و عز که بیک نهج واقع شده است
و اظهار جمیل و ستر قبیح و عدم هتک ستر بیی را از اوصاف کمال صانع

ذو الجلال ذکر بذیر کرده و از انجمله است این دعای عظیم الشان که اجر
و ثواب صفول دران فزونست از مرتبه بیان یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَ سَتَرَ
الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَ لَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ الی اخر الدعا و فلاسفه
و ارباب نظر تصریح باین نموده اند که لذات و الم انسانی که ادراك کرده
میشوند بقوتهای باطنه اشد و اقوی از لذات و الم است که دریافته
میشوند بقوتهای ظاهره چه جای لذات امور کلیه که تعقل کرده میشوند
بقوت عقلیه و شیخ ابو علی سینا در فصل اول از نمط هشتم بهجت و سعادت که
نمط هشتم از کتاب اشارات ذکر تنبیهات بر این مطلب نموده است و خلاصه
بعضی از انها مذکور میشود از انجمله انکه گاه هست که مشاهده میکنیم که لب
تشنه جگر سوخته برای پاس مرتبه و حفظ ابروی خود که از لذات وهمیه است
صبر بر الم تشنگی و حرارت عطش که حاصل از عدم رکان قوای ظاهره است
مینماید و بجهت عرق ریزی خجلت و گرانی طلب کردن اب از تنی ظرف
گرسنه چشمی چون حباب تن در نمیدهد و انکه گاهی می بینیم که جوان خلف
جوی پر هنری بجهت تحصیل نام نیکی که از و ماند و طلب لذات وهمیه
مدح و ثنایی که صاحب دلی پس از موت بر او خواند بر توسن باد رفتار خطر

بر می نشیند و در معرکه کارزار با ستقبال القتل که اشد الام ظاهریه
روزگار است میشتابد و از ثقل ننگ فرار از دشمن و خجلت که الم وهمیست
میگریزد و گفته که گاه هست که این معنی از حیوانات عجم نیز مشاهده میشود
مثل انکه کلب معلم شکاری هر چند گرسنه باشد صیدی که گرفته لذت
خوردن ان باز میدارد و دندان بر جگر از تاب رنج جوع میفشارد و عاقل
ان برای تحصیل کرامت نزد صاحب خود که از لذات وهمیه است مینماید
و در تنبیه همین فصل تصریح برد انجماعت قلیل البضاعت نموده که سعادت را
منحصر در لذات ظاهره از اکل و شرب و جماع و امثال ان دانسته اند و گفته
که پس گفته میشود صاحب این عقیده فاسده که ای مسکین این قدر در
یابی که سعادت و بهجت ملائکه مجرده قدسیه که ملک مرتبه تر اند از ملبس
بلباس حواس زیاده از حیوانات چرنده است که فریفته لذتهای ظاهره اند
و بعد از بسط این مقدمات میگوییم که پس هرگاه زشتی و زنبار و بزرگی
گناه کار ظالم شعار قبایح اثاری بود و نقاب حجاب در نباید و از هفت
پرده سموات سر بر ارد چون شهادت امام الخافقین حضرت ابی عبد الله الحسین
علیه و الصلوات الله رب المشرقین که تا هنگام انشقاق سما دل جهان

ازان چون شفق پرخون وگرید جهانیان بران از بارش سحاب امر و نهی خ
این چه نوائد بود که عدل و داد ممالک دو زدین دیاداش این بدی بر کردا
بوده از روی کار بر کرد بجدی که ذکر سوء آن خطه و دلیل گرفتار سنگسار
لعن قبره و ابابیل ابد و آب خوشگوار در مذاق اجری بفروغ نایره غضب
بران خوارخس مادری دب کوارانیاید وازخمر و مدد و دبت و لمن بحر و
سرزنش ونکوهش ولوم و توبیخ آن دون بدکه ظاهر کرده تا این خزی در
جهان و رسوایی در آن نمونه باشد از شدائد آتش سوزان و محنت کبرها
معطلعات بران و عمل اهل حسن را آن گفتند که فاعل آن مستحق مدح
و ثواب باشد و قبیح را آن میدانند که مباشر آن مستوجب لوم و عقاب
باشد بانی نفسه چنانکه مذهب محققین است که حسن و قبح عقلی است
یا بجعل شارع و اعتبار او همچنانکه مذهب اشاعره است و تحقیق این
مسئله مقامی ابسط و مجالی اوسع ازین میخواهد و بر هر تقدیر لوم جز آن نیست
که عقلا و ارباب خرد نکوهش بر کاری کنند و آنرا بد گویند و لعن بالحقیقه نیست
مگر تصدیق بدوری فعل کسی و شهادت با آنکه فاعل آن مستحق بعد از رحمت
الهی است پس آن نیست مگر نوعی از لوم که فاعل فعل قبیح عقلا و شرعا یا

شرعا

باشرعا فقط مستحق آنست دیگر آنکه هر گاه از شریعت مقدسه ظاهر شده
باشد که کسی باعتبار صدور فعلی از و مستوجب خلود جحیم و مستحق عذاب
الیم است پس لعن کردن بر او و طلب نمودن دوری او از رحمت الهی تصدیق
باستحقاق او برای عذاب و شهادت بحقیت بر شایستگی او بجهت عقاب
پس این از جمله تصدیق بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و متضمن وصف منعم
حقیقی بجمیل که راس شکر و اظهر افراد آنست خواهد بود و در تحت امتثال
امر شکر باری جل ثناؤه داخل خواهد بود همچنانکه در حدیث سابق
ایمائی باین بود که تسبیح قبره از برای خدای تعالی لعن مبغضین اهل بیت
رسول است و هر گاه داخل در شکر و ذکر حق تعالی باشد ثواب آن بشاکر
عاید میگردد کما قال الله عز شانه من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر
فان ربی غنی کریم یعنی والله یعلم هر که شکر نماید پس شکر نمیکند مگر
برای نفس خود زیرا که جلب میکند بسبب آن اجر و ثواب را در عقبی و مزید
نعمت و دوام آنرا در دنیا و خلاصی مییابد از نقص کفران و عقاب آن و هر که
کفران ورزد پس بدرستی که پروردگار من غنی و بی نیاز است از شکر
کفتن او و کریمست باعتبار انعام فرمودن بر او و قطع نکردن آن از او بعد

از کفران نعمت او این نقلی است که جناب بابویه عزّ ذکره از کفته حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام میفرماید مثل بجا آوردن سایر عبادات و اتیان بطاعات
و بلا تشبیه نظیر صلوات فرستادن بر رسول مختار و اهل بیت اخیار او
علیهم صلوات الله الملک الجبار چه فواید و ثمره آن بمصلی عاید میشود
اگر خدای عزّ وجل عطا فرموده برسول خود و اهل بیت او آن قرب و منزلت
که از همه کند دران و موجب مزید آن نمیتواند شد درود فرستادن احدی
یا طلب جنت نمودن کسی چنانکه شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله
کفته و دعوی تطابق اخبار و تصریح علمای اخیار بان نموده است با آنکه تأکید
در باب صلوات فرستادن بر آنحضرت در شرع انور زیاده از آن واقع شده
که توان شمرد بیرون در کتاب اعجاز الخطاب الهی امر بان وارد است در کریمه
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا
عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بدرستی که خدای تعالی و ملائکه او صلوات
میفرستند بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر او و درود
بفرستید درود فرستادنی بالطاعة والانقیاد کنید او را انقیاد کردنی
والله تعالی یعلم و در هر قضیه بکار یا دو باره واجبست در تشهد و نزد

ذکر

ذکر اسم اشرف آنحضرت واجب است در هر مرتبه چنانکه بعضی از علمای
ما رضوان الله تعالی علیهم کفته اند و ظاهر میشود از صحیحه حضرت
باقر علیه السلام که فرموده صلوات بفرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه
ذکر کنی او را یا ذکر کند ذکر کننده نزد تو در اذان و غیر آن و همچنین
ظاهر میشود از آنچه در حدیث مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده
که فرموده که بدرستی که موکل کرده است خدای تعالی بمن دو فرشته پس ذکر
کرده نمیشوم من نزد هیچ مسلمانی که صلوات بفرستد بر من مگر اینکه بگویند
مر او را آن فرشتکان بیامرزد خدای تعالی ترا و بکویند خدای تعالی و فرشتکان
او آمین و ذکر کرده نمیشوم نزد هیچ مسلمانی که صلوات نفرستد بر من
مگر اینکه بگویند مر او را آن فرشتکان نیامرزد خدای تعالی ترا و بکویند
خدای تعالی و فرشتکان او آمین و بعضی از علما کفته اند در هر مجلسی که
ذکر آنحضرت شود یک مرتبه صلوات فرستادن واجبست و بعضی از
ایشان رفته اند بوجوب آن در تمام عمر یک مرتبه و اکنون تحقیق این مسئله
مطلب ما نیست و در کتاب روایت شده از عمر بن یزید قال قال لی
ابو عبد الله علیه السلام یا عمر انه اذا کانت لیلة الجمعة نزل من السماء

ملائکة یعدون الذر فی ایدیهم اقلام الذهب وقراطیس الفضة لا یکتبون
الی لیلة السبت الا الصلوة علی محمد وال محمد فاکثروا منها وقال یا عمر
ان من السنة ان تصلی علی محمد واهل بیته فی کل یوم الجمعة الف مرة و
فی سایر الایام مائة مرة گفت عمر بن یزید که فرمود بمن حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که یا عمر بن یزید که وقتی که شد شب جمعه نازل میشوند از اسمان
ملائکه چند بعدد مورچگان وظاهر است که کنایه از بسیاری ایشانست چنانکه
در متعارفات گفته میشود در دستهای ایشان قلمهای طلا وکاغذهای
نقره است نمی نویسند ایشان تا شب شنبه مگر صلوات بر محمد وال محمد را
پس بسیار بفرستید شما صلوات بر انحضرت را یا عمر بن یزید که از سنتها
اینکه صلوات بفرستی یا صلوات فرستاده شود بر محمد واهل بیت او در
هر روز جمعه ودر بعضی نسخ شب جمعه واقع شده هزار مرتبه ودر سایر
ایام صد مرتبه ودیگر اخبار صدق اثار در باب صلوات فرستادن بر ان
حضرت وفضیلت ان بیشمار است ومنقولست که حضرت عبد المطلب
رضی الله عنه که جد بزرگوار انحضرت بود روز هفتم طلوع نیر نور افزای
او نام اشرفش را محمد کرد گفتند باو که چون نام گذاشتی فرزند را

باین

باین نام با اینکه این از اسامی شریفه ابای تو وقوم تو نیست پس در جواب
فرمود که برای اینکه امید دارم که حمد کرده شود او در زمین واسمان و
تحقیق که محقق کرد خدای عز وجل امید او را وجاوید ساخت بر زبان ملائکه
وانس وجن ووحش وطیر مدح وثنای انحضرت را دیگر انکه هرگاه ظلم
عامی از ظالم ومرد دونی بظهور اید که هر کس را از ان بهره باشد مثل قتل
پیغمبری یا وصی پیغمبری که بهر احدی بسبب فقدان هادی ومرشد از ان
بخشی میرسد پس لعنی که هر احدی بر او کند دادخواهی وتظلمی خواهد بود
از ورود در درگاه الهی ودر وزن که موجب مزید عقاب وکثرت عذاب ان
ظالم تواند شد وبرین قیاس است ظلم خاص نسبت بمظلوم ولعن نمودن و
نفرین کردن او بر ظالم واحتمال دیگر میرود که لعن ونفرین وشهادت مؤ
بر بدی احدی مانع از تفضل بر او وعفو از ذنوب او بمحض جود وکرم الهی
منتهی یا بوسیله درخواست شفعا تواند شد زیرا که عقل مستقیم حکم
مینماید واز ملاحظه شرع قویم ظاهر میشود که نافرمانی وعصیان خدا
در سر ومخفی پنهان باشد هر چند که بر دانای هر اشکار ونهان
ظاهر وعیانست بقبول ستر عفو عمیم اقرب واز شمول عقاب الیم ابعد است

چنانکه نظر آن مشاهده میشود در سقوط حدود و عقوبات شرعیه با حتیاط
و شبهات و ظاهر میگردد از قضیه اقرار کردن ماعز بن مالک در چهار مرتبه
بزنا در حضرت سید انبیا علیه و آله افضل التحیة و الثنا و تعریض فرمودن آن
حضرت هر بار او را بانکار چنانکه مروی و مشهور است که در هر مرتبه افزود
احتمالات برای او قرار میداد و استفسار آن میفرمود و میفرمود که شاید
که ابکویی و تقبیل یا از این قبیل چیزی واقع شده باشد و مقاربت جماع
نشده باشد و ماعز تصریح میکرد بزنا تا آنکه بعد از مرتبه چهارم امر فرمود
بسنگسار نمودن او و فرمود با شخصی که ماعز را بر آن داشته بود که اقرار
نماید که اگر بپوشیدی او را بجامه خود بهتر بود برای تو و چنانکه شیخ ابو علی
بن سینا در کتاب شفا در فصل اول از مقاله دهم از فلسفه اولی بحث از
دعوات مستجابه و فواید قربانیها و ثمره صدقها نموده است و غرض او توفیق
و تطبیق این امور وارده در شریعت غرا با بعضی از اصول و قوانین مقرره
میان فلاسفه و حکمات و اگر نه در ظاهر اشکالی در باب استجابت
دعوات و نفع قرابین و صدقات وارد نیست چه جناب حق جل و علا منبع
هر خیر و مفیض هر جود است و اگر گروه گروه از معاصی و ذنوب کرده با

ذکر استجابت دعوات و نفع قرابین و صدقات

بتعجیل

تضرع موری با ابتهال که نام مستوجب بخشاید قدر سر موئی از ملک
و سلطان بی پایان او جل شانه کم نیاید و عفو از جرایم بندگان و تجاوز
از خطیئات این مشتی فرومایگان از ملک منان و جواد رحمن در دیده صواب
بین خرد اصلا غریب و مستبعد نماید و در کتاب وحی انتما و در روایات
سید انبیا و اخبار متکاثره از آل طه علیهم صلوات الله ما دامت الارض و السماء
ذکر غفران ذنوب عاصیان بوسیله دعا و صدقه و قربان زیاد از ان وارد شده
که در حیز بیان آید حتی اینکه بخشایش خلقی بوسیله مسالت مورچه آمد
چنانکه روایت شده از امام همام ابی عبد الله علیه السلم که روزی حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلم با اصحاب خود بطلب باران بیرون رفت پس یافت در
عرض راه موری را که بگذاشت خود را بجانب آسمان برگرفته بود و میگفت بار
خدایا ما از خلق تو ایم و از رحمت تو ما را ناگزیر است بیامرز ما را از روزی خود و
بر هلاک مگردان ما را بسبب گناهان بنی آدم پس فرمود سلیمان بیاد
باصحاب خود که باز گردید پس بتحقیق که سیراب شدید بوسیله غیر خود ربنا
فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار تا قاطر بضم
حای مهمله و بای موحده و رای مفتوحه مهمله بفارسی آن را شتر میگویند

وهم نیز مبنا استند بر دلیل واضحی بر کراهت آن بنظر عنبر سند و از بعضی

اخبار استنباط ضعیفی شاید توان نمود و علامه حلی رحمه الله در کتاب تحریر

گفته که درین باب روایت شاذه وارد شده است و از بعضی روایات استنباط

عدم کراهت میتوان نمود چنانکه روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام

بسندی صحیح از کرد بن مسمع قال سألت اباعبدالله علیه السلم عن الحباری قال

فود دت ان عندی منه فاکل منه حتی امتلی گفت کرد بن مسمع که سؤال کرد

حضرت اباعبدالله علیه السلم را از حباری فرمود که دوست دارم که باشد

نزد من از آن پس بخورم از آن تا سیر شوم و در کتاب کافی روایت شده از

نشیط بن صالح قال سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول لا اری باکل الحباری

بأسا وانه جید للبواسیر ووجع الظهر وهو مما یعین علی کثرة الجماع

گفت نشیط بن صالح که شنیدم از حضرت ابی الحسن علیه السلم که میفرمود

نمی بینم من بخوردن حباری باکی و بدرستی که آن خوبست از برای بواسیر

و درد پشت و آن از جنس چیزیست که اعانت میکند بر کثرت جماع و گفته اند

که از نفی بأس که درین حدیث وارد شده استنباط کراهت آن میتوان کرد

لکن بعید است و اما صرد بضم صاد مهمله و رای مفتوحه مهمله و دال مهمله

و صاحب قاموس گفته که آن مرغیست ضخیم الرأس و صید عصفور میکند و نهی

نهی از آن پیش گذشت در جمله شش چیز در روایت حسن بن داود رقی و در

حدیث نیز خواهد آمد و اما صوام بضم صاد مهمله و تشدید واو و علامه

حلی رحمه الله در کتاب تحریر گفته که آن مرغیست غباری رنگ دراز گردن

شبیه اکثر در رنگ خرما میباشد پس روایت شده در کتاب از سلیمن

جعفری عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله

عن قتل الهدهد والصرد والصوام والنحله روایت کرده سلیمن جعفری

از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلم که فرمود که نهی فرمود رسول الله صلی الله

علیه و آله از کشتن هدهد و صرد و صوام و نحله و اما شقراق بفتح شین

یا کسر آن و کسر قاف و رای مهمله مفتوحه مشدده و صاحب قاموس گفته

که آن طایریست که خالهای سبز و سرخ و سفید دارد پس روایت شده در

کتاب تهذیب الاحکام از عمار بن موسی عن ابی عبدالله علیه السلم انه سئل

عن الشقراق فقال کره قتله لحال الحیات قال وکان النبی صلی الله

علیه و آله یوما یمشی فاذا شقراق قد انقض فاستخرج من خفه حیه

روایت کرده عمار بن موسی که سؤال کرده شد حضرت ابو عبدالله علیه السلم

از شقراق نیز فرمود و مکروه است کشتن آن از برای حال مارها یعنی آن
چون دفع مارها میکند و میکشد آنها را مکروه شد کشتن آن و فرمود
که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی راه میرفت پس ناگاه شقراقی از هوا زیر
آمد پس بیرون آورد از خف آنحضرت ماری را و این قول ثانی بیان مار کشتن
آن و وجه دیگر برای کراهت قتل آن نیز میتواند شد چون چنین امر غریبی
از و بظهور رسید نیز مکروه باشد کشتن آن و اخبار وارده در نهی از
این طیور چون نرسید بحکم حرمت اکل آنها عمل نشد باعتبار ضعف سند
اکثر و عدم تعلق نهی باکل بلکه بقتل و داشتن اینها علامات حلت را
که در اخبار سابقه مذکور شد نیز حمل کرده میشود بر کراهت و قایل
بحرمتی از اصحاب نیز ظاهر نیست الخامس حلالست باتفاق اهل اسلام
کبوتر هر اصناف آن از کبود و سرخ و سیاه و سفید و پریا و دیگر هر چه
که باشد از آن و همچنین کبک و دراج و تیهو و کلنک و غاز و اردک و
کنجشک و مرغ خانگی و این طیور با اکثر اشتمال بر علامات حلت دارند
در خصوص حل اینها اخبار وارد است و شاید که بعضی از اینها نیز مذکور
شود و در باب خوبی نگاه داشتن کبوتر در خانه اخبار بسیار وارد است

روایت

روایت شده در کتاب کافی از ابی سلمه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الحمام
طیر من طیور الانبیاء علیهم السلام التی کانوا یمسکون فی بیوتهم و لیس من
بیت فیه حمام الا لم یصب اهل ذلک البیت آفة من الجن ان سفهاء الجن
یعبثون فی البیوت فیعبثون بالحمام و یدعون الناس قال و رایت فی بیت
ابی عبد الله علیه السلام حماما لابنه اسمعیل گفت ابو سلمه که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلام که کبوتر مرغیست از مرغهای پیغمبران علیهم السلام آن
مرغهایی که نگاه میداشتند ایشان در خانهای خود و نیست خانه که در آن
باشد کبوتر مگر اینکه نمیرسد اهل آن خانه را آفتی از جن بدرستی که سفهاء
جن بازی میکنند در خانهای پس وقتی که کبوتر در خانه باشد بازی میکنند ایشان
با کبوتر و وا میگذارند ناس را گفت ابو سلمه که دیدم من در خانه حضرت ابی
عبد الله علیه السلام کبوتری که بود از پسر آن اسمعیل و آنچه در این خبر مذکور
شد متفرق در اخبار بسیار دیگر مذکور است و در کتاب مذکور روایت شده
از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکی رجل الی النبی
صلی الله علیه و آله الوحشة فامره ان یتخذ فی بیته زوج حمام روایت
کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که نقل فرمود که شکوه

کرد مردی به پیغمبر صلی الله علیه وآله از وحشت پس امر فرمود او را آنحضرت
که نگاه دارد در خانه خود جفت کبوتری و وارد شده که کبوتر نفرین میکند
بر قاتلین حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و در فضیلت خصوص قد شان
از اصناف کبوتر اخبار نقل شده و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است که آن
کبوتر سفید است و در خبر آمده که آن دوست اهل بیت پیغمبر است صلی الله
علیه وآله و ذکر خدای تعالی و تسبیح او جل شانه بسیار میکند و میگوید
که برکت داده شوید شما برکت داده شوید شما پس نگاه دارید او را در خانه و منع
خروس و ترجیح آن بر طاوس و ترجیح صدای آن بر صدای طاوس و کثرت عبادت
آن و خوبی نگاه داشتن آن در خانه اخبار وارد است اما ترجیح کبوتر بر آن وارد
شده و روایت شده که خروس سفید شکافدار الحراست مینماید خانه اهلش را
و هفت خانه دور آن را و این حراست ممکن است که بالخاصیه باشد که حق تعالی
برکتی با آن حیوان عطا فرموده باشد که از یمن وجود آن چندین خانه محروس ماند
و ممکن است که باعتبار دلالت آن باشد که از چندین خانه خبردار میشده
باشد که هرگاه دزدی متوجه یکی از آنها گردد صدا میکرده باشد تا اهل
آن متنبه و خبردار گردند و ممکن است که باین اعتبار باشد که در اوقات

مختلفه شب صدا میکند و باعث تنبه و بیداری مردم میشود پس
فی الجمله سبب حراست میشود و وارد شده که پنج خصلت از خصال پیغمبران
علیهم السلام با آن هست سخاوت و شجاعت و معرفت اوقات نماز و بسیاری
مقاربت و غیرت و سخاوت شاید باین اعتبار باشد که دانه که دید آن
میبرد نزد و صدا میزند مرغان دیگر و بقیه خصال دیگر ظاهر است
تخم هر مرغی تابع اصل آن میباشد در حکم شرعی از حرمت و کراهت
و اباحت و مستند این در بحث تخم ماهی گذشت و اضافه بر آنچه در آنجا مذکور
شد اینکه در روایت داود بن فرقد از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که در
کتاب کافی مذکور است وارد شده که کل شیء یؤکل لحمه فجمیع ما کان منه
من لبن او بیض او انفحة فکل هذا حلال طیب یعنی هر چیزی که خورده میشود
گوشت آن پس هر آنچه باشد از آن از شیر و تخم و پنیرمایه پس تمام آن حلال
پاکیزه است و از حدیث وارد در باب حرمت طاوس که پیش مذکور شد فی
الجمله استنباطی میتوان کرد و اگر مشتبه باشد که تخم مرغ حلال است یا حرام
پس گفته اند که هر چه مختلف باشد طرفین آن و امتیاز از یکدیگر داشته باشد
حلال است و هر چه مساوی باشد حرام و مستند این تفصیل اخبار بسیار است

پس در صحیحهٔ زراره از حضرت باقر علیه السلام که در باب بیان ضابطه
ضعیف ودقیق گذشت مذکور بود و روایت شده در کتاب تهذیب
الاحکام بسندی صحیح و در کتاب کافی از محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام
قال اذا دخلت اجمة فوجدت بیضا فلا تأکل منه الا ما اختلف طرفاه کفت
محمد بن مسلم که فرمودند یکی از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام که وقتی
که داخل شوی در نیزاری پس بیابی تخمی پس مخور از آن مگر آن چیزی را که
مختلف باشد طرفهای آن و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی
صحیح از عبد الله بن سنان قال سأل ابی ابا عبد الله علیه السلام و انا اسمع ما
تقول فی الحباری قال ان کان له قانصة فکل وسأله عن طیر الماء فقال
مثل ذلک وسأله عن بیض طیر الماء فقال ما کان منه مثل بیض الدجاج
یعنی علی خلقته فکل کفت عبد الله بن سنان که سؤال کرد پدرم حضرت
ابا عبد الله علیه السلام را و من می شنیدم که چه میفرمایی در حباری فرمود که اگر
از برای آن سنگدان هست پس بخور و در بحث که چون حضرت علیه السلام
میخواست که او را ارشاد بضابطهٔ کلیه حلیت و حرمت نفرماید پس باین
عبارت فرمود وسؤال کردم من آنحضرت را از طیر آب پس فرمود مثل آن

یعنی مثل آن عبارت در جواب فرمود باز فرمود که مثل آن طیر است در حکم
وسؤال کردم آنحضرت را از تخم طیر آب پس فرمود که هرچه بوده باشد از آن
مثل تخم مرغ خانگی یعنی بر هیات آن پس بخور و بعضی ممکنست که کلام حضرت
علیه السلام باشد و احتمال دارد که کلام راوی باشد که از فرموده آنحضرت
فهمیده باشد و نقل نموده باشد و دیگر اخبار در این باب هست و آنچه ذکر
شد کافی است ان شاء الله تعالی و چندین خبر در کتاب کافی مذکورست
که خوردن تخم باعث ازدیاد نسل و فرزند میشود و در بعضی تخم مطلق مذکورست
و در بعضی با گوشت و در بعضی با پیاز و وارد شده که زردی تخم سبکست
وسفیدی آن ثقیل و روایت شده که نیست بآن غایة اللحم یعنی ضرر خوردن
آن کمتر از خوردن گوشت منصور است تذنیب در ذکر بعضی از اخبار دال
بر فضیلت خوردن لحم و افضلیت بعضی لحوم نسبت ببعض دیگر و اخبار این
بحث هم از کتاب کافی نقل میشود روایت شده بسندی حسن بلکه صحیح از
عبد الله بن سنان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن سید الادام فی الدنیا
والآخرة فقال اللحم اما تسمع قول الله عز و جل و لحم طیر مما یشتهون کفت
عبد الله بن سنان که سؤال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلام را از سید

بر گزیده نانخورشها در دنیا و آخرت پس فرمود که آیا نمی‌شنوی قول
خدای عز و جل را که در ذکر نعمتهای مقربین در بهشت از جمله چیزهایی که
با غلامان ایشان تکلیف میکردند در خدمت ایشان میفرماید و لحم طیر مما یشتهون
یعنی والله یعلم و گوشت مرغی از آنچه خواهند و آرزو کنند یعنی از هر صنفی
و هر مرغی که میل آن داشته باشند و روایت شده از عیسی بن عبدالله علوی
عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله اللحم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة روایت کرده عیسی بن عبدالله
از پدرش از جدش از حضرت علی صلوات الله علیه که گفت که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که گوشت سید طعامهاست در دنیا و آخرت و چند حدیث
دیگر بمضمون اینها نقل شده است و روایت شده از مسمع عن ابی عبدالله علیه
السلام ان رجلا قال له ان من قبلنا یروون ان الله عز و جل یبغض البیت
اللحم فقال صدقوا و لیس حیث ذهبوا ان الله عز و جل یبغض الذی یؤکل
فیه لحوم الناس روایت کرده مسمع که مردی عرض کرد بحضرت ابی عبدالله
علیه السلام که بدرستی که آنهایی که پیش ما هستند روایت میکنند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرموده بدرستی که خدای عز و جل دشمن میدارد خانه پر گوشت را

البیت

یعنی خانه را که اهل آن گوشت بسیار صرف کنند و بخورند پس فرمود
حضرت که راست گفته‌اند و نیست معنی این حدیث شریف همچنانکه ایشان
بآن رفته‌اند و فهمیده‌اند بدرستی که خدای عز و جل دشمن میدارد خانه را
که خورده شود در آن گوشتهای مردمان و حاصل کلام آنست که حدیثی
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان روایت میکنند حق است اما معنی
آنرا غلط فهمیده‌اند گمان کرده‌اند که مراد اینست که بسیار گوشت خوردن
بد است اما چنین نیست بلکه معنی حدیث اینست که خدای عز و جل دشمن
میدارد خانه را که گوشت مردم در آن خورده شود و غیبت مردم در آن
کرده شود چه غیبت و بدگویی کسی بمنزله اینست که گوشت مرده او را
بخورند چنانکه در قرآن مجید واقع شده و قریب بمضمون این حدیث روایت
دیگر وارد شده است و روایت شده بسندی حسن کالصحیح از هشام بن
سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال اللحم ینبت اللحم و من ترک اللحم اربعین
یوما ساء خلقه و من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه روایت کرده هشام از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود گوشت میرویاند گوشت را یعنی خوردن
گوشت باعث فربهی میشود و هر که ترک خوردن گوشت نماید چهل روز

برگزیده‌ام نان خورش اهل دنیا و آخرت پس فرمود که لحم است یا نشنیدی قول
خدای عز و جل را که در ذکر نعمتهای مقربین در بهشت از جمله چیزهایی که
با ملائکه ایشان کرامت کرده‌اند در حضرت ایشان میفرماید و لحم طیر مما یشتهون
یعنی و الله تعالی و گوشت مرغی از آنچه خواهند و آرزو کنند یعنی از هر صنفی
و هر مرغی که میل آن داشته باشند و روایت شده از عیسی بن عبد الله علوی
عن ابیه عن جده عن علی صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله اللحم سید الطعام فی الدنیا و الآخرة روایت کرده عیسی بن عبد الله
از پدرش از جدش از حضرت علی صلوات الله علیه که گفت که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که گوشت سید طعامهاست در دنیا و آخرت و چند حدیث
دیگر بمضمون اینها نقل شده است و روایت شده از مسمع عن ابی عبد الله علیه
السلام ان رجلا قال له ان من قبلنا یروون ان الله عز و جل یبغض البیت
اللحم فقال صدقوا و لیس حیث ذهبوا ان الله عز و جل یبغض البیت الذی یؤکل
فیه لحوم الناس روایت کرده مسمع که مردی عرض کرد بحضرت ابی عبد الله
علیه السلام که بدرستی که آنهایی که پیش ما هستند روایت میکنند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرموده بدرستی که خدای عز و جل دشمن میدارد خانه پرگوشت را

البیت

یعنی خانه را که اهل آن گوشت بسیار صرف کنند و بخورند پس فرمود
حضرت که راست گفته‌اند و نیست معنی این حدیث شریف همچنانکه ایشان
بآن رفته‌اند و فهمیده‌اند بدرستی که خدای عز و جل دشمن میدارد خانه را
که خورده شود در آن گوشتهای مردمان و حاصل کلام آنست که حدیثی
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان روایت میکنند حق است اما معنی
آن را غلط فهمیده‌اند گمان کرده‌اند که مراد اینست که بسیار گوشت خوردن
بد است اما چنین نیست بلکه معنی حدیث اینست که خدای عز و جل دشمن
میدارد خانه را که گوشت مردم در آن برخورده شود و غیبت مردم در آن
کرده شود چه غیبت و بدگویی کسی بمنزله اینست که گوشت مرده او را
بخورند چنانکه در قرآن مجید واقع شده و قریب بمضمون این حدیث روایت
دیگر وارد شده است و روایت شده بسندی حسن کالصحیح از هشام بن
سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اللحم ینبت اللحم و من ترک اللحم اربعین
یوما ساء خلقه و من ساء خلقه فاذنوا فی اذنه روایت کرده هشام از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود گوشت میرویاند گوشت را یعنی خوردن
گوشت باعث فربهی میشود و هر که ترک خوردن گوشت نماید چهل روز

بد میشود خلق او و هر که بد شود خلق او پس اذان بگوید در گوش او و ظاهر
آنست که گفتن اذان در گوش او بالخاصیه سبب رفع سوء خلق او شود یا سبب
دفع شیاطین و جنیان شود که باعث ضعف در مشاعر و حواس او جا کرده
باشند و باعث بدی اخلاق او شده باشند و احتمال بعیدی میرود و الله یعلم
که این کنایه از این باشد که گویا آن شخص محتاج شده بتجدید دین و تازه کردن اقرار
بخدا و رسول چنانکه در گوش طفلی که متولد شود اذان میگویند پس گویا آن
شخص بسبب ترک خوردن لحم و ضعف قوی و حواس و عقل و غلبه قوت
وهمیه و حدوث سوء خلق که راس همه بدیهاست سست شده دین او و ضعیف
گشته ایمان او و محتاج گردیده بتجدید ایمان و شنیدن اذان و بر هر تقدیر
ذم بسیار از برای ترک خوردن گوشت چهل روز از این حدیث شریف ظاهر
میشود و هر گاه چیزی شرعا قبیح و مذموم باشد و کسی از احسن و نیکو داند
و باعث قرب الهی و موجب ترقیات نامتناهی شمارد پس حکم بنوعمال او
محتاج بکشف حال نیست و حدیثی نیز در کتاب تهذیب نیز مذکور است
و دیگر اخبار باین مضمون و قریب باین بسیار در کتب مذکور است و روایت
شده از محمد بن اسمعیل باغزاو قال ذکرنا اللحمان عند ابی الحسن الرضا علیه السلام

فقلت

فقلت ما لحم باطیب من لحم الماعز قال فقال ابو الحسن علیه السلام و قال
لو خلق الله مضغة هی اطیب من الضان لفدی بها اسمعیل علیه السلام گفت
راوی که ذکر کردیم ما گوشتها را در خدمت حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام
پس گفتم من که نیست گوشتی بهتر از گوشت بز پس نظر کرد بمن آنحضرت علیه السلام
و فرمود که اگر خلق میکرد خدای تعالی گوشتی که آن بهتر از گوسفند بوده
اینه فدا میداد بآن حضرت اسمعیل را علیه السلام پس چون خدای عز و جل
گوسفند فدای آنحضرت کرد گوشت آن بهترین گوشتها خواهد بود و چند
حدیث دیگر قریب بمضمون این حدیث وارد است و روایت شده از سیاری
رفعه قال انی ذکرت اللحمان بین یدی عمر فقال عمر ان اطیب اللحمان لحم
الدجاج فقال امیر المؤمنین علیه السلام کلا ان ذلک خنازیر الطیر و ان
اطیب اللحمان لحم فرخ قد نهض او کاد ان ینهض روایت کرده سیاری ببعضی
که ذکر آن نکرده گفت بدرستی که ذکر کرده شد گوشتها در پیش عمر گفت عمر
که بهترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
که نیست چنین که تو میگویی بدرستی که این مرغهای خانگی بمنزله خوکهای
طیورند و ظاهر آنست که این باعتبار چیزهای نجس و کثیف باشد که در

اغلب آنها میخورند و بدرستی که بهترین گوشتها گوشت جوجه کبوتریست
که به پرواز آمده باشد یا نزدیک به پرواز باشد و فرخ را اهل لغت آن که بچه
و لد طایر گفته اند اما ظاهر استعمال آن در جوجه کبوتر میان عربان
شایع تر است و حدیث دیگر قریب بمضمون این حدیث از آن حضرت علیه السلام
روایت شده و در آنجا فرخین ناهضین واقع شده و این هم باید از بعید
که مراد جوجه کبوتر باشد زیرا که آن دو بچه بر می آورد بخلاف مرغ خانگی
که جوجه آن در اغلب زیاده میباشد و در آن حدیث واقع شده که اردک
کار و منفعت طیور است اما این حدیث نیز مرفوعا روایت شده و حال روات
معلوم نتوانند شد و روایت شده از سیاری عمن رواه عن ابی عبدالله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یقل غیظه
فلیاکل لحم الدراج روایت کرده سیاری از کسی که روایت نموده برای او
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود آن حضرت که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که کسی که مسرور سازد او را این که کم شود خشم و غضب او
پس بخورد گوشت دراج را و روایت شده از محمد بن حکیم عن ابی الحسن الاول
علیه السلام قال اطعموا المحموم لحم القباج فانه یقوی الساقین و یطرد الحمی طردا

روایت

روایت کرده محمد بن حکیم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود
بدهید تب دار را گوشت کبکها پس بدرستی که آن قوت میدهد ساقها را
و دور میکند تب را دور کردنی و روایت شده بسند صحیح
از هشام بن سالم قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن اکل اللحم النی فقال
هذا طعام السباع گفت هشام که سؤال کردم حضرت اباعبدالله علیه السلام را
از خوردن گوشت خام پس فرمود که این طعام سباع است و روایت شده
از احمد بن محمد بن خالد قال روی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلث یهدمن
من البدن و ربما قتلن اکل القدید الغاب و دخول الحمام علی البطنة
و نکاح العجائز گفت احمد بن محمد که روایت شده که فرمود حضرت ابو
عبدالله علیه السلام که سه چیز است که خراب میکنند بدن را و بسا باشد که
بکشند خوردن گوشت خشک کرده کهنه و رفتن بحمام با امتلا کردن و مقاربت
با زنان پیر و روایت شده از زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یعجبه الذراع روایت کرده زراره از حضرت ابی جعفر
علیه السلام که فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله خوش می آمد از گوشت
ذراع که گوشت سر دست گویند و در روایت دیگر وارد شده که چون این

آن بود که حضرت آدم علیه السلام کرد قربانی از برای پیغمبران ذریه خود ببر
نام میبرد از برای هر پیغمبر عضوی از او نام برد برای پیغمبر ما صلی الله علیه وآله
ذراع را بنا بر این پیشتر دوست میداشت آن را و میل بآن داشت و افضل
میفرمود آن را از سایر اعضا **فصل ثانی** در ذکر غیر حیوان از ماکولات
و مشروبات بدانکه آنچه حلالست از آنها ضابطه کلیه و حصری ندارد
بخلاف حیوان که فی الجمله حصری از برای حلال آن بود هر چند در ضمن ضوابط
کلیه باشد چنانکه مذکور شد در طیور که هر چه دفیف آن غالب باشد حلالست
و هر چه صفیف آن غالب باشد حرام یا هر چه قانصه یا حوصله یا صیصیه
داشته باشد حلالست و هر چه نداشته باشد حرام و در حیوان بحری مذکور
شد که هر چه ماهی فلس دار باشد حلالست و هر چه غیر آن باشد حرام بتفصیلی
که مذکور شد و در حیوان بری گذشت که هر چه سبع باشد یا مسوخ باشد یا
از جمله حشرات باشد یا صاحب حیث باشد یا نصی در حرمت آن وارد شده
باشد حرامست و اگر نه حلال و اینها که مذکور شد هر گاه بیرون رود از
حیوان بری منحصر میشود حلال از آن بحسب غالب ظاهر در نوعی چند از حیوان
گسترده شد بتفصیل بخلاف حلال از غیر حیوان که قدر منضبطی ندارد پس

انحضرت

لهذا

لهذا اصحاب رضی الله تعالی عنهم شمرده اند محرمات از غیر حیوان را و حکم
فرموده اند بحلیت ما عدای آنها و اما محرمات پس ذکر میکنیم ما آنها را در ضمن
چند بحث **بحث اول** در مسکرات حرامست هر مسکری خواه مایع و روان
باشد و خواه جامد و خواه از انگور گرفته شود که در عرف آن را خمر میگویند
و از حدیث ظاهر میشود که خمر را بر چهار مسکر دیگر غیر آن که مذکور میشود بلکه
بر مطلق مسکر اطلاق میکنند چنانکه خواهد آمد و خواه از خرما که آن را نبیذ
میگویند بفتح نون و کسر بای موحده و سکون یای دو نقطه از پایین و
ذال منقوطه و خواه از عسل که آن را بتع میگویند بکسر بای موحده و سکون
تای دو نقطه از فوق یا فتح آن و عین مهمله و خواه از مویز که آن را نقیع
میگویند بفتح نون و کسر قاف و یای دو نقطه از پایین و عین مهمله و خواه
از جو که آن را مزر میگویند بکسر میم و سکون زای منقوطه و رای مهمله و تفسیر
مزر بشراب جو در حدیث واقع شده و بعضی از اصحاب آن را بشراب ذرت
تفسیر کرده اند و شراب جو را جعه گفته اند بکسر جیم و فتح عین مهمله و دیگر
از هر چه گرفته شود مسکر غیر اینها اما خمر پس حرمت آن اتفاقی اهل اسلامست
و در کلام مجید ملک علام جل شانه مذمت آن و امر باجتناب از آن و اینکه

دران هست که این بزرگ واقع شده واخبار بسیار درین باب نیز وارد شده
وبنابر وضوح مسئله احتیاج بذکر آنها نیست واما عموم خمر از مسکرات پس احادیث
انها نیز در حرمت ظاهر میگردد از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده کل
شراب اسکر فهو حرام یعنی هر شرابی که مست کند پس آن حرام است و تخصیص
شراب بذکر در و نیست که مقتضی آن باشد که اغلب مسکرات مایع و روان شده
و از قول آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرموده کل مسکر خمر و کل خمر حرام یعنی هر
چیز مست کننده خمر است و هر خمری حرام است پس هر چیز مست کننده حرام است
و ازین حدیث شریف ظاهر میگردد که اطلاق خمر بر هر مسکری واقع میشود
یا مجازا باعتبار مشارکت سایر مسکرات با شراب انگور در وصف اسکار
که منشا حکم تحریم است یا بعنوان حقیقت بنابر آنکه خمر بمعنی چیزی باشد که
مخامر عقل شود یعنی پنهان نماید و بپوشاند آنرا و شراب انگور را نیز باعتبار
این فعل خمر میگویند یا بمعنی چیزی باشد که واگذاشته شود تا متغیر شود
بوی آن و اختمار بمعنی تغیر بو آمده و احتمال ثالث دیگر هم در عموم معنی آن
گفته اند و بعضی از اهل لغت تصریح نموده که عموم آن صحیح تر است و چون
افاده حکم حرمت مسکرات همین میشد که کل مسکر حرام پس فایده ادخال

انها در بحث خمر و حکم بخمر بحرمت جائی که در حدیث شریف واقع شده
ممکن است اظهار این باشد که حرمت هم از قرآن مجید ظاهر میشود چون
در بحث خمر داخلند و حرمت خمر از آیه کریمه ظاهر میشود یا اینکه غرض
این باشد که عموم هر حکمی که در باب خمر میشود نسبت بهمه مسکرات معلوم شود
و روایت شده در کتاب بسندی حسن کالصحیح از عبد الرحمن الحجاج عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الخمر من خمسة
العصیر من الکرم والنقیع من الزبیب والبتع من العسل والمزر من الشعیر
والنبیذ من التمر روایت کرده عبد الرحمن از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که خمر از پنج چیز است عصیر
که گرفته میشود از انگور و نقیع که گرفته میشود از مویز و بتع که گرفته میشود
از عسل و مزر که گرفته میشود از جو و نبیذ که گرفته میشود از خرما و چند
خبر دیگر بمضمون این حدیث و قریب بمضمون این روایت شده و سند بعضی
صحیح است و ظاهر این اخبار اختصاص اسم خمر است باین پنج چیز و ممکن است که
این از راه غلبه و شیوع اینها باشد هر چند خمر شامل مسکرات دیگر نیز باشد
و روایت شده در کتاب بسندی صحیح از علی بن یقطین عن ابی الحسن الماضی

علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالی لم یحرم الخمر لاسمها ولکن حرمها
لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو حرام روایت کرده علی بن یقطین
از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود که بدرستی که خدای تبارك
وتعالی حرام نکرده خمر را بسبب نام آن ولیکن حرام کرده از برای عاقبت آن
یعنی برای آنچه مترتب میشود بر شرب آن از فسادها وفتنها پس هر چیزی
که بوده باشد عاقبت آن عاقبت خمر یعنی مسکر ومزیل عقل باشد وباعث
فتنه وفساد شود پس آن حرامست ودر بعضی نسخ کافی فهو خمر واقع شده
یعنی پس آن فی الحقیقه خمرست وحکم آن حکم خمرست واین حدیث
دلالت دارد بر اختصاص اسم خمر ببعضی از مسکرات وممکنست که این از راه
عرف واستعمال شایع باشد چنانکه از حدیث سابق نیز فهمیده شد خمر فی الجمله
اشعاری بان دارد ودیگر در باب اینکه هر مسکری حرامست اخبار بسیار
واقع شده وبنابر وضوح مسئله ایراد آنچه ذکر یافت واحتیاج بذکر
همه نیست وهرچه قدری از آن مسکر باشد قلیل آن نیز حرامست هر چند
مست نکند حتی یك قطره از آن ومستفاد میشود این از اتفاق اصحاب
واز اطلاق نهی از مسکر وامر باجتناب از آن واز اخبار بسیار که صریحا

دلالت

دلالت بر این دارد مثل آنچه روایت شده درکافی بسندی صحیح از معویة
بن وهب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان رجلا من بنی عمی وهو من صلحاء
موالیك امرنی ان اسئلك عن النبیذ واصفه لك فقال انا اصفه لك
قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقلیله
حرام قال قلت فقلیل الحرام یحله کثیر الماء فرد علیه بکفیه مرتین لا لا
گفت معویة بن وهب که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که مردی
از پسران عم من واو از جمله صلحای موالیان شماست امر کرده مرا که سؤال کنم
از حضرت شما از نبیذ ووصف کنم آنرا در خدمت شما یعنی نقل کنم که از چه
چیز گرفته میشود وچه کیفیت دارد پس فرمود حضرت که من وصف کنم آنرا
برای تو یعنی حکم آنرا برای تو بگویم فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله
که هر مسکری حرامست پس هر چیزی که مست کند بسیار از آن پس اندك
از آن حرامست وظاهر آنست که این تتمه کلام شریف رسول الله صلی الله علیه
وآله باشد وممکن است که بیان امر خاصی وارشاد باستفاده حکمی باشد
از کلام آنحضرت که مطلق فرموده که هر مسکری حرامست گفت معویة که گفتم
من که پس اندك از حرام حلال میکند آنرا بسیار از آب یعنی اگر قلیلی از شراب

حرام را آب بسیار داخل کند حلال نمی‌شود پس بدرد که حضرت بی
بهره و کف مبارک خود دو مرتبه کرد و دیگر اخبار بسیار در این باب وارد شده

فرع الاول معجونی که یک جزو آن مسکر باشد حرام است خوردن آن
چون تریاق و مثرودیطوس و امثال آنها از معاجین که شراب یا مسکر دیگر داشته
باشد زیرا که اجزای آن مسکر در آن هست هر چند اجزای صغار باشد و دانستی
که قلیل مسکر مثل کثیر آن حرام است و ممزوج شدن با غیر یا خشک شدن یا
کیفیت وجدانیه مزاجیه که فعل مجتمعی که اگر وارد بدن انسان شود در آن
غریزیه در آن تاثیر نماید حقیقی و اثری از آن مرکب ظاهر شود مغایر خواص مواد
اجزاء صلاحیت آن ندارد که سبب حلیت آن تواند شد و از این حکم حرمت
ثابته با ثار صریحه شرعیه از آن تواند نمود و تحریم این معاجین و تراکیب
صریحا در اقوال اصحاب رضی الله تعالی عنهم مذکور است و آنچه بعنوان
نقل از بعضی از فضلای این اعصار رحمه الله شنیده ام که گمان حلیت این قسم
تراکیب داشته از راه استحاله خمر و مسکر بحسب ظاهر بسیار ضعیف بنیاد
چه ظاهر آنست که در استحاله تبدیل صورت نوعیه معتبر است مثل
خاک شدن میته و حیوان شدن نطفه و شیر شدن خون و امثال آن

ومعلوم

و معلوم است که در تراکیب و معاجین مذکوره تبدل صور نوعیه اجزا
نمی‌شود بلکه محض تغیر اعراضی بسبب خلط و مزج اجزا میکند بر فعل و انفعال
مثل تغیر لون و رایحه و قوام و امثال آنها از عوارض و حکم باینکه این نحو
تغیرات سبب حلیت شود مستندی بحسب شرع انور ندارد با آنکه حکم باینکه
مطلق استحاله سبب حلیت حرام و طهارت نجس تواند شد محل بحث است و
علما را در آن خلافست و قطع نظر از این مراتب اخبار داله بر حرمت تراکیب
مسکردار وارد شده و حمل آنها بر تراکیب خالی از نقصان مزاج و التیام تام
میان بسایط بسیار بعید است پس روایت شده در کتابین بسندی صحیح
از حلبی قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دواء عجن بالخمر فقال لا والله
ما احب ان انظر الیه فکیف اتداوی به انه بمنزلة شحم الخنزیر او لحم الخنزیر
ترون اناسا یتداوون به یعنی حلبی که سوال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلام را
از دوائی که خمیر کرده شود بشراب پس فرمود که نه والله دوست نمیدارم
که نگاه کنم بآن پس چگونه مداوی نمایم بآن بدرستی که آن بمنزله پیه خوک
یا گوشت خوکست و ظاهر آنست که تردید از راوی است یعنی حضرت علیه السلام
بآن لفظ فرمود یا باین لفظ و می بینید مردم چند را که تداوی بآن میکنند

یعنی ببینید که آنها از سنیان و مخالفین مذهب حق اند واحتمال دوری
میرود که مراد استفسار باشد یعنی آیا مشاهده میکنید که عامه تداوی بآن
بکنند واحتمال میرود که ضمیر مجرور به راجع بگوشت خنزیر باشد وکلام
استفهام انکاری باشد یعنی آیا مشاهده میکنید که مردم بلحم خنزیر تداوی
کنند پس چنانکه بآن تداوی واقع نمیشود باین نیز نباید که واقع شود واز صحیحهٔ
معویة بن وهب که پیش مذکور شد ظاهر شد که مزج آب بسیار با شراب حرام
باعث حلیت آن نمیشود واین نیز فی الجمله مؤید میشود ودیگر اخبار که حکم
حرمت این نحو معاجین از آنها ظاهر شود بسیار است واگر مضطر شود که هیچ
شراب یا معجونی که شراب داشته باشد برای تداوی منحصر باشد ویا در آن
یا بسبب غلبه عطش وتشنگی یا ماندن لقمه در گلو یا غلبه گرسنگی بمرتبهٔ
وظن این باشد که هلاک میشود بدون آشامیدن آن شراب یا خوردن
آن معجون پس از بعضی کلمات شیخ طوسی علیه الرحمه ظاهر میشود که اصلا
تجویز آن نمیکند واز بعضی کلمات شیخ وبعض دیگر از اصحاب ظاهر میشود
که تجویز تداوی بآن نمیکنند چون در اخبار بسیار واقع شده که شفا در
در حرام نیست اما اگر خوف هلاک بسبب عطش باشد تجویز شرب آن

میکنند وعلامهٔ حلی طاب ثراه در کتاب مختلف وبعضی دیگر از علما تجویز
تداوی بآن نیز نموده اند در صورت انحصار دوا وظن تلف ومستند
شده اند بعمومات وارده در وجوب حفظ نفس ونهی از القاء آن در تهلکه
وبعضی اخبار داله بر اباحهٔ آن برای مضطر وجواب گفته اند از اخبار وارده
در باب اینکه شفا در حرام نیست باینکه ما تجویز تداوی بآن میکنیم برای حفظ
نفس از هلاک نه برای طلب شفا از مرض یا محمل آنها بر اغلب واکثر چه بحسب
ندرت گاهی سبب شفا گردد یا باینکه در صورت اضطرار وانحصار دوا
مباح میشوند اینها واز حرمت بیرون میروند پس اگر باعث شفا شوند
منافی اخبار نخواهد بود ومؤید است آنچه روایت شده در کتاب تهذیب
الاحکام در بحث صلوة مضطر از ابی بصیر قال سألته عن المریض هل
تمسک له المرأة شیئا یسجد علیه فقال لا الا ان یکون مضطرا لیس عندها غیرها
ولیس شیء مما حرم الله الا وقد احله لمن اضطر الیه گفت ابو بصیر که
سؤال کردم او را از بیماری که آیا نگاه میدارد برای او زن چیزی را که سجده
میکند بر آن یعنی آیا جایز است که زن کاغذ ومثل آن را بلند نگاه دارد
برای مرد بیمار تا آسانی بر آن سجده نماید فرمود که نه مگر اینکه بوده باشد

مضطر گشته باشد نزد او کسی غیر از زن و خنثی چیزی از آنچه حرام کرده خدای
تعالی مگر اینکه تجفیف و حلال گردانیده از برای کسی که مضطر شود بآن و مسئله
اشکال عظیم دارد و دوری خنثی که رعایت جانب حفظ نفس اولی و مجیب دلیل
اقوی باشد والله یعلم وثانیا اکتحال میکرد یا چیزی که مسکر داشته باشد یعنی
بچشم کشیدن آن چون اخبار در نهی از آن واقع شده و در روایت هرون بن حمزه
از حضرت صادق علیه السلم تجویز آن برای مضطر واقع شده و اکثر اصحاب نیز
در صورت اضطرار تجویز نموده اند و خالی از قوتی نیست و اشکال این از
مسئله سابقه کمتر است الثانی از جمله محرمات شمرده اند اصحاب ما رضی الله
تعالی عنهم فقاع را بضم فا و تشدید قاف و عین مهمله و اخبار بسیار درین
باب وارد شده اما چون حقیقت آن معلوم نمیتواند شد و مشخص نیست که
آیا مسکر هست یا نه و بودن آن الحال نیز معلوم نیست پس بحث از آن ضرور
نیست الثالث هرگاه منقلب شود شراب بخودی خود بسرکه بدون اینکه
چیزی بران بزنند که باعث سرکه شدن آن شود پس اشکالی در حلال شدن
آن نیست و همچنین در پاک شدن آن و پاک شدن ظرف آن بنابر قول
بنجاست شراب و اخبار درین باب وارد است اما اگر چیزی داخل آن کند

که آنرا

که آنرا سرکه کند پس اگر چیزی باشد که مستهلک شود در آن و تا وقت
سرکه شدن آن عینی از آن چیز در میان آن باقی نماند مثل نمک که داخل آن
کنند بنحوی که تا سرکه شدن آن شراب هم نمک در میان آن گداخته و آب
شده باشد باز اشکالی در حلیت آن نیست اما بعضی از اصحاب حکم کراهت
کرده اند چون در بعضی اخبار نهی از آن واقع شده و ظاهر قول ایشان آنست
که سرکه کردن آنرا بسبب داخل کردن چیزی در آن مکروه میدانند نه خوردن
آن سرکه را اما اگر چیزی باشد که عینی از آن بعد از سرکه شدن شراب باقی
باشد پس اگر قائل بنجاست شراب نباشیم باز اشکالی در حلیت آن سرکه نیست
اما بنابر قول بنجاست شراب اشکال دارد زیرا که آن جسمی که در حال
داخل آن کردند بنابرین قول نجس میشود و چیزی که بعد از سرکه شدن
از آن باقی میماند باز نجس خواهد بود چون دلیلی بر پاک شدن آن نیست
و هرگاه نجس باشد سرکه را نجس خواهد کرد و هرگاه نجس شود سرکه حرام
خواهد بود و انقلاب که از جمله مطهرات است در شراب واقع میشود نه
در آن چیز و پاکی آنرا هم مثل پاکی ظرف تابع پاک شدن آن شراب کردن نیز
اشکالی دارد چون ظرف از لوازم شراب است و حکم بپاک شدن آن یا

حلال شدن آن شراب بسبب انقلاب که در شریعت مقدسه وارد شده
لازم دارد حکم بپاک شدن آنرا تبعاً این شیء خارج که از لوازم آن نیست
و قول مشهور از اصحاب حلیّت است چون بعضی اخبار وارد شده در باب جواز
علاج خمر و انداختن چیزی در آن برای سرکه شدن شامل این نحو چیزی که بعد از
سرکه شدن باقی مانده در میان آن نیز هست و مسئله اشکالی دارد والله یعلم
و اگر چیزی که داخل شراب کنند برای سرکه شدن نجس باشد یا نجاستی از خارج
بآن شراب برسد پس پاک شدن و حلال شدن آن بسرکه شدن دلیلی ندارد
و مشهور میان اصحاب نیز نیست و آنچه از شرع معلوم شده اینست که
نجاست و حرمت ناشی از خمریت بانقلاب زایل میشود و زوال حکم
نجاستی که از خارج بآن رسیده باشد مستند شرعی میخواهد و بعضی از
اصحاب احتمال داده‌اند که انقلاب حکم آنرا نیز زایل کند اما اشکال عظیم
دارد **الرابع** اگر قلیلی از خمر را در میان سرکه بریزند و مستهلک شود
در آن بنحوی که بو و مزهٔ خمر ظاهر نشود از آن حلال نمیشود و سرکه را نیز
حرام میکند باعتبار امتزاج بآن زیرا که خمر باستهلاک حلال نمیشود و در حرمت
و خمریت خود باقیست و قلیل و کثیر آن حرام است چنانکه دانستی اما اگر

آن

آن قدر مدت بر آن بگذرد که قدری از آن خمر که در ظرف جدا می‌باشد
بخودی خود سرکه شود پس شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه و ابوعلی
محمد بن احمد بن الجنید رحمه الله تعالی و علامه حلی طاب ثراه در کتاب مختلف
و بعضی دیگر از اصحاب قائل بطهارت و حلیت آن شده‌اند زیرا که انقلاب
سبب طهارت و حلیت آن میشود و هرگاه اصل آن خمر که جدا بود منقلب
بسرکه شود در عرض این مدت پس این خمر مخلوطه ممزوجه با سرکه بطریق
اولی منقلب بسرکه شده خواهد بود چون خلط و مزج با سرکه باعث زیادتی
استعداد آن میشود برای سرکه شدن و محمد بن ادریس رحمه الله انکار کرده
این قول را باعتبار اینکه سرکه باعتبار خمر نجس میشود و انقلاب اجزای خمریه
بسرکه باعث طهارت آن سرکه نجس نمیتواند شد و طول داده کلام را درین
باب و نسبت داده این قول را بابی حنیفه از عامه و نیز استناد ساخته برای
حمل خبری که دلالت برین قول کند بر تقیه و از کلام سید مرتضی علیه الرحمه
نیز شاهدی برای خود نقل نموده که این مذهب امامیه نیست و قول ابی
حنیفه است و از کلام سید علیه الرحمه چنانکه علامه فرموده ظاهر میشود
که سرکه را پیش از آنکه علم بانقلاب خمر ممزوجه بآن حاصل شود حرام میداند

و خمر را بمجرد اضمحلال در سرکه و زوال اوصاف حلال نمیداند و شیخ
طوسی علیه الرحمه نیز باین قایل بود و ابو حنیفه بمجرد استهلاک حکم
بحلیت مینماید و مخالفت او با امامیه درین مسئله از این راهست و اما
بعد از مضی مدتی که علم بانقلاب خمر حاصل شود پس ظاهر قول سید
موافق مینماید با قول شیخ در حکم بحلیت اما این حکم اشکالی دارد بنا
بر قول نجاست خمر که مذهب شیخ و اکثر علماست و انکار این در این خالی
از صعوبتی نیست چنانکه دانستی در مسئله سابقه یعنی علاج خمر بچیزی
که عین آن باقی ماند بعد از سرکه شدن و این یکی از جزئیات آن کلیه است
و حکم در این بلکه مشکل تر از سایر افراد علاج مینماید چه بسیار استبعاد
دارد که این سرکه حرام نجس بعد از مجرد انقلاب قلیلی از اجزای خمریه مستهلکه
در آن طاهر و حلال شود و طریق احتیاط وضوح دارد والله تعالی اعلم
و اگر قلیلی از سرکه در میان بسیاری از خمر بریزند که مضمحل شود در آن بعد
از آن آن خمر منقلب شود بسرکه حکم بطهارت و حلیت آن بنابر قول نجاست
شراب اشکالی دارد اما شاید قدری اوضح از مسئله سابقه باشد بحث
ثانی در عصیر عنبی بدانکه حرامست آب انگور بعد از آنکه بجوش آید بخودی

که پایین آن بالا رود تا آنکه دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند یا
آنکه منقلب شود بسرکه و این اتفاقی اصحاب ماست رضی الله تعالی عنهم
و اخبار بسیار درین باب وارد شده مثل آنکه روایت شده در کتاب
تهذیب الاحکام بسندی صحیح و در کافی بسندی حسن کالصحیح از عبدالله
بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال کل عصیر اصابته النار فهو حرام
حتی یذهب ثلثاه و یبقی ثلثه روایت کرده عبدالله بن سنان از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که هر عصیری که آتش بآن برسد پس آن حرام
تا آنکه دو ثلث آن برود و یک ثلث آن بماند و عصیر بحسب اصل لغت یعنی
آبیست که بفشردن از جسم رطبی بگیرند چون انگور و انار و لیمو و امثال آنها
اما شایع و متعارف شده استعمال آن در آبی که از انگور بگیرند حتی آنکه
جوهری گفته که معصره بکسر میم چیزیست که انگور در آن فشرده میشود و
در این حدیث شریف اگر چه اعتبار رسیدن آتش بآن شده است اما از
اخبار دیگر و اقوال اصحاب ظاهر میشود که مطلق غلیان و جوشش سبب
حرمت آن میشود هرچند بدون حرارت آتش باشد اما شرط آنکه
غلیان کاملی باشد چنانکه مذکور شد و ظاهر آنست که حضرت علیه السلام

در این حدیث غیر از غلیان با اصابهٔ نار فرموده چون در اغلب آن باعث
غلیان میشود و در روایت شده در کتاب تهذیب حسن کالصحیح از حماد بن عثمان
عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا یحرم العصیر حتی یغلی روایت کرده حماد بن
عثمان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که حرام نیست عصیر تا اینکه
بجوش آید و در روایت شده در کتاب تهذیب حسن از حماد بن عثمان عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سألته عن شرب العصیر فقال اشرب ما لم یغل فاذا
غلی فلا تشربه قال قلت جعلت فداك ای شیء الغلیان قال القلب روایت
کرده حماد بن عثمان که سؤال کردم حضرت ابی عبد الله علیه السلم را از آشامیدن
عصیر پس فرمود که آشامیده میشود یا بیاشام آنرا مادام که نجوشیده باشد
پس وقتی که جوشید میاشام آنرا گفت حماد که گفتم گردانیده شوم فدای
تو چه چیز است جوشیدن یعنی حد و اندازهٔ آن بحسب شرع چیست فرمود
که بهم برآمدن و رفتن اجزای آن از پایین ببالا و از بالا بپایین و دیگر
اخبار داله بر حرمت آن بسیار وارد شده و جمعی از اصحاب بنجاست آن قائل
شده اند و اکثر ایشان مقید ساخته اند نجاست آنرا باینکه با وجود غلیان
قوامی پیدا کند و قدری از اجزای مائیهٔ آن تحلیل رود و شیخ شهید علیه الرحمه

دعوی نموده که غلیان لازم دارد قوام و تحلیل بعضی از اجزا را و این محل
تأمل است و ابن حمزه علیه الرحمه گفته که اگر بخودی خود بجوش آید نجس
میشود و اگر باصابهٔ نار بجوش آید نجس نمیشود بلکه همین حرام میشود
و دلیل واضحی بر حکم نجاست عصیر ظاهر نیست تا به ایراد تفاصیل آن
چه رسد اما چون بسیاری از اصحاب قائل بنجاست آن شده اند و روایت
معویة بن عمار که خواهد آمد فی الجمله دلالتی بر آن دارد چون حضرت میفرماید
که اگر نصف آن رفته باشد خمر است میاشام آنرا احتیاط در اجتناب آن
است و بحث از این خارج از مطلب ماست و لایق بابواب طهارت است و بنا
بر قول بنجاست تطهیر آن و تطهیر ظروف لازم بجنس آن و بدن و جامه
مباشر آن بذهاب ثلثین آن میشود و بانقلاب بسرکه نیز پاک میشود و اگر
چیزی از خارج در میان آن بریزند که عینی از آن بعد از رفتن دو ثلث عصیر
یا سرکه شدن باقی ماند حکم آن حکم چیزیست که در میان شراب بریزند و
بعد از سرکه شدن شراب باقی ماند و چیز مذکور شد و ظاهر است که
حکم حرمت مخصوص عصیر عنبی باشد و عصیر خرما و مویز و امثال آن
اگر مسکر نباشد این حکم نداشته باشد و بعضی از اصحاب عصیر مویز را

مشارك عصير عنبي در حكم كرده اند و مستند شده اند ببعضی روایا
که سند و دلالت انها ضعیف است و ان بعضی اخبار خلاف این ظاهر میشود
چنانکه روایت شده بطریقی معتبر که بعضی از اصحاب حکم بصحت آن نموده اند
که حضرت ابو عبد الله علیه السلام را خوش می آمد از زبیبه یعنی طعامی که از مویز
می پختند و معلوم است که دو ثلث آب مویز در طعام نمی رود و اگر نجس باشد
طعام را نجس میکند و اگر عصیر دوشاب شود پیش از رفتن دو ثلث آن
احتمال حلیت میرود و بعضی از اصحاب قائل بان شده اند چون از عصیر بودن
بیرون رفته و دوشاب شده است و حلیت دوشاب در شرع معلوم است
و احتمال حرمت نیز میرود بنابر استصحاب حکم شرعی سابق و عدم دلیلی
شرعی بر اینکه این نحو انقلابی محلل باشد و ظاهر آنست چنانکه بعضی از اصحاب
گفته اند که عصیر پیش از رفتن دو ثلث بلکه چهار خمس دوشاب نمیشود و
ظاهر کلام اصحاب آنست که آب انگور را که در میان دانه انگور نیز بجوش آید
حرام میشود تا دو ثلث آن برود اما لفظ عصیر که در اخبار واقع شده مشکل
که شامل آن باشد چون فشرده بودن در آن معتبر مینماید و آبی که در میان دانه
انگور باشد فشرده نشده است مگر اینکه اتفاقی در حرمت آن باشد یا معلوم

باشد که عصیر در شرع بمعنی مطلق آب انگور مستعمل میشود و بر تقدیری
که حرام شود بعد از مویز شدن حلال میشود و این محل حرف نیست و ظاهر
آنست که تا دو ثلث نیز زود مویز نمیشود و انگور تا بر تاک باشد ظاهر آنست
که قوت نباتیه مانع از غلیان آب آن میشود مگر اینکه فاسد شود اما بعد
از آنکه چیده شود و در آفتاب پخته شود و اجزای مائیه آن بسبب فشارها
که بان رسیده از سایر اجزا انفصالی پیدا کند در اغلب بجوش می آید لکن
حکم حلیتی که سابق داشت مستصحب است تا علم بغلیان آن حاصل شود
و چون حلیت و طهارت مویز بحسب شرع معلوم است بر فرضی که عصیر
باعتبار غلیان نجس شود بعد از مویز شدن پاک میشود و تحقیق کرد آنکه غلیان
میان دانه انگور میباشد بالتبع این البته پاک میشود مثل ظرف عصیر و
اشکالی که پیش مذکور شد در باب چیزی که داخل عصیر باشد و غیر آن باقی
ماند بعد از رفتن دو ثلث در اینجا نیست و در باب بطلان یکی از طرق حیله
یعنی میبختج اخبار وارد شده که قبل از رفتن دو ثلث آن حرام است روایت
شده در کافی بسندی صحیح از ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا زاد الطلاء علی الثلث فهو حرام روایت کرده ابن ابی یعفور که مویز

حضرت ابو عبد الله علیه السلام که وقتی که زیاد باشد طلا بر ثلث یعنی از
عصیر که بر آتش کذارند و میپخته کنند هرکاه زیاد از ثلث بجوشد وزن بما
پس آن حرامست و قریب بمضمون این روایت دیکر هست و روایت شده
بسندی صحیح یا موثق از معویة بن عمار قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل من اهل المعرفة بالحق یأتینی بالبختج و یقول قد طبخ علی الثلث و
انا اعرفه انه یشربه علی النصف فقال خمر لا تشربه قلت فرجل من غیر اهل المعرفة
ممن لا نعرفه یشربه علی الثلث و لا یستحله علی النصف یخبرنا ان عنده بختجا
علی الثلث قد ذهب ثلثاه و بقی ثلثه نشرب منه قال نعم کفت معویة بن عمار
که سؤال کردم حضرت ابا عبد الله علیه السلام را از اینکه مردی از اهل معرفت
بحق یعنی از امامیه می آورد برای من بختج و ظاهر آنست که می پخته باشد و
میکوید که این طبخ یافته بر ثلث یعنی اینقدر پخته شده که دو ثلث آن رفته
و یک ثلث مانده و من میدانم او را که او می آشامد بختج را بر نصف یعنی می
شناسم او را که همین که نصف آن رفت میخورد و رفتن دو ثلث آن در کار
نمیداند پس فرمود حضرت که این شرابست میاشام از آن کفتم پس مردی
از غیر اهل معرفت از کسی که نمیشناسیم او را یعنی معرفت با امر او و وثوق به

اعتمادی

اعتمادی برو نداریم میاشامد آن را بر ثلث و حلال نمیداند آن را بر نصف
یعنی اینقدر میدانیم که اعتقاد این دارد که باید دو ثلث عصیر برود تا حلال
شود و رفتن نصف را کافی در حلیت آن نمیداند خبر میدهد ما را که نزد
او بختج بر ثلثی هست که دو ثلث آن رفته و یک ثلث مانده بیاشامیم از آن
فرمود حضرت که بلی و در حسنه کالصحیحه عمر بن یزید از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام وارد شده که اگر کسی که هدیه آرد بختج را حلال میداند مسکر را
میاشام از آن و اگر حلال نمیداند بیاشام و در صحیحه معویة بن وهب از
آنحضرت علیه السلام وارد شده که اگر شیرین باشد و ظرف را رنکین کند
یعنی اینقدر قوام یافته باشد که بظرف چسبد و رنکین کند از او و صاحبش
خبر دهد که دو ثلث آن رفته و یک ثلث مانده پس بیاشام از او و در صحیحه
علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلام وارد شده که تغیر
کرده نمیشود صاحب آن در این قول که دو ثلث آن رفته و ثلثی مانده مسکر
اینکه مسلمان عارف باشد و مراد از عارف ممکنست عارف بشرع باشد
و اینکه باید دو ثلث عصیر برود تا حلال شود و ممکنست که عارف بامامت
اهل بیت علیهم السلام باشد و علما در این مسأله اختلاف کرده اند شیخ طوسی

در کتاب نهایه و محمد بن ادریس و علامه حلی در بعضی از کتب خود و ولد او
فخر المحققین رضی الله تعالی عنهم جایز دانسته اند که اعتماد کنند در
دو ثلث عصیر مطبوخ بقول کسی از اهل اسلام که حلال داند شرب عصیر را پیش
از ذهاب دو ثلث آن و بعضی دیگر از علما رحمهم الله تعالی مکروه دانسته اند
از او مستند عدم جواز بعضی از اخبار است که مذکور شد و اما دلیل قول
بجواز و کراهت پس اصل حلیت و مسموع بودن قول صاحب ید و جمع
میان اخبار و شک نیست که احتیاط در عدم اعتماد بر قول کسی است که در
کار نداند ذهاب دو ثلث را در حلیت عصیر هر چند صریح گوید که دو ثلث آن
عصیر رفته است و مکروه دانسته اند بعضی از علما سلف فقاع خانی عصیر را
و بحث از آن لایق بابواب بیع است و دخلی در مطلب ما ندارد **تذنیب** حرام
نیست چیزی از ربوبات و اشربه هر گاه مسکر نباشد هر چند بوی مسکر
از آن آید از راه اصل حلیت اشیا و عمومات وارده در شرع و حصر محرمات
در چیزی چند که اینها خارج اند از آنها و روایت شده در کافی از جعفر بن
احمد مکفوف قال کتبنا الیه یعنی ابا الحسن الاول علیه السلام اسئله عن
السکنجبین والجلاب ورب التوت ورب التفاح ورب الرمان فکتب حلال

گفت جعفر بن احمد که نوشتم باو یعنی حضرت ابا الحسن موسی علیه السلم
و سؤال کردم آنحضرت را از سکنجبین و شربت گل و رب توت و رب سیب
و رب انار پس نوشته بود در جواب که حلال است و چند خبر دیگر قریب
بمضمون این روایت شده است **بحث ثالث** در اعیان نجسه حرام است
هر نجسی خواه بالاصاله و خواه نجاست عارضه باشد باتفاق اصحاب و
اما ابوال حیوانات ماکول اللحم چون گوسفند و گاو و شتر که نجس نیست
پس در آنها خلاف است سید مرتضی و محمد بن احمد بن جنید و محمد بن ادریس و بعضی
دیگر از علما رحمهم الله تعالی قایل بحلیت شده اند از راه اصل و طهارت
و عدم دلیلی که دلالت کند بر حرمت پس داخل باشد در تحت عموم کریمه
قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الآیه و علامه حلی طاب ثراه و جمعی دیگر
از اصحاب حرام دانسته اند مگر بول شتر را اما حرمت غیر بول شتر پس باعتبار
خباثت و دخول در کریمه و یحرم علیهم الخبائث و طهارت که قایل بحلیت
گفته بودند پس آن اعم از حلیت است زیرا که طاهر حرام بسیار است و از
ثبوت اعم ثبوت اخص لازم نمی آید لیکن کلام با علامه و تابعین او در اثبات
خباثت است چون حقیقت آن معلوم نیست چنانکه دانستی و اما استثناء

بول شتر بجهت آنکه ثابت شده که امر فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله جمعی را
که بیمار شده بودند در مدینه منوره باشامیدن ابوال ابل پس آشامیدند
ایشان و شفا یافتند و بعضی مخصوص ساخته اند جواز شرب آنرا بصورت
مداوی چون رخصت درینجا معلوم شد و بعضی مطلقا تجویز کرده اند
چون معتقد نساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله جواز شرب آنرا بصورت
ضرورت و روایت شده در کافی از جعفری قال سمعت ابا الحسن موسی
علیه السلام وهو یقول ابوال الابل خیر من البانها ویجعل الله الشفاء فی البانها
گفت سلیمان جعفری که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام و حال
آنکه او میفرمود که ابوال ابل بهتر است از شیرهای آن و میگرداند خدای
تعالی شفا را در شیرهای آن و احتمال میرود که مراد این باشد که با وجود آنکه
شفا در شیرهای آن قرار داده شده است ابوال آن بهتر است پس در
ابوال آن خیر عظیم خواهد بود و بعضی مؤید ساخته اند برای حلیت
بول ابل مطلقا این را که از شریعت مقدسه معلوم شده جواز استشفا
بآن پس باید که حلال باشد چون وارد شده که شفا در حرام نمیباشد لیکن
کلام در معنی این خبر است و بحث از آن پیش مذکور شد و میتوان استدلال

کرد

کرد بر مذهب علامه رحمه الله تعالی بآنچه وارد شده در موثقه عمار ساباطی از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام در ضمن حدیث طویل وسئل عن بول البقر
یشربه الرجل قال ان کان محتاجا الیه یتداوی به یشربه وکذلک ابوال الابل
والغنم یعنی و سؤال کرده شد آنحضرت علیه السلام از بول بقر که می آشامد
آنرا مرد فرمود که اگر محتاج بآن باشد که تداوی بآن کند می آشامد آنرا و
همچنین است بول شتر و گوسفند اما از این حدیث مساوات بول آنها با بول
شتر ظاهر میشود در حکم و ظاهر آنست که قایلین بحرمت نیز تجویز تداوی
بآنها میکنند لیکن چون تداوی بآنها شیوعی ندارد بخلاف بول شتر
تصریح باستثنای آن خصوص نموده اند و طریق احتیاط در امثال این امور واضح است
علامات حیوانات پس تابع اصل آنست در حکم حرمت و کراهت و اباحت
و مستند این معلوم میشود از آنچه پیش مذکور شد و بحث از تخم ماهی
و تخم طیور و در جواز شرب شیر الاغ چند خبر وارد شده است روایت شده
در کافی بسند صحیح از عیص بن القسم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
تغدیت معه فقال شیراز الاتن اتخذناه لمریض لنا فان احببت
ان تاکل منه فکل گفت عیص بن القسم که چاشت کردم در خدمت حضرت

ابو عبدالله علیه السلام پس اشاره فرمود بچیزی و گفت این لحم الاغنام
ساخته ایم از انچه جاری کرده ایم پس اگر دوست میداری بخور و اگر نخوری
از ان پس مخور و قریب بمضمون این روایت دیگر هست و روایت شده بسندی
حسن کالصحیح از حفص بن القسم قال سالت اباعبدالله علیه السلام عن شرب
البان الاتن فقال اشربها گفت حفص بن القسم که سؤال کردم حضرت
اباعبدالله علیه السلام را از آشامیدن شیرهای الاغها پس فرمود که بیاشام
انرا و قریب بمضمون این نیز روایت دیگر هست و این اخبار نص فی الحلیة اند
حلیت گوشت الاغ میشود واما خون پس خون مسفوح و ان خونیست
که بیرون اید بقوت نزد قطع عرق حیوان یا ذبح ان نجس و حرامست باتفاق
و تحریم ان در کتاب کریم مذکور است و خونی که در رگها از حیوان مذبوح
و باقی بماند در گوشت ان طاهر و حلالست و ظاهر اصحاب اتفاق در حلیت
انست وانچه از مذبح بسبب نفس کشیدن بدرون حیوان رود پس ان
نجس و حرامست چون از جمله دم مسفوح است و بجهت عارضی بدرون
رفته پس ادله تحریم دم مسفوح شامل ان هست واما خون غیر مسفوح
از حیوانات محرمه مانند بزغ و کرگ واما ان پس حرمت ان واضح است از

راه نجاست و حرمت اصل ان هرچند نجس نباشد واما خون غیر مسفوح
از حیوانات محلله چون ماهی پس علامه حلی طاب ثراه در کتاب منتهی
المطلب تصریح کرده بحلیت ان و استدلال کرده از ان بر طهارت ان که
نسبت داده قول بطهارت را بعلمای ما تمام و شهید ثانی علیه الرحمه در روضه
در بحث محرمات ذبیحه گفته که حرام نیست چیزی از مذکورات و از جمله
انهاست خون از مثل ماهی و ملخ اما در مسالک حکم بحرمت ان کرده و
استدلال نموده بران بخباثت و خباثت ان محل تامل است و اگر حرام باشد
باید که اصلا خون در لحم ماهی نماند تا حلال باشد خوردن ان زیرا که
تفاوتی در خون ماهی نیست بخلاف حیوانات که نفس سائله دارند چه
که خون متخلف در لحم انها حلالست با انکه خون ماهی طاهر است و خون
انها نجس و این بسیار بعید است و اگر واقع شود قلیلی از خون در دیگی
که جوشد بر روی اتش و زایل و مضمحل شود ان خون بسبب جوشیدن
دیگ پس شیخ مفید علیه الرحمه و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه قایل
شده اند بطهارت و حلیت مرق و سایر انچه در ان دیگ است از گوشت
واما الان و شیخ مفید اعتبار قلت خون نیز نکرده است و مستند ایشان

درین مسئله آنست که روایت شده در کتاب کافی بسندی صحیح از سعید اعرج
قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قدر فیها جزور وقع فیها قدر اوقیة
من دم ایؤکل قال نعم فان النار تاکل الدم گفت سعید اعرج که سؤال کردم
حضرت ابا عبد الله علیه السلم را از دیگی که در ان باشد شتری پس واقع شود
در ان قدر یک اوقیه دهم از خون و تفسیر اوقیه باین در کلام اهل لغت هست
و در بعضی اخبار نیز وارد شده است باچند مثقال چنانکه باز اهل لغت
گفته اند آیا خورده میشود فرمود حضرت که بلی بدرستی که آتش میخورد آن
خون را و در روایت زکریا بن ادم از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه السلم
قریب باین واقع شده و محمد بن ادریس و جمعی از متاخرین قایل بنجاست مرق
آن شده اند زیرا که نجس شدن آنچه در ان دیگ است بسبب وقوع خون در ان
محل کلام نیست و غلیان و جوشیدن را کسی از جمله مطهرات نشمرده است
و مرق چون مایع و روان است قابل تطهیر نیست اما گوشت و سایر جامدات
که در میان آن باشد بآب کشیدن طاهر و حلال میشود و جواب گفته اند
از روایتین اولا بضعف سند و روایت زکریا بن ادم اگرچه ضعیف السند
همچنانکه گفته اند اما خبر سعید اعرج ظاهر آنست که صحیح باشد چه نجاشی

توثیق

توثیق سعید نموده است و علامه نیز در خلاصه توثیق او نموده اگرچه
در مختلف در بیان ضعف این حدیث گفته که حال او را نمیدانم و ثانیا
بحمل خونی که مذکور است در انها بر خون ماهی و این جواب نیز خالی از ضعفی
نیست زیرا که قطع نظر از بعد این حمل میتوان گفت که اگر خون ماهی چنانکه
طاهر است حلال نیز هست پس تعلیل باینکه آتش آنرا میخورد چنانکه حضرت
فرموده برای چیست و اگر حلال نیست پس قول بحلال شدن خون حرام
بسبب غلیان اشکال دارد مثل قول بپاک شدن خون نجس بسبب آن نجا
ایشان میگفتند پس اولی آنست که یا عمل بروایت کنند یا بگویند که چون
مخالف اصول است طرح آن میکنیم و اگرچه قول شیخ طوسی علیه الرحمه بحسب
دلیل قوی تر است اما احتیاط اقتضای عمل بقول ابن ادریس میکند والله
یعلم و اگر واقع شود در دیگ میته جانوری که رگ جهنده داشته باشد
نجس میشود آنچه در ان دیگ است و مرق آنرا میریزند و لحم و حبوبات که در ان
باشد میشویند و میخورند و حکم مذکور یا الکل از اصول مذهب معلوم است
و از اخبار بسیار استنباط آن میتوان نمود صریحا در روایت سکونی از
حضرت ابی عبد الله علیه السلم نیز وارد شده است باین عنوان که نقل فرموده

آن حضرت علیه السلام که سؤال کرده شد امیر المؤمنین علیه السلام از دیگی که
طبخ کنند پس ناگاه در آن موشی باشد و فرو شود که ریخته میشود مرق آن و شسته
میشود گوشت و خورده میشود و اگر مرده حیوانی که رگ جهنده نداشته
باشد واقع شود در طعام یا شراب پس باعث نجاست و حرمت آن نمیشود
چون آنکه خون آن نجس نیست و در موثقه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام وارد شده که سؤال کرده شد آن حضرت علیه السلام از جعل و مگس
و ملخ و مور و آنچه شبیه باین باشد که میمیرد در چاه یا در شیر یا در آنجا
نفخ و دو زیت و روغن و مثل آن فرمود که هر چیزی که نباشد از برای آن
خون یعنی خون جهنده پس نیست باکی و دیگر اخبار دالّه بر این بسیار است
و باقی احکام متعلقه بمیته بتفصیل پیش مذکور شد و احکام متعلقه
بمسکرات نیز گذشت و اما نجس بنجاست عارضه پس تا شرعا حکم بنجاست
آن میشود حرامست خوردن و آشامیدن آن باتفاق و بعد از آنکه طاهر
شود بحسب شرع حلال میشود اگر از جهت دیگر حرمتی نداشته باشد و حکم
تطهیر آب و سایر مایعات و جامدات بتفصیل و تطویل آب و سایر مایعات است
بسیاری دارد و بحث از آن در ابواب طهارت میشود و مناسب مطلب ما نیست

واما غیر نجاسات از فضلات حیوانات مانند لعاب دهن و نخامه دماغ و سینه
و عرق و امثال آنها پس هر چه خبیث باشد از آن جمله باعتبار خباثت حرام
خواهد بود و اگر خبیث نباشد هرگاه اصل آن حیوان حرام نباشد حکم
بحرمت آن دلیلی ندارد و در روایت عبدالله بن الحسن از آبای خود علیهم السلام
وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر حیوانی که نشخوار میکند
پس شود آن یعنی آبی که برسد بآن عضوی از آن حیوان حلالست و لعاب
آن حلالست و نخامه سینه و دماغ انسان تا از دهن بیرون نیامده است
ظاهر آنست که فرو بردن آن حرام نباشد چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و از بعضی
اخبار ظاهر میشود اما از کلام بعضی از اصحاب ظاهر میشود که چون که
بفضای دهن رسید دیگر فرو بردن آن حرام میشود اما بعد از خروج
از دهن پس ظاهر حرمت آنست و بعضی اخبار در باب جواز مکیدن زبان
زوجه و دادن زبان بآن برای اینکه بمکد وارد شده و ظاهر آنها جواز فرو
بردن لعاب دهن زوجه از برای زوج و لعاب دهن زوج برای زوجه است
چون زبان خالی از لعاب نمیباشد و مکیدن در اغلب لازم میدارد فرو
بردن آنرا اما چون آن اخبار در باب صایم واقع شده ظاهر آنست که باید

ابریشم
مروارید

حمل بر این نمود که چیزی از آن بحلق نرود چه قول بجواز فرو بردن لعاب
دهن دیگری برای صایم اشکال دارد واما ابریشم که از آن کرم خاص بهم
میرسد ومروارید که از صدف حاصل میشود اگر آن حیوان باشد چنانکه
مشهور است پس احتمال خباثت در آنها غیر دور که باین سبب حرمتی در آن
باشد واصل واباحت وآیات کریمه وارده در حصر محرمات وتحلیل طیبات و
عموم بعضی اخبار افاده حلیت آنها میکند وچنین خبری که مفید این باشد
که این قسم چیزها که از این قبیل حیوانات بهم رسد حرام باشد سابقا مذکور
نشد وظاهر نیست پس باید بحسب ادله شرعیه که حلال باشد واشتباهی

مشک

نیست در حلیت مشک که نافه آهوست وتوهم خباثت در آن عجیب و

عنبر

در حلیت عنبر وشیخ ابوعلی در کتاب قانون گفته که مظنون آنست که عنبر
بیرون شد از بعضی چشمها که در بحر میباشد وآنچه میگویند که کف دریا یا
فضله حیوان بحری است پس بعید است وبر فرضی که فضله حیوان نیز باشد

جندبیدستر

حلیت آن مسلم است واما جندبیدستر پس معلوم ومسلم است چنانکه شیخ
ابوعلی در کتاب قانون وغیر او از اطبا در کتب خود گفته اند که خصیه حیوانی
بحری است وجند معرب گند است بضم کاف وآن در لغت فرس بمعنی خصیه است

وبیدستر

وبیدستر احتمال میرود که معرب بادستر باشد یعنی زایل کننده باد باعتبار
حرارت وخاصیتی که دارد وبعضی گفته اند که آن حیوان قندس است وشیخ
نیز همانست ودر جامع بغدادی مذکور است که قندس سگ آبیست واز
جلود آن پوستین میسازند وآن گرم کننده است وپشم آن قوت وصلابت
دارد وپوشیدن آن زایل میکند بادها را از بدن ونشستن بر آن نفع دهد بواسیر
کوفتن تقریبا وقریب باین اوصاف برای حیوان چند ذکر کرده اند وبر هر تقدیر
حرمت جند ظاهر است زیرا که دانستی که از حیوان بحری بغیر از ماهی فلس دار
چیزی حلال نیست وتوهم استحاله که بعضی کرده اند صورتی ندارد بلکه
بغیر یبس وخشکی تغیر دیگر در آن نشده وهمین در استحاله کافی نیست
چنانکه تفصیل گذشت ودر باب خز اگر چه روایت عبدالله بن ابی
یعفور از حضرت ابی عبدالله علیه السلم وارد شده که ان الله تبارک و
تعالی اجله وجعل ذکاته موته کما احل الحیتان وجعل ذکاتها موتها
یعنی بدرستی که خدای تبارک وتعالی حلال کرده خز را وگردانید تذکیه آنرا
مردن آن چنانکه حلال کرده ماهیها را وگردانیده تذکیه آنها را مردن آنها
اما چون این حدیث ضعیف السند ومخالف قول اصحاب واخبار دیگر است

حمل میکنیم چنانکه شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری گفته حلیت وارده در
بر حلیت استعمال آن در صلوة نه بر حلیت اکل آن و فقرات سابقه حدیث
فی الجمله مؤید این حمل میتواند شد و در روایت ابن ابی یعفور از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام مذکور است که خز کلب آبی است و در روایت حمران بن
اعین از حضرت باقر علیه السلام وارد شده که خز سبع است چرا میکند در بر
بحر و جا میکرد در آب و در صحیحه زکریا بن آدم از حضرت ابی الحسن رضا
علیه السلام نهی از خوردن گوشت آن واقع شده است و اما طهارت خز
پس قوی نیست بنا بر اصل و اخبار داله بر طهارت اشیا تا معلوم شود نجاست
و در ما نحن فیه نجاست معلوم نیست و سابق بودن الحیوان مشخص نیست
و نجاست کلب بحری نیز محل اشکال است و بحث از آن در ابواب طهارت مذکور شود
و اگر خز باشد الحیوان پس بی شبهه ظاهر است و آنچه بعضی نقل نموده اند
که صید الحیوان میکنند و در حال حیات قطع این عضو از آن نموده رها
مینمایند از این بنابرین باید که میته و نجس باشد ثبوتی ندارد و هر گاه در
بازار مسلمانان از دست مسلم گرفته شود دور نیست که حکم ذکی داشته
باشد لیکن احتیاط در اجتناب از آن است و اما جواز نماز کردن با چند

پس

پس محل تامل است و جواز نماز کردن در خز اگر چه معلوم و معمول به
اصحاب ماست و اخبار بسیار دارد اما خز بودن الحیوان معلوم نیست و عدم
جواز اکل آن معلوم است و مروی است از اهل بیت عصمت علیهم السلام که هر
چیزی که حرام است اکل آن نماز در موی آن و کرک آن و پوست آن و بول
آن و روث آن و هر چیزی که بوده باشد از آن فاسد است و تمام تحقیق
این مسئله لایق بابواب صلوة است و خارج از مطلب ماست **بحث رابع**
در سموم هر چه قلیل و کثیر از آن کشنده یا مضر بدن باشد ضرر ظاهری
پس مطلقا آن حرام است اما اگر کثیر از آن کشنده یا مضر باشد پس خوردن
قدر قلیلی از آن که این اثر نداشته باشد حرام نیست مثل افیون و سقمونیا
و حنظل و امثال آن چه قدر مثقالی از اینها کشنده و حرام است بخلاف
قیراط و قیراطین بلکه گاه باشد که طبیب نحوی اینها را در میان ادویه
باصلاح آورد که قدر بسیاری از آن ضرر نرساند پس حرام نخواهد بود
و حاصل که سبب حرمت اینها و مناط آن اهلاک یا اضرار است پس هر
قدری که ظن اینها در آن باشد حرام است و الا فلا و این بسیار میشود با اختلاف
سموم و قوت و ضعف اینها و اختلاف مزاجها در قوت و ضعف و کیفیات

مختلفه

وعادات وامثال آن و این ظن حاصل میشود بتجربه یا اخبار مجربین و مستند
این حکم اتفاق ونصوص وارده درباب وجوب حفظ نفس ومنع از القای نفس
آن در تهلکه است **بحث طین** در طین با آنکه حرامست طین باتفاق ونصوص
بسیار ومراد باین نصوص گل نیست بلکه کلوخ را نیز شامل است وچون
بحسب لغت طین اطلاق کرده میشود بر خاک ممزوج با آب حکم بشمول آن
برای خاک غیر ممزوج با آب اگر اتفاق نباشد محل تامل هست اما ظاهر
حرمت آنست وشمول آن برای ریگ وسنگ ظاهر نیست بلکه عدم شمول
آن برای بعضی احجار چون یاقوت وامثال آن ظاهر است لیکن خاک ممزوج
با آب بمجرد خشک کردن وکلوخ شدن از حکم طین بیرون نمیرود ودخول
آن در حکم طین از خبر نیز ظاهر میشود واما نصوص پس روایت شده در
کافی از ابراهیم بن مهزم عن ابی عبد الله علیه السلم ان علیا علیه السلم
قال من انهمک فی الطین فقد شرک فی دم نفسه روایت کرده ابراهیم بن
مهزم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که امیر المؤمنین علیه السلم فرمود
که هر که اصرار کند در خوردن گل پس بتحقیق که شریک شده در خون نفس
خود یعنی شریک شده است با امر الهی و عالی در کشتن خود و سند حدیث

درکتب

در کتاب تهذیب صحیح است اما در کافی صحیح نیست ودر آنجا از ابراهیم بواسطه
طلحة بن زید از معصوم علیه السلم روایت شده است واین قدری سبب
ضعف روایتی واسطه که در تهذیب واقع شده میشود واما اصحاب حکم
بصحت آن نموده اند و روایت شده در کافی بسندی که ظاهر صحت آنست
از هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل خلق آدم علیه السلم
من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته روایت کرده هشام بن سالم که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلم که بدرستی که خدای عز وجل خلق کرد آدم علیه السلم را
از گل پس حرام کرد خوردن گل را بر ذریت او و روایت شده در کافی از سعد بن
سعد قال سألت ابا الحسن علیه السلم عن الطین فقال اکل الطین حرام
مثل المیتة والدم ولحم الخنزیر الا طین قبر الحسین علیه السلم فان فیه شفاء
من کل داء وامنا من کل خوف گفت سعد بن سعد که سؤال کردم حضرت
ابا الحسن رضا علیه السلم را از گل پس فرمود که خوردن گل حرامست مثل مینه
وخون وگوشت خوک مگر طین قبر حضرت حسین علیه السلم پس بدرستی
که در آن هست شفا از هر کوفتی وامن از هر خوفی و روایت شده در
کافی از قداح عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین علیه السلم

فی رجل یاکل الطین فنهیه فقال لا تأکله فان اکلته ومت کنت قد
اعنت علی نفسک روایت کرده میمون قداح که فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلم که گفته شد بامیر المؤمنین علیه السلم درباره مردی که میخورد
گل پس نهی فرمود او را پس فرمود که مخور آنرا پس اگر بخوری آنرا و بمیری
خواهی بود چنین که یاری کرده باشی بر نفس خود یعنی سعی کرده باشی در
هلاک خود و روایت شده در کافی بسندی صحیح از معمر بن خلاد
عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له ما یروی الناس فی الطین و کراهیته
فقال انما ذاک المبلول و ذاک المدر گفت معمر بن خلاد که گفتم بحضرت
ابی الحسن رضا علیه السلم آنچه را روایت میکنند مردم درباب گل و مکروه
بودن آن و ظاهر آنست که مراد استفسار باشد که آن گلی که میگویند کدام است
و احتمال میرود که مطلب همین نقل باشد و لفظ کراهت که واقع شده
منافاتی بالحرمت اصطلاحی ندارد چنانکه مکرر مذکور شد پس فرمود
حضرت که نیست این مگر خاک تر و این کلوخ و ظاهر آنست که مراد این باشد
که طینی که واقع شده مراد از آن نیست مگر همین تر و خشک پس ظاهر میشود
از این جواب حضرت شمول طین از برای گل خشک چنانکه گفتیم و ممکن است

که مطلب

که مطلب از این حصر این باشد که طین حرام همینهاست و دیگر خصوصیت
با آن ماخوذ و منظور نیست با اینکه مطلب اخراج غبار و امثال آن باشد
مانند خاک سهلی که بر روی میوه یا خوردنی دیگر نشیند و حاصل این باشد
که طین حرام این گل و کلوخ است نه غبار و مانند آن و احتمال دوری میرود
که مراد این باشد که طین این گل تر است و این خشک کلوخ است نه طین و بنا
بر این طین شامل گل خشک نخواهد بود بلکه مخصوص گل باستعمال متعارف
خواهد بود و دیگر در باب حرمت طین اخبار در کتابین مذکور هست و کفایت
آنچه مذکور شد و استثنا نموده اند اصحاب از این حکم تربت مبارک حضرت
ابو عبد الله علیه السلم و گل ارمنی و گل مختوم را اما تربت مبارکه پس آن خاکی است
که بردارند از نزد قبر شریف آنحضرت علیه السلم با فاصله تا هفتاد ذراع
چنانکه در بعضی اخبار وارد شده و تا چهار فرسخ و پنج فرسخ و هشت فرسخ
نیز واقع شده است و ممکنست که این اختلاف باعتبار اختلاف مراتب فضیلت
آن باشد پس مرتبه عظیمه برای حوالی مرقد منور باشد و مرتبه از آن پایین تر
برای هفتاد ذراع و همچنین تا هشت فرسخ و جواز تناول نمودن آن برای
طلب شفا محل حرف نیست و اخبار بسیار دارد و بعضی از آنها مذکور شد

اما جواز خوردن آن بقصد تبرک بی خالی از اشکالی نیست و خوردن آن
در روز عاشورا بعد از عصر و افطار بآن در روز غدیر حدیث دارد اما
چون سند آن صحیح نیست احتیاط در ترک است و در باب برداشتن کام
طفل بآن روایتی حسین بن ابی العلا از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نموده است
وقدر آنرا ابدا نخود تحدید کرده اند یعنی باید که بقدر نخود یا کمتر باشد و
زیاده نباشد و در بعضی روایات قدر اکثر نیز تحدید شده است و دعاها
در وقت برداشتن و مهر کردن و تناول نمودن آن روایت شده اما جواز
استشفای بآن مشروط بالنهایه نیست الا که بآن نحو معهود باشد افضل خواهد
بود روایت کرده شیخ ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله تعالی در کتاب
مصباح المتهجد که داود از سدیر عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال من اکل
من طین قبر الحسین علیه السلام غیر مستشف فکانما اکل من لحومنا فاذا احتاج
احدکم للاکل منه لیستشفی به فلیقل اللهم رب هذه التربة المبارکة
الطاهرة ورب النور الذی انزل فیه ورب الجسد الذی سکن فیه
ورب الملائکة الموکلین به اجعله لی شفاء من داء کذا وکذا
واجرع من الماء جرعة خلفه وقل اللهم اجعله رزقا واسعا وعلما

نافعا وشفاء من کل داء وسقم فان الله تعالی یدفع عنک بها کل
ما تجد من السقم والهم والغم ان شاء الله تعالی روایت کرده سدیر که روزی
حضرت ابو عبدالله علیه السلام که هر که بخورد از طین قبر حضرت حسین علیه السلام
را از برای طلب شفا پس گویا که خورده است و مکرا از گوشتهای ما پس وقتی
که محتاج شود احدی از شما بخوردن آن از برای استشفای آن پس باید که
بخواند این دعا را و ترجمه دعای شریف اینست بار خدایا ای پروردگار این تربت
مبارکه پاکیزه و پروردگار نوری که نازل گردانیده شده است در آن و ظاهر
آنست که مراد بنور آنحضرت علیه السلام باشد که نزول در آن تربت مقدسه
نموده و تعبیر بنور از آن قرة العین رسول مختار بچندین اعتبار میتواند بود
یکی آنکه از جانب صانع منور ارض و سما دلیل و هادی و رهنما بود پس همچنانکه
بروشنی و ضیا راه راست یافته میشود صراط مستقیم شرع قویم بارشاد
آنحضرت ظاهر و هویدا میگردد چه مثل اینکه حق جل وعلا تعبیر از فرقان و حق
انما بنور فرموده در کریمه واتبعوا النور الذی انزل معه دیگر باعتبار
غلبه تجرد و روحانیت و مزید ربط و ملکه اتصال با عوالم قدسیه
و مقربین نورانیه و ملائکه سماویه و در کتب فلاسفه با دله و براهین

واضح ومبین شده است که ماده وعوارض مادیه وغواشی جسمانیه وکذا
هیولانیه مانع از تعقل وانکشاف حقایق وظهور دقایق است وثابت شده
که مناط تعقل تجرد است وهر مجردی عاقل وهر عاقلی مجرد است وتعلق
که کدورت وقوت وجهل را با تاریکی وظلمت کمال مناسبت وملایمت
وتعقل وانکشاف حقایق وظهور آنها را با نور وضیا وروشنی وسنا
نهایت موافقت ومقاربت پس مناسبت نور را با جناب ایشان کمال
روشنی وظهور است دیگر باعتبار فطرت وخلقت چه باتفاق خاصه و
عامه منقولست از رسول امین علیه وآله صلوات الله رب العالمین
که من وعلی از یک نوریم وهمیشه یکی بود این نور وانتقال میفرمود از صلبی
بصلبی تا اینکه منشعب شد در صلب حضرت عبد المطلب پس بخشی در صلب
حضرت عبد الله قرار گرفت وبخشی در صلب حضرت ابی طالب پس علی
از منست ومن از علی وپر ظاهر است که این دو نور تابان از تزویج علی
مرتضی وفاطمه زهرا باز بهم پیوست تا دیده جهان بجمال سیدی شباب
اهل الجنان منور شد وهم آن خلاصه موجودات وعلت غائیه ایجاد
کاینات فرموده که انا من حسین وحسین منی ودر خبر است از حضرت

امیر

امیر المؤمنین علیه السلام که رابط وعلاقه والفت وانس حسنین با رسول
مختار وجد بزرگوار خود بمرتبه بود که تا این جهان بنور وجود آن سرور
روشن ومزین بود ایشان خطاب بلفظ پدر با من نمیکردند بلکه گو
ابو الحسین میگفت ودیگری ابو الحسن وآنحضرت را جد وپدر خود میدانستند
ودیگر بحث این مطلب وجوه بسیار میتوان گفت که مقام گنجایش ذکر
آنها ندارد پس باز رجوع نمائیم بترجمه دعای شریف وپروردگار جسدی
که ساکن شده در آن ومراد جسد مطهر آنحضرت علیه السلام است وپروردگار
فرشتگان موکلین بآن بگردان آنرا برای من شفا از کوفت چنین وچنین
وذکر نماید علل خود را وبیاشام جرعه از آب در پی آن وبخوان این دعا را
وترجمه دعای شریف اینست بار خدایا بگردان اینرا روزی گشاده یعنی
اینرا سبب روزی واسع کن وبرکت تناول آن روزی واسع عمرا ارزانی
دار وهمچنین دانش بعد ودانشی که نفع رساننده یعنی دانشی که
سبب ثبات من بر ایمان وباعث رسوخ آن در دل من باشد وبآن عمل نمایم
تا موجب رستگاری من باشد ودر ادعیه شریفه استعاذه واقع شد
از علمی که نفع نرساند چه ظاهر است که وجود چنان علمی موجب مزید

وبال خواهد بود و شفا از هر کوفتی و بیماری بجز مرگ بهر کس که بعد از تناول
این تربت شریفه بنحوی که مذکور شد خدای تبارک و تعالی دفع میکند از تو برکت
آن آنچه را بیابی از بیماری و اندوه و غم انشاء الله تعالی و دیگر اخبار در
باب دعاها در وقت خوردن و برداشتن و کیفیت آن وارد شده است
و ذکر آنها در کتب ادعیه میشود و اخبار در باب استحباب اتخاذ سبحه از طین
قبر شریف آنحضرت علیه السلام روایت شده است و وارد شده که اگر کسی
بگرداند سبحه از آنکه گوئی که مشغول بذکر خدای عز و جل باشد نوشته
میشود برای او بازای هر دانه چهل حسنه و اگر بگرداند از روی سهو و
غفلت نوشته میشود برای او بیست حسنه و در روایت دیگر واقع شده
که کسی که تسبیح کند هرگاه بگرداند آن سبحه را و فراموش نماید ذکر را نوشته
میشود برای او آن ذکر و همچنین در باب استحباب سجود بر آن در صلوة
و همراه داشتن آن برای امن از خوفها و مکروهات و در باب مخلوط کردن
آن بالحنوط میت و گذاشتن آن با میت در قبر اخبار وارد است و در این
مقام و نظایر آن مظنه ورود اشکالی هست و بیان خلاصه اشکال آنست
که ظاهر است که تا این زمان بنور وجود حضرت خیر البشر مشهور بود این احکام

ظاهر

ظاهر نبود و از آن حضرت بمردم نرسیده بود و بعد از رحلت نبی و انقطاع
وحی الهی حکم شرعی متجدد نمیتواند شد پس قرار این نوع احکام شرعیه
بچه نحو میتواند شد و علم بآنها از چه راه حاصل میشود و در جواب
این اشکال میگوئیم که در اخبار اهل بیت علیهم الصلوة والسلام ذکر
وجوه مختلفه و طرق متعدده از برای علوم ائمه معصومین و خلفای راشدین
حضرت خیر المرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین واقع شده است
یکی از راه علم بقرآن مجید و آنچه در ظاهر و باطن آن مخزون از علم الهی و معدات
حکم نامتناهیست پس بروایات بسیار در کتاب کافی و سایر کتب معتبره
احادیث وارد شده که علم بجمیع آیات کتاب الله و دقایق آن و تاویلات آن
و ترتیب نزول آن و کیفیت نزول آن در نزد ائمه طاهرین علیهم السلام هست
و روایت شده که در قرآن مجید جمیع احکام و خبر زمین و خبر آسمان و خبر
آنچه واقع شده و آنچه خواهد شد هست و ما عارفیم بهمه آنها از اول قرآن
تا آخر قرآن و گویا آن در دست ماست و نظر میکنیم در آن و دیگر از راه وراثت
بودن علم پیغمبر صلی الله علیه وآله و علوم پیغمبران پیش و اوصیای ایشان
علیهم السلام و در این مطلب نیز در کتاب کافی بابی مذکور است که علم نبی و علوم

پیغمبران و اوصیای ایشان و کتب ایشان نزد خلفای پیغمبر صلی الله علیه
و آله هست و با ایشان میراث رسیده و در سایر کتب نیز احادیث در این باب
موجود است و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم کرد با میر المؤمنین
علیه السلم هزار باب از علم که گشوده و منفتح میشد از هر بابی از آن بر آنحضرت
علیه السلم هزار باب و در بعضی ذکر هزار کلمه از کثرت و وفور آن است
و خصوصیت عدد هزار منظور نباشد دیگر از آن علم جامعه و جفر و صحیفه
حضرت فاطمه علیها السلم و استنباط اشیا از آنها و جامعه چنانکه در
اخبار وارد شده صحیفه بود طول آن هفتاد ذراع بخط شریف امیر المؤمنین
علیه السلم و در آن بوده هر حلالی و حرامی و هر چه مردم بآن محتاج شوند
از احکام و ارش جنایات و جزای بدی که کسی بکسی کند حتی آنکه حضرت
ابو عبدالله علیه السلم براوی میفرماید که آیا مرا اذن میدهی راوی میگوید
که گردانیده شوم من فدای تو نیستم من مگر از شما پس کن آنچه میخواهی پس
می افشارد حضرت عضوی از او را بدست مبارک خود و میفرماید که حتی ارش
و جزای این هم در آنجا هست و جفر چیزی بود از چرم که در آن نوشته شده
بود یا صحیفه در میان آن بود که در آن صحیفه نوشته شده بود علوم پیغمبران

واوصیای

و اوصیای ایشان و علم علمائی که پیش بوده اند از بنی اسرائیل و مصحف حضرت
فاطمه علیها السلم چنین در روایات مذکور است که چون قضیه هایله
رحلت حضرت رسالت پناهی روی داد غم بسیار و حزن بیشمار بحضرت
فاطمه علیها السلم رسید پس فرستاد خدای عز و جل برای تسلیه و تعزیه
او فرشته که حدیث میگفت با آنحضرت و مشغول میساخت او را پس نقل
کرد آنحضرت اینرا با میر المؤمنین علیه السلم فرمود حضرت امیر المؤمنین که
هرگاه احساس نمائی آمدن آن فرشته بکنی و صدای او را بشنوی مرا اعلام کن پس
خبر میکرد حضرت فاطمه در وقت نزول آن فرشته حضرت امیر المؤمنین را
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آنچه از آن فرشته میشنید بخط مبارک
خود مینوشت تا آنکه صحیفه شد که در آن نوشته شده بود سه مثل
آنچه در قرآن مجید است دیگر آنکه نزد ایشان بود علم هفتاد و دو حرف
از اسم اعظم خدای عز و جل و مجموع آن هفتاد و سه حرف است که یکی
در علم غیب خدای تعالی مانده که با ایشان عطا نفرموده و آنچه نزد حضرت عیسی ع
بود دو حرف بود که بآنها عمل میکرد و همچنین شمرده شده است در خبر آنچه
نزد هر پیغمبری بوده و عدد مجموع آنها به پنجاه و چهار در سید که آنچه نزد آل محمد است

صلی الله علیه و آله هیچ حرف بر هر آنها باز داشت و روایت شده که آصف
حضرت سلیمن علیه السلام یک حرف از اسم اعظم داشت که تکلم بآن کرد و از دو ماهه
راه از شهر سبا تخت بلقیس را بیک طرفة العین آورد دیگر آنکه امام علیه السلام
هرگاه خواهد که چیزی را بداند اعلام میفرماید خدای تعالی باو و علم او را و در این
مطلب نیز در کتاب کافی بابی مذکور است مشتمل بر چند حدیث دیگر آنکه
با ایشان هست روحی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که تعلیم میکند با ایشان
فهم هر چیز را و آن خلقیست اعظم از حضرت جبرئیل و میکائیل و داخل ملائکه
نیست و با هیچکس از انبیای سابقه نبوده و در روایت وارد است که
چنین نیست که هر وقت که او را خواهند بیابند بلکه وقت خاصی دارد که با
ایشان ملاقات میکند و در این مطلب نیز بابی در کافی هست مشتمل بر چند
حدیث دیگر آنکه بفراست در می یابند از سیمای هر کس احوال او را و آنچه
تعلق باو دارد و در این مطلب نیز بابی مذکور است مشتمل بر چند حدیث
دیگر آنکه عرض اعمال عباد در هر صبح و شام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر
ایشان میشود و در این باب نیز اخبار بسیار وارد است دیگر آنکه در هر شب
جمعه ارواح انبیا و اوصیا علیهم السلام و روح امام زمان علیه السلام عروج

میکنند

میکند باسمان تا اینکه میرسند بعرش پروردگار جل شانه پس طواف
میکنند بآن هفت شوط و نماز میکنند نزد هر پایه از قوایم عرش پس
برمیگردند بجانب ابدان خود و صباح میکنند انبیا و اوصیا پر از سرور
و خوشحالی و صباح میکند امام زمان و حال آنکه زیاد شده و افزوده در علم
و دانش او بسیار و اگر این نبود هر آینه انقطاع می پذیرفت علم او و در این
باب نیز اخبار بسیار وارد شده دیگر آنکه در شب قدر نازل میشوند ملائکه
و روح بر امام زمان علیه السلام و تفصیل میدهند بر او علومی را که از نبی
صلی الله علیه و آله بعنوان اجمال باو رسیده باشد و امضا میکنند برای او
احکامی را که او دانسته تا سال آینده بجهة عنوان بجا آوردن آنها را و وقایع و
حوادث آن سال را تمام بر او عرض میکنند و خصوصیات اموری که در شب
قدر واقع میشود خوب معلوم نمیشود و از احادیث ظاهر میشود که بعضی
در اظهار آن [illegible] اما اجمالا معلوم میشود که ملائکه علیهم السلام
در آن شب بر امام علیه السلام نازل میشوند و تفاوتی در علم او میشود و در این
باب نیز احادیث بسیار روایت شده دیگر آنکه ملائکه در خانه های ائمه علیهم السلام
داخل میشده اند و اخبار با ایشان میگفته اند و بر روی بساط ایشان میرفته اند

وبر بالشهای ایشان تکیه میکرده اند و مهربان تر بوده اند با اطفال
ایشان از ایشان با اطفال خود و جمع میکرده اند موهایی که از سرهای اطفال
ایشان میریخته و می بافته اند در جامه های اطفال و در روایت آمده که هیچ
فرشته را خدای عزوجل نفرستد در باب امری مگر آنکه ابتدا
میکند آن فرشته بعرض آن بر امام زمان و درین باب نیز چندین خبر
در کتاب کافی مرویست اما اجمالا معلوم است که کیفیت نزول ملائکه بر اوصیا
و ائمه علیهم السلام نه بخوبیست که بر رسل و انبیا علیهم السلام است و اخذ کردن ایشان
احکام را از ملائکه نه بعنوانیست که پیغمبران کنند و درین باب نیز احادیث
وارد است که حضرت جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل نمیشد یا آنکه او را
بصورت نمیدیدند و صدائی میشنیدند یا آنکه مطلق ملائکه را نمی
دیدند و استماع صوت میفرمودند و پر و بالی که از ایشان جدا میشد
میدیدند و مشاهده میفرمودند و بکرم اختلافات باشد که عقل انسان
بآنها نتواند رسید و همچنین احتمالات آنست که احادیث وارده در
باب بحسب ظاهر اختلافی دارد و ظاهر اخبار آنست که آنچه که باوصیا
باید البته به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد و زیادتی علم ایشان بر علم

او ممکن نیست و بعد از ملاحظه اینها ظاهر میگردد که ممکنست که
بعضی از احکام شرعیه باشد که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بمردم نرسیده باشد و تصریح بآن واقع نشده باشد و بعد از آن از
ائمه معصومین علیهم السلام بمردم برسد و ائمه علیهم السلام بیکی از وجوه
که مذکور شد علم بآن داشته باشند مثل احکامی که خروج کند بر امام
زمان علیه السلام که نقل شده که مردم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرا
گرفتند آن احکام را و دیگر احکام متعلقه بروضهای مقدسه معصومین
علیهم السلام و آداب داخل شدن در آنها و بیرون آمدن از آنها و بجا آوردن
اعمال در آنها و ثواب زیارت هر یک از ایشان و آنچه تعلق بآنها داشته
باشد دیگر احکام تربت شریف حضرت ابا عبد الله الحسین صلوات الله و
سلامه علیه از استشفای بآن و سجده کردن بر آن و فرا گرفتن تسبیح از آن
و سایر آنچه تعلق بآن داشته باشد دیگر احکام وقایعی که در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله رو نداده باشد و اتفاق نیفتاده باشد که استفسار
حکم آن از آنحضرت کرده باشند بعد از آن در زمان ایشان رو دهد
و حکم آنرا بفرمایند اما آنکه چیزی در زمان رسول صلی الله علیه و آله

بوده باشد وایشان حلال کنند یا حلال بوده باشد وایشان حرام کنند
پس این ممکن نیست چه حرام محمد صلی الله علیه وآله حرام است تا روز قیامت
وحلال او حلال است تا روز قیامت ودر کتاب کافی بابی بکر مذکور است در تفویض
فرمودن وواگذاشتن خدای عز وجل اختیار احکام را به پیغمبر صلی الله علیه وآله
وتفصیل حکم چند ذکر شده در باب نماز وروزه وغیر اینها که پیغمبر صلی الله
علیه وآله قرار داد وخدای تعالی اجازه حکم آنحضرت فرمود وان احکام بارهٔ
بعنوان وجوب وبارهٔ بعنوان حرمت وبارهٔ بعنوان سنت وبارهٔ بعنوان
کراهت ومکرر حدیث وارد شده که تفویض بعضی که خدای عز وجل برسول
فرموده بود واختیاری که باو داده بود بعد از وی ائمه علیهم السلام فرموده
اختیار بایشان داد وبنابرین ممکن است که بعضی از احکام که در زمان
رسول الله صلی الله علیه وآله معلوم نشده باشد ائمه علیهم السلام خود قرار آنها
بدهند وخدای عز وعلا اجازه آن بفرماید والله اعلم باحکامه. **واما طین ارمنی**
پس آن گل خاص معروفیست که می آرند از ارمنیه وخواص ومنافع بسیار
بجهت خوردن وطلا کردن وبوییدن آن در کتب طب مذکور است مثل نفع
رسانیدن بوبا واسهال وجراحات وحبس نمودن خون وتقویت کردن دماغ

وغیر اینها از منافعی که اطبا بتفصیل ذکر نموده اند واستثنای آن اصحاب
راه کثرت نفع وبسیاری احتیاج بان نموده اند اما باز مخصوص ساخته اند بجواز
آن بصورت احتیاج واخبار طبیب حاذقی بنفع آن که قول او مفید ظن باشد اما
در کار نیست انحصار دوا را در ان بلکه با وجود بدل تجویز تداوی بان
میکنند وگفته اند که در باب جواز خوردن آن روایت حسنه وارد شده است
وظاهر است که مراد ایشان از حسنه حسنه اصطلاحیه باشد یعنی
که روات آن امامی مذهب وممدوح باشد اما چنین روایتی الحال ظاهر نیست
وروایتی که درین باب بنظر رسیده آنست که روایت کرده شیخ طایفه ابو جعفر
طوسی علیه الرحمه در کتاب مصباح مرسلا قال سئل جعفر بن محمد علیه السلام
عن الطین الارمنی یوخذ للکسر ایحل اخذه قال لا باس به اما انه من طین قبر ذی
القرنین وطین قبر الحسین بن علی علیه السلام خیر منه گفت راوی که سؤال کرده
شد حضرت صادق علیه السلام از گل ارمنی که اخذ کرده میشود از برای شکستن
بعضی عضوی که شکسته باشد آیا حلال است اخذ آن فرمود حضرت که
باکی بان نیست که آن از طین قبر ذی القرنین است وطین قبر حسین بن علی
علیه السلام بهتر است از آن وقطع نظر از سند نموده دلالت این خبر بر جواز

جوردن آن ضعیف است چه احتمال الصبر و دکمر اد سابل از اتخاذ آن بجهت که آن باشد که آنرا در عضو شکسته بزند برای حبس کردن خون یا عوض دیگر نه اینکه بخورند پس حضرت علیه السلم در جواب فرموده باشد که بستن آن بر عضو شکسته ضروری ندارد و شاید که تتمه حدیث که طین قبر ابی عبد الله علیه السلم بهتر است از آن فی الجملة دلالتی بر این داشته باشد که آن هم مثل تربت مبارکه در امراض خورده تواند شد و ممکنست که مراد اصحاب از حسن روایت حسن من حیث السند نباشد بلکه باعتبار موافقت با اصول و قواعد باشد اما صدوق دارد و بعضی از اصحاب تجویز تداوی بگل ارمنی نیز نکرده اند مگر در صورت اضطرار و انحصار دوا در آن و متمسک شده اند باخبار وارده در باب نفی شفا از حرام و بحث در معنی آن اخبار سابقا مذکور شد و قول اول اشهر و اقرب است میان اصحاب اما احتیاط در اجتناب از خوردن آنست مهما امکن **فصل ثالث** در بیان احکام مضطرین باکل محرمات و در این چند بحث است **بحث اول** در تفسیر مضطر مشهور میان اصحاب رضی الله تعالی عنهم آنست که مضطر آن کسی است که بترسد از تلف نفس یعنی جزم یا ظن بآن داشته باشد در صورت عدم تناول حرام یا بترسد از حدوث

مرضی که بالفعل باشد یا از طول مدت مرضی که بالفعل باشد یا از دشواری علاج آن یا از زیاد شدن آن یا از باز ماندن از رفقا در جایی که در انجا ماندن مستلزم ظن بیکی از اموری که مذکور شد باشد یا بترسد از عدم قدرت بر سواری یا از عدم قدرت بر پیاده رفتن یا دویدن در جایی که در وقتی که ظن احتیاج بآن باشد و در عدم آن ظن بیکی از ضررهای مذکور باشد و ظاهر آنست که خوف تلف مال و هتک عرض نیز همین حکم داشته باشد اگرچه اصحاب متوجه ذکر آن در این مقام نشده اند و ضررها که مذکور شد وقتی باعث جواز تناول حرام میشود که بمرتبه باشد که شاق باشد تحمل آن و در متعارف عادات که متحمل آن شوند و مختلف میشود این معنی باختلاف اشخاص بسیار باشد که بر کسی شنیدن حرف درشتی بسیار شاق باشد و نسبت باو در متعارف عادات این ضرر عظیم گویند و بر دیگری خوردن چند چوب نیز سهل باشد و در عادت این را نسبت باو دشوار نشمارند و شیخ طوسی در کتاب نهایه و تلمیذ او قاضی ابن البراج و محمد بن ادریس و علامه حلی در کتاب مختلف رحمهم الله تعالی باین رفته اند که جواز اکل میته اختصاص دارد بصورت خوف تلف نفس و در غیر آن حال

اکرنه

وحی

جایز نیست وتمسک شده اند بدلیلی چند که بر تمام نیست واول آنکه قول
مشهور از آنها قوی تر است وهرگاه جایز شود اکل حرام لازم نیست که تا
نماید از آن وقتی که مشرف بر هلاک شود بلکه جایز نیست در آن وقت
خوردن آن زیرا که در آن حال خوردن آن نفعی ندارد وغرض از تجویز آن حفظ
نفس از هلاکت وهرگاه این بعمل نیاید خوردن آن عبث وحرام خواهد بود
ودر صورت اضطرار خلاف است که آیا اکل آن حرام جوازی از باب رخصت
دارد که اگر مضطر خواهد تواند نخورد یا آنکه واجب میشود اکل وبترک
آن اثم خواهد بود وظاهر قول ثانی است چه حفظ نفس واجبست عقلا
وشرعا والقای آن در تهلکه حرام وترک تناول الحرام در صورت اضطرار
بان ترک حفظ نفس وبمنزله القای آن در تهلکه است پس حرام باشد
وقائلین بقول اول گفته اند که چون آن ماکول حرامست پس اجتناب از آن
در هر حال نوعی از ورع وپرهیزکاریست وبمنزله آنست که کسی مضطر
شود نعوذ بالله بگفتن کلمه کفر پس چنانکه امتناع از آن وصبر بر کشته
شدن بجهت آن جایز است همچنین امتناع از تناول الحرام وصبر بر هلاک
جایز باشد واین دلیل ضعیف است چه ورع وپرهیزکاری در ترک تناول

شیء وقتی بعمل می آید که حرام باشد تناول آن واز برای مضطر خود حرام نیست
تناول آن باتفاق وقیاس آن باظهار کفر صورت ندارد چه جواز امتناع
از آن مخصوص وصبر بر قتل برای ترک آن از شرع ظاهر شده است وقیاس
چیز دیگر بآن کردن شرعا صورتی ندارد با آنکه قیاس مع الفارق است چه
در اینجا بعمل می آید اعزاز دین مبین واظهار اینکه ایمان بخدای عز وجل
چیزیست که بذل جان در حفظ آن می توان نمود در اینجا بعمل نمی آید مثل
اینکه بستن دست در نماز وشستن پا در وضو در حال تقیه واجبست
با آنکه اظهار کلمه کفر برای تقیه واجب نیست وبعضی از اصحاب تناول بعضی
از محرمات را در صورت اضطرار تجویز نکرده اند وسابقا مذکور شد

بحث ثالث در ذکر استثنای باغی وعادی از حکم وبیان حد آنچه تناول
کرده میشود از حرام در صورت اضطرار بدانکه هرکه مضطر شود بآن
معنی که مذکور شد تناول محرم جایز است برای او تناول آن مگر باغی و
عادی واین استثنا در صریح کلام ملک علام جل شانه موجود است اما اختلاف
در تفسیر آنست پس بعضی گفته اند که باغی کسی است که خروج بر امام زمان
علیه السلام کرده باشد واستعمال باغی در این معنی نزد اهل شرع شایع و

منفارقت وشاید که بمرتبه حقیقت رسیده باشد و در اصل لغت بمعنی
کسی است که از حد درگذرد و چون خروج بر امام زمان علیه السلام فرد کامل آن
از آن استعمال آن در این معنی شایع شده است و عادی بمعنی قاطع طریق است
و در اصل لغت بمعنی ستمکر و تجاوز از حد کننده است. و در این فرد خاص مستعمل
شده است و این تفسیر را روایت نموده احمد بن محمد بن ابی نصر مرسلا از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام و در روایت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از حضرت
تقی علیه السلام باغی تفسیر شده بکسی که طلب صید نماید برای لهو و نشاط نه از
برای اینکه بیارد از برای عیال خود و بنابراین از باغی بمعنی طالب خواهد بود
که در فرد خاص یعنی طالب صید مستعمل شده است و عادی بدزد تفسیر شده است
و عبدالعظیم راوی این حدیث شریف امامزاده واجب التعظیم است که مزار
منورش در خارج بلده طیبه طهران است و آنحضرت بچهار واسطه باکبر
سیدی شباب اهل الجنان حسن بن امیرالمؤمنین علیهم صلوات الله
الملک المنان میرسد باین نسب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن
علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین و از احمد بن محمد بن خالد برقی
روایت شده که آنحضرت وارد ری شد وقتی که گریزان بود از سلطان

زید بن الحسن

در بیان زیارت امامزاده واجب التعظیم عبدالعظیم [illegible] فضل و ثواب زیارت آن عالی جناب

وساکن

وساکن شد در زیر زمینی در خانه یکی از شیعیان در کوچه موالی و مشغول
بود بعبادت حق تعالی روزه میداشت روزها و زنده میداشت شبها را
و گاهی خفیه بیرون می آمد و زیارت میکرد قبری را که مقابل قبر شریف آن است
و شارع در میان است و میفرمود که این قبر یکی از اولاد امام همام موسی
کاظم علیه السلام است و خبر میبرد آنحضرت در آن زیر زمین و میرسید خبر او
بیکی یکی از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه شناختند او را
اکثر ایشان پس دید مردی از شیعه رسول خدای صلی الله علیه و آله را
در خواب که فرمود باو که مردی از فرزندان من برداشته میشود از کوچه
موالی و مدفون میشود نزدیک درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبد
الوهاب و اشاره فرمود بمکان دفن او پس رفت آن مرد که بخرد آن درخت
و مکان آن را از صاحبش پس پرسید از و صاحب درخت که بچه تقریب
اراده خریدن این درخت و این مکان نموده پس نقل نمود آن مرد برای
او خواب خود را پس گفت صاحب درخت که من نیز همین خواب را دیدم
و کل باغ را وقف نمودم که اشراف و شیعیان در آن مدفون شوند بعد
از آن بیمار شد امامزاده و برحمت ایزدی پیوست و چون برهنه کردند او را

برای غسل در جیب او رقعه یافتند که نسبت غیر غسلی که مذکور شد
در آن نوشته بود و روایت کرده محمد بن یحیی العطار از مردی از اهل ری
که رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن عسکری علیه السلام پس پرسید از من که کجا بودی
گفتم بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمود که اگر زیارت
میکردی تو قبر عبد العظیم را که در نزد شماست هر آینه بودی مثل کسی که
زیارت حسین بن علی علیهما السلام کرده باشد باز رجوع نمایم باصل مطلب
پس در روایت حماد بن عثمن از حضرت ابی عبد الله علیه السلام باغی بطالب صید
و عادی بدزد تفسیر شده است و بعضی تفسیر نموده اند باغی را بکسی که اخذ
نماید از مضطر دیگر چیزی را که او داشته باشد بقدر سد رمق و حفظ نفس
خود پس این باغی احیا میکند نفس خود را بقتل دیگری و این جایز نیست و عادی را
تفسیر نموده اند بکسی که تجاوز از حد سیری نماید در خوردن محرم و بعضی
تفسیر کرده اند باغی را بکسی که خواهد محرم را و ظاهر اینست که مراد این
باشد که اولا باختیار بطلب محرم رفت و اخر مضطر بخوردن آن شد پس
جایز نیست برای او خوردن آن و اما حد تناول از محرم پس انقدر است که
دفع آن ضرر مظنون که گفتیم بآن بشود و تجاوز نمودن از آن جایز نیست

پس اگر کسی ترسد که از جوع هلاک شود انقدر بخورد که سد رمق
و حفظ نفس بآن بعمل آید و از جوع نمیرد نه اینکه انقدر بخورد که سیر و
ممتلی شود و برین قیاس ظن ضررهای دیگر و اگر کسی بالفرض در بیابانی
ظن آن داشته باشد که دو سه روز دیگر چیزی بدست نخواهد افتاد
و برداشتن چیز حرامی که بدستش افتاده با خود مقدورش نباشد باید که
انقدر بخورد که مظنون شود که تا رسیدن بخوردنی دیگر از جوع نخواهد
مرد هر چند بالفعل زیاد از حد سیری باشد و بعضی از اصحاب تصریح نموده اند
که باید که مضطر تناول محرم را بقصد دفع ضرر و حفظ نفس و امتثال امر
الهی کند نه بقصد لذت بردن و سیر شدن و اگر باین نحو قصد تناول
کند حرام خواهد بود بر او تناول آن **بحث ثالث** در ذکر اضطرار
بطعام غیر هر گاه مضطر شود کسی بطعام غیر بنحوی که مذکور شد در تفسیر
اضطرار پس آن صاحب طعام حاضر خواهد بود یا غایب اما در صورت غیبت
پس واجبست که قدری از آنرا که رافع آن ضرر مظنون باشد بقیمت در آورد و
قیمت آنرا بر ذمه خود قرار دهد بحسب مال اگر قیمی باشد و مثل آنرا
بر ذمه گیرد اگر مثلی باشد و تصرف در آن نماید و اگر ممکن باشد تعجیل

اذن حاکم شرع در تقویم و تصرف تحصیل آن بهتر خواهد بود بلکه احتمال
وجوب هم بود و اگر ممکن نباشد بهتر آنست که تقویم آن و تصرف در آن
باطلاع و تجویز جمعی از عدول واقع شود اگر ممکن باشد و اما در صورت
حضور پس اگر آن صاحب طعام خود مضطر بآن باشد لازم نیست بر او
دادن بآن مضطر و اختیار نمودن حیات این بر حیات خود مگر اینکه این
شخص نبی یا وصی نبی باشد پس لازم است برگزیدن حیات او بر حیات خود
و همچنین جایز نیست برای این مضطر گرفتن آن طعام از و بقهر و غلبه چنانکه
مذکور شد در ضمن تفاسیر باغی اما جواز دادن آن از برای مالک و جواز گرفتن
آن از برای مضطر در چنین صورت محل تامل است زیرا که بر جواز و عدم آن
هر دو ادله گفته اند و چون اگر این فرض کثر وقوع پیدا میکند نهایت
رسانیدن بحث از آنها بر از روی [?] نداده و اگر صاحب طعام خود مضطر نباشد
پس اگر این مضطر قادر بر ثمن المثل یا زیاده یا کم باشد و دهد و او راضی
بگرفتن شود بحثی نمانده و اگر مضطر قادر بر ثمن المثل باشد و ندهد لازم
نیست بر صاحب طعام که آنرا ابکان [?] یا کمتر از قیمت واقعیه بدهد بلکه در این
وقت تقصیر از مضطر خواهد بود و هرگاه بمیرد عاصی و ضامن خون خود خواهد بود

و اگر مضطر قادر بر ثمن المثل و زیاده خواهد پس آیا واجب باشد بر مضطر
دادن زیاده و جایز نباشد برای او گرفتن آن از صاحب طعام بقهر و غلبه یا نه در
این محل خلاف است و ظاهر کلام شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب مبسوط
آنست که واجب نمیداند دادن زیاده از ثمن المثل را و جایز میداند در این وقت
گرفتن آنرا بقهر و غلبه بلکه بمقاتله نیز و اگر کار بقتال انجامد و صاحب طعام
کشته شود عاصی و خون او هدر خواهد بود و اگر مضطر کشته شود مظلوم
و خون او مضمون خواهد بود و بعضی از اصحاب قائل باین شده اند که هرگاه
ممکن باشد بر مضطر دادن زیاده از ثمن المثل واجبست بر و دادن و تحصیل
رضای صاحب طعام نمودن برای تصرف در مال او چون تصرف در مال
غیر بغیر رضای او از طیب نفس عقلا و شرعا جایز نیست و مردم تسلط
بر اموال خود دارند چنانکه در خبر وارد شده است و ضرورتی نیز داعی
بر تصرف بغیر اذن در صورت مفروضه نیست چون مضطر قدرت بر دادن
زیاده از ثمن المثل دارد و قول اخیر ظاهر تر مینماید و بعضی از اصحاب کلام
مبسوط را تاویل نموده اند و حمل بر صورت عدم قدرت مضطر بر بذل زیاده
کرده اند و بنا بر این خلافی بر نفس خواهد بود و اگر مضطر قادر بر ثمن نباشد

نیز باشد و صاحب طعام ثمن المثل راضی [?] نشود و زیاده

واجب میشود بر صاحب طعام بذل کردن طعام برای او چه اگر نکند اعانت بر قتل
او کرده خواهد بود و احتمال میرود که بعد از قدرت مضطر مطالبه ثمن از او
تواند نمود اگر ذکر عوض شده باشد بلکه اگر ذکر نیز نشده باشد و این قصد داشته
باشد و قصد بذل آن رایگان نکرده باشد و زیاده از ثمن المثل نمیتواند گرفت
اگر در این وقت عقدی بر زیاده واقع شود و اگر در این صورت امتناع نماید
مالک از دادن طعام جایز خواهد بود بر مضطر اخذ از او بهر وضعی که
تواند و اگر کار بمقاتله انجامد حکم همانست که از مبسوط نقل شد وآیا او
باشد اخذ بقهر و غلبه پس آنچه گذشت سابقا از خلاف در مسئله جواز
و وجوب اکل میته جاری میشود در اینجا و بعضی از اصحاب تصریح نموده اند
که مضطری که بحث از او میشود اعم از مسلمان و ذمی و کافریست که داخل
بلاد اسلام شده باشد بامان و اما کافر حربی پس حکم او چنین نیست و دیگر
وقوع این مسئله بسیار است که بر حضر و نفی در بحث از آنها نیست **بحث رابع**
در بیان حکم اینکه بیابد مضطر میته و طعام غیر نیز غیر اینها پس اگر صاحب
طعام غایب باشد سه وجه اصحاب ذکر نموده اند یکی اینکه متعین باشد خوردن
طعام و بر ذمه گرفتن عوض آن برای مالک زیرا که آن حلال بالاصاله است

بخلاف میته و حرمتی که باعتبار مال غیر بودن و عدم اذن او عارض شده
جبران آن میشود بعوض طعام بر ذمه میشود پس گویا که اصلا منتفی در این حال
بسبب قدرت بر چنین طعامی مضطر باکل میته نیست پس جایز نباشد
برای او اکل میته وجه ثانی اینکه متعین باشد اکل میته و عدم تعرض از
برای مال غیر زیرا که حرمت میته باعتبار حق حق تعالی است و حرمت مال
غیر از جهت حق الناس است و مساهله در حقوق الله زیاده واقع میشود
از حقوق الناس چه عفو و بخشایش او جل شانه نسبت بعباد خود بی نهایت
و از هر چیزی غنی و بی نیاز است دیگر آنکه در مال غیر حق الله و حق الناس
هر دو مجتمع چون نهی فرموده حق تعالی از تصرف در مال غیر بدون اذن
او بخلاف میته که در آن نیست مگر همین حق الله دیگر آنکه اباحت میته از
برای مضطر بنص کتاب کریم ظاهر میشود بخلاف اباحت مال غیر که
اجتهادیست وجه ثالث اینکه مخیر باشد میانه هر دو چون هر یک حرمتی
دارند و بجهت اضطرار و حفظ نفس شارع مأذون ساخته او را و هر یک
از آنها رفع اضطرار او میشود پس مخیر باشد او میانه آنها و ترجیح حکم بر
این وجوه عقلیه خالی از اشکالی نیست و اگر صاحب طعام حاضر باشد

پس اگر بذل آن نماید بدون قیمت یا بقیمتی که مضطر قادر بران باشد دور نیست
که متعین باشد بر او قبول کردن یا خریدن آن و عدم تعرض از برای میته زیرا که
او در این صورت بسبب قدرت بر تناول طعام حلال بیرون میرود از تحت مضطری
که حلال کرده حق تعالی برای او اکل میته را مگر اینکه مالک قیمت بسیار زیادی
خواهد که دادن آن ضرر عظیم بحال مضطر داشته باشد و اگر اصلا بذل نکند
یا قیمتی خواهد که مضطر قادر بران نباشد پس اگر مضطر غلبه بر او تواند کرد و مع
معاذالله والتلف نفسی در این صورت باید که بجبر بگیرد و تناول کند و اگر عوض
بدهد لکن بعضی از اصحاب احتمال سقوط عوض نیز داده اند و فرق میان این
حاضر و غایب آنست که این مکلف است از جانب شارع ببذل الطعام بمضطر و مخالفت
امر شارع میکند پس جایز باشد قهرا تصرف کردن در مالی که او شرعا مامور است
ببذل آن بخلاف غایب که تکلیفی از شارع نسبت باو نیست و منع الغنی از و بعمل
نیامده است و اگر غلبه بر محتاج معاذالله دیر باشد از فتنه و مظنه تلف نفسی
باشد ظاهر آنست که اکل میته و ترک تعرض از برای فتنه اولی باشد و گفته اند
که تناول میته حیوان حلال اولی است برای مضطر از تناول میته حیوان حرام
و تناول حیوان مذبوح حرام اولی از تناول میته است و تناول حیوان حلال

مذبوح کافر یا ناصب اولی است نسبت بهمه و دیگر از فروع حکم ما
مسئله چند هست که چون احتیاج بآنها کمتر اتفاق می افتد طول نمیدهیم
رساله را بذکر آنها **فصل رابع** در ذکر آداب تناول طعام و آشامیدن
شراب بعضی از علما رضی الله تعالی عنهم دوازده چیز از آداب خوردن
طعام ذکر نموده اند **اول** شستن هر دو دست پیش از طعام روایت
شده از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله که فرموده شستن یدین پیش
از طعام زایل میکند فقر را و روایت شده در کافی بسندی حسن کالصحیح
از ابی حمزه ثمالی بضم ثای سه نقطه و تخفیف میم عن ابی جعفر علیه السلام
قال یا ابا حمزة الوضوء قبل الطعام و بعده یذهبان الفقر قلت بابی
انت و امی یذهبان بالفقر فقال نعم یذهبان به روایت کرده ابو حمزه
که فرمود حضرت ابو جعفر محمد باقر علیه السلام که ای ابا حمزه وضوء پیش
از طعام و وضوء بعد از آن میبرند فقر را و مراد بوضوء در اینجا شستن
دستهاست و در اصل لغت بمعنی تنظیف و تطهیر است و شایع شده است
در لسان اهل شرع استعمال آن در طهارت معهوده که فرد خاصی از
تنظیف است و بمعنی شستن دستها نیز بسیار مستعمل میشود چنانکه

در این حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر وارده درین باب واقع شده آ
و گاهی بمعنی تیمم نیز مستعمل میشود همچنانکه در کلام شریف امیر المؤمنین
علیه السلام واقع شده که لا وضوء من موطاء یعنی تیمم نمیباشد از خاکی که راه رفته
شده باشد یعنی در میان راه باشد و بران تردد واقع شود چه اکثر اوقات که
چنین خاکی خالی از نجاست و کثافت نمیباشد و مستحب است که تیمم از زمینها
که محفوظ باشد از کثافات واقع شود و مراد از نفی تیمم نفی فضیلت و کمال ا
مگر آنکه آن زمین راه معلوم النجاسة باشد پس صحیح نخواهد بود تیمم از آن و
وضوء بضم واو مصدر است و بفتح آن بمعنی آبیست که بان وضو کنند مثل وقود
بضم واو که بمعنی افروخته شدن آتش است و بفتح آن بمعنی هیزمیست که بان
آتش افروخته شود راوی گوید که گفتم بپدر و مادرم فدای تو باد میبرد این
دو شستن دستها فقر را فرمود حضرت که بلی میبرد فقر را و این سؤال از قبیل
سخنانیست که در متعارف از راه تعجب گفته میشود و روایت شده در کا
کافی از سکونی عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سره ان یکثر خیر بیته فلیتو
عند حضور الطعام روایت کرده سکونی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که هر که خوشحال گرداند او را آنکه بسیار شود خیر و برکت خانه او پس باید

کردن

که بشوید دستهای خود را نزد حاضر شدن طعامش و در کتاب مذکور
روایت شده از سلیمان جعفری که حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
میفرمود که هر که دست او پاکیزه باشد باکی نیست که چیزی بخورد بدون
اینکه بشوید آنرا **ثانی** شستن هر دو دست بعد از فراغ از طعام روا
شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده شستن دستها در اول طعام و آخر آن زایل
میکند اندوه را و فضل آن در روایت ابی حمزه نیز مذکور شد و در کا
روایت شده از قداح عن ابی عبد الله علیه السلام قال من غسل یدیه قبل
الطعام و بعده عاش فی سعة و عوفی من بلوی فی جسده روایت کرده
قداح که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که هر که بشوید دو دست
خود را پیش از طعام و بعد از ان زندگی میکند در گشادگی و فراخی روزی
و عافیت داده میشود از بلا و کوفتی که باشد در بدنش و در کتاب کا
روایت شده از ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال امیر المؤمنین علیه السلام
غسل الیدین قبل الطعام و بعده زیادة فی العمر و اماطة للغمر عن الثیاب
و یجلوا البصر روایت کرده ابو بصیر که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که
فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که شستن دستها پیش از طعام و بعد از ان

سبب زیاده عمر و باعث چرک شدن جامهاست و جلا دهد چشم را
ثالث پاک کردن دستها بدستمال بعد از شستن ثانیا اول روایت
شده در کتابی بسندی حسن کالصحیح از مرازم بضم میم و رای مهمله و زای
منقوطه مکسوره قال رأیت ابا الحسن علیه السلام اذا توضأ قبل الطعام
لم یمس المندیل واذا توضأ بعد الطعام مس المندیل گفت مرازم که دیدم
حضرت ابا الحسن علیه السلام را چنین که وقتی که می شست دستهای مبارک را پیش از
طعام نمیمالید بدستمال و وقتی که می شست بعد از طعام میمالید بدستمال
و در کتاب کافی روایت شده از احمد بن ابی محمود عن رجل قال قال ابو عبد الله
علیه السلام اذا غسلت یدک للطعام فلا تمسح یدک بالمندیل فانه لا تزال البرکة
فی الطعام ما دامت النداوة فی الید روایت کرده احمد از مردی که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلام وقتی که بشوئی دست خود را برای خوردن طعام پس
ممال آنرا بدستمال پس بدرستی که همیشه برکت در طعام میباشد مادام که
تری در دست باشد و این حدیث شریف فی الجمله دلالت دارد بر اینکه شستن
یکدست برای طعام کافی باشد و مالیدن دست بدستمال بعد از طعام پیش
از آنکه بشوید آنرا و هنوز چیزی از طعام در آن باشد کراهت دارد چنانکه

روایت

شکایت

روایت شده در کتابی بسندی موثق از زید شحام عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کره ان یمسح الرجل یده بالمندیل وفیها شیء من الطعام تعظیما للطعام
حتی یمصها او یکون الی جنبه صبی یمصها روایت کرده زید شحام که مکروه
میداشت حضرت ابو عبد الله علیه السلام که بمالد مرد دست خود را بدستمال
و حال آنکه در آن باشد چیزی از طعام بجهت تعظیم طعام تا آنکه بمکد خود
آنرا یا بوده باشد در پهلوی او طفلی که بمکد آنرا و دور نیست که از تعلیل کراهت
بتعظیم طعام که در این حدیث شریف واقع شده توان استنباط نمود که شستن
دست نیز در وقتی که چیزی از طعام در آن باشد قبل از مکیدن کراهت
داشته باشد و در کتاب مذکور روایت شده از ابی بصیر از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه بخورد احدی
از شما طعامی پس بمکد انگشتان خود را که اکل بآنها نموده میفرماید خدای
عز و جل که برکت دهد خدای تعالی ترا و در کتاب مذکور روایت شده
از ابرهیم بن عقبه مرفوعا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که مالیدن دست
بر رو بعد از شستن برطرف میکند لکه صورت را و زیاد میکند روزی را
و در کتاب مذکور روایت شده مرفوعا از مفضل که شکوه کردم بحضرت ابی

عبدالله علیه السلام از رمد پس فرمود که وقتی که بشوئی دست خود را بعد
از طعام پس بمال بابروهای خود و بگو سه مرتبه الحمد لله المحسن المجمل
المنعم المفضل راوی گوید که چنین کردم پس بدرد نیامد چشم من بعد از آن
رابع گفتن بسم الله نزد شروع در خوردن طعام روایت شده در کافی
بسندی صحیح از داود بن فرقد قال قلت لابی عبدالله علیه السلام کیف اسمی
علی الطعام فقال اذا اختلفت الآنیة فسم علی کل اناء قلت فان نسیت قال
تقول بسم الله علی اوله وآخره روایت کرده داود بن فرقد که گفتم بحضرت ابی
عبدالله علیه السلام که چگونه بسم الله بگویم بر طعام پس فرمود که هرگاه مختلف
باشد ظروف پس بسم الله بگو بر هر ظرفی و ممکنست که مراد از اختلاف ظروف
اختلاف الوان طعام باشد پس اگر از یک طعام در چند ظرف باشد تعدد
تسمیه در کار نباشد و احتمال میرود که اصل تعدد ظرف سبب تعدد
تسمیه شود هر چند از یک طعام باشد راوی گوید که گفتم پس اگر فراموش نمایم
یعنی اگر چنین باشم که گفتن تسمیه را بر هر ظرف فراموش کنم چون همیشه
اینرا رعایت کردن اشکالی دارد فرمود که میگوئی بسم الله علی اوله وآخره
و ممکنست که مراد سائل این باشد که اگر در اول فراموش کنم یا بعضی ظروف

فراموش کنم چه کنم پس فرموده باشد حضرت که بگو بسم الله علی اوله
وآخره که تدارک آن بشود و روایت شده در کافی از سکونی عن ابی
عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا وضعت
المائدة حفها اربعة آلاف ملک فاذا قال العبد بسم الله قالت الملائکة
بارک الله علیکم فی طعامکم ثم یقولون للشیطان اخرج یا فاسق لا
سلطان لک علیهم فاذا فرغوا فقالوا الحمد لله قالت الملائکة قوم انعم الله
علیهم فادوا شکر ربهم واذا لم یسموا قالت الملائکة للشیطان ادن یا
فاسق فکل معهم فاذا رفعت المائدة ولم یذکروا قالت الملائکة قوم انعم الله
علیهم فنسوا ربهم روایت کرده سکونی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله که هرگاه گسترانیده شود مائده فرو
میگیرند دور آنرا چهار هزار فرشته و در بعضی نسخ چهار فرشته واقع شده
پس وقتی که بگوید بنده بسم الله میگویند آن ملائکه که برکت دهد خدای تعالی
شما را در طعام شما پس میگویند بشیطان که بیرون رو ای فاسق نیست
بر ایشان باعتبار اینکه ایشان ذکر اسم اعظم حق تعالی کردند پس غالبند
سلطنتی ترا بر ایشان پس وقتی که فارغ شوند از طعام پس بگویند الحمد لله

میگویند ملائکه که گروهی اند که انعام فرمود خدای تعالی بر ایشان پس بجا
آوردند شکر پروردگار خود را و این وصف جمیلی است که ملائکه ایشان را
میکنند و اگر ایشان بسم الله نگویند میگویند ملائکه بشیطان که نزدیک
شو ای فاسق پس بخور طعام با ایشان پس وقتی که برداشته شود مائده
و ایشان ذکر خدای تعالی نکنند یعنی سپاس او نگویند میگویند ملائکه که گروهی اند
که انعام فرمود حق تعالی بر ایشان پس فراموش کردند پروردگار خود را
و این مذمتی است که ملائکه ایشان را میکنند بر کفران نعمت حق تعالی و
روایت شده در کتاب کافی بسندی موثق از داود بن فرقد عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ضمنت لمن سمی علی طعامه ان لا
یشتکی منه فقال له ابن الکوا یا امیر المؤمنین لقد اکلت البارحة طعاما
فسمیت علیه فآذانی فقال لعلک اکلت الوانا فسمیت علی بعضها و لم
تسم علی بعض قال نعم قال من ههنا اتیت یا لکع روایت کرده داود بن فرقد که
گفت حضرت ابو عبد الله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که
ضامنم من از برای کسی که بسم الله بگوید بر طعام خود این که شکوه نکند
از آن طعام و مراد آنست که طعامی که بر آن بسم الله گفته شود البته از آن

نمیکند

نمیکند و من ضامنم این چیز را و از عهده آن بر می آیم پس عرض کرد با آنحضرت
ابن کوا و آن ملعون از جمله خوارج و دشمن آنحضرت بود که یا امیر المؤمنین
بتحقیق که خوردم من شب گذشته طعامی پس بسم الله گفتم بر آن و آزار
کرد آن مرا پس فرمود حضرت که گویا اگر تو خورده چند رنگ طعام پس
بسم الله گفته بر بعضی از آنها و بسم الله نگفته بر بعضی دیگر گفت ابن کوا
بلی چنین بود فرمود حضرت که از اینجا یعنی از آن طعامی که بسم الله بر آن
نگفته بودی آزار کشیدی ای احمق و دیگر اخبار وارده درین باب بسیار است
تنبیه گفتن تسمیه بر هر لونی از طعام نزد شروع در اکل از آن اگر الوان
متعدده بر مائده باشد و ظاهر شد مستند آنچه که از اخباری که پیش مذکور
شد و ظاهر صحیحه داود بن فرقد تعدد تسمیه بود بتعدد ظروف چنانکه
دانستی و در روایت مسمع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام واقع شده
که اگر کسی قطع چیزی خوردن کند بحرف گفتن با دیگری و عود نماید بطعام تسمیه
بگوید و در صحیحه عبد الرحمن الحجاج از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
وارد شده که هرگاه حاضر شود مائده و یکی از حاضرین تسمیه بگوید کفایت است
از دیگران و احتمال میرود که سنت بگفتن یکی از حاضرین بعمل آید اما

ترتب فایده ضرور نرسانیدن طعام مشروط باشد برای هر کس بگفتن خوردن
قسمیه را بر هر لون ملکه بر هر طرف و تکرار نمودن آن برای عود بعد از قطع
چنانکه ظاهر از اخبار بود **سادس** ادای حمد و سپاس حق تعالی بعد از فراغ
از اکل و در اثنای آن و حمد بعد از فراغ از اکل در روایت سکونی مذکور شده
و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام واقع شده که هر گاه
گذاشته شود خوان بگو بسم الله و وقتی که شروع نمایی در اکل پس بگو
بسم الله علی اوله و آخره و وقتی که برداشته شود بگو الحمد لله و دیگر اخبار
در این باب بسیار است و اما تکرار حمد در اثنای طعام پس ظاهر میشود
از روایت عبید بن زراره که گفته خوردم باتفاق حضرت ابی عبد الله علیه السلام
طعامی پس شنیدم که چند مرتبه فرمود الحمد لله الذی جعلنی
اشتهیه یعنی سپاس مر خدا را که گردانید مرا چنین که اشتهای این طعام دارم
سابع خوردن طعام بدست راست در حالت اختیار و عدم مانعی
از آن در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام واقع شده که
فرمود آنحضرت که چیزی مخور بدست چپ و حال آنکه قدرت بر آن
داشته باشی که بدست راست بخوری و روایت کرده جراح مداینی که

حضرت

حضرت ابو عبد الله علیه السلام مکروه میداشت برای مرد که طعام بخورد
بدست چپ یا آب بیاشامد یا چیزی بردارد بآن و قریب باین واقع شده
در روایت سماعه از آنحضرت علیه السلام و ظاهر آنست که مراد از شرب بدست
چپ گرفتن ظرف آبخوری باشد بآن دست و کاری که باید بدست چپ
بشود مکروه نیست که واقع شود بدست راست همین استنجاست **ثامن**
ابتدا کردن صاحب طعام باکل پیش از دیگران روایت کرده ابن قداح
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه تناول
میفرمود طعام با جمعی اول کسی بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که دست
میگذاشت بطعام و آخر کسی بود که دست میکشید از طعام برای آنکه
مردم خوب چیزی بخورند و اگر چه اصحاب رضی الله تعالی عنهم ذکر کرده اند
اینحکم را برای صاحب طعام اما دور نیست که از حدیث شریف توان
استنباط نمود که بزرگی که بر سر سفره باشد که مردم چشم بر او داشته باشند
و احتشام از او نمایند باید چنین سلوک نماید **تاسع** دست کشیدن
صاحب طعام از طعام بعد از دیگران از روایت پیش ظاهر شد اینحکم
و در روایت علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی علیه السلام وارد شده

که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه وارد میشد بضیافت او مهمان از چیزی میل
میفرمود باتفاق او و دست مبارک را میکشید از خوان تا اینکه دست
میکشید مهمان **عاشر** ابتدا کردن صاحب طعام بشستن دست پیش از
طعام و بعد از و کسی که بر جانب راست او باشد و همچنین تا دوره باتمام رسد
و ابتدا نمودن کسی که بیسار او باشد و همچنین تا آخر هر صاحب طعام بشوید
بعد از طعام وارد شده این در روایتی و در روایت دیگر از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام واقع شده که در شستن بعد از طعام ابتدا کند کسی که بر یمین در نشسته
باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده و ظاهر آنست که مراد در بیت که نزد در
بجا از آن واقع شود و آنرا بمنزله اقسام حساب کند که دو بدوری نما
داشته باشد و یمین و یسار آنرا اعتبار کند و معلل شده است در خبر
ابتدا کردن صاحب طعام بغسل دادن اول برفع احتشام یعنی شرم و خجلت از
مردم و شستن او بعد از همه در آخر باینکه اولی است بصبر کردن بر بوی طعام
و چربی و اثر آن **حادی عشر** جمع کردن غساله دستها در ظرف واحد در روایت
عمرو بن ثابت از حضرت ابی عبدالله علیه السلام واقع شده که فرمود آنحضرت
که بشوید دستها را در ظرف واحد که این سبب نیکوئی اخلاق شما میشود

و در روایت یونس از حضرت ابی الحسن علیه السلام وارد شده که یکی از اهل
مجلس که دست شستن خواست غلام که طشت را برداشت پس فرمود باو
آنحضرت علیه السلام که بگذار آنرا و بشوید دستهای خود را در آنجا **ثانی عشر**
بر پشت خوابیدن بعد از طعام و انداختن پای راست بر بالای پای چپ
روایت کرده است احمد بن محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابو الحسن رضا
علیه السلام که هر گاه چیزی خوردی پس بخواب بر پشت و بگذار پای راست
خود را بر پای چپ **ثالث عشر** مکروه است تکیه کردن در وقت اکل و
همچنین مربع نشستن و برو در افتادن وارد شده در اخبار که رسول الله
صلی الله علیه و آله هرگز تکیه کرده چیزی میل نفرموده از روزی که مبعوث
شد تا روزی که رحلت نمود و چیزی میل میفرمود مثل چیزی خوردن عبد
و می‌نشست نشستن عبد بجهت فروتنی نمودن برای حق تعالی و روایت
نموده حسن صیقل که شنیدم از حضرت ابا عبدالله علیه السلام که میفرمود گذشت
روزی زنی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت چیزی میل میفرمود
و نشسته بود بر روی زمین پس عرض کرد آن زن بحضرت که چیزی میل
میفرمائی مثل بنده و می‌نشینی نشستن بنده پس فرمود حضرت که من بنده‌ام

وکدام بنده زیاد است نیکی او از من پس عرض کرد آن زن که لقمه از طعام
خود بمن عنایت فرمایید داد باو حضرت لقمه پس گفت او که نه والله غیر آن لقمه
مگر آن لقمه را که در دهن مبارک است پس بیرون آورد حضرت لقمه را از دهن
مبارک خود و داد بآن زن و خورد آن زن و فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که پس بیمار نشد آن زن بعد از آن تا وقتی که رفت از دنیا و
در روایت آمده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام دست مبارک خود را
بر زمین گذاشته بود در وقت اکل و بعد از آنکه مکرر عباد بصری گفت
با نحضرت که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده از این فرمود آنحضرت
که نه والله نهی نفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله از این هرگز و ممکن است
که مراد این باشد که تکیه کردن بر دست در وقت اکل قصوری ندارد و
حضرت از آن نهی نفرموده بلکه اجداد آنحضرت صلی الله علیه و آله مکروه
میداشت تکیه کردن بر چیزی و امثال آن بود و احتمال میرود که مراد این
باشد که نهی حضرت نهی تحریم نبود بلکه از باب کراهت بود و اینکه من کردم
برای بیان جواز آن بود و در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام نهی فرموده از مربع نشستن در وقت

اکل

اکل و فرمود که این جلسه ایست که دشمن میدارد آنرا و صاحب آنرا خدای
عز و جل و در روایت سماعه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نهی از دو
در افتادن در وقت اکل وارد شده است **الثانی** مکروه است ممتلی
ساختن معده از ماکول و اگر منجر بضرر باشد حرام خواهد بود روایت شده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پر نمیکند ابن آدم هیچ ظرفی را بدتر از بطن
خود و واقع شده که بگرداند ثلث بطن را از برای طعام و ثلث آنرا برای شراب
و ثلثی را خالی گذارد از برای نفس و در روایت ابی الجارود از حضرت ابی
جعفر محمد باقر علیه السلام وارد شده که نیست چیزی ابغض بسوی خدای عز
و جل از شکم مملو و در روایت ابو عبیده از آنحضرت علیه السلام وارد شده
که وقتی که سیر شد شکم طغیان میکند و در روایت ابی بصیر از حضرت
صادق علیه السلام مذکور است که نزدیکترین حالتی که میباشد بنده را
بسوی خدای عز و جل وقتی است که سبک باشد بطن او و ابغض احوال او
بسوی خدای عز و جل وقتی است که ممتلی باشد بطن او و عبد الله سنان از
آنحضرت علیه السلام روایت کرده که اکل بر شبع و سیری مورث برص است
و هم از آنحضرت مرویست که هر گوشتی از تخمه و فساد غذا حادث میشود

مکروهست که آن وارد میشود وارد شده و دیگر اخبار وارده درین باب
بسیار است و در روایت معتبر از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود رسول الله
صلی الله علیه و آله که ایمان نیاورده بمن کسی که شب بروز آورد سیر و همسایه
او گرسنه باشد و مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که حضرت یعقوب
علیه السلام چون رفت از او فرزند دومش ابن یامین ندا کرد که ای پروردگار من
آیا رحم نمیفرمایی بر من بردی هر دو چشم مرا و بردی دو پسر مرا پس وحی فرستاد
خدای تبارک و تعالی باو که اگر میرانیده باشم دو پسرت را هر آینه
زنده میکردم ایشانرا برای تو تا اینکه جمع نمایم میانه تو و میانه ایشان و
لیکن تو بیاد بیاور گوسفندی را که کشتی و بریان ساختی و خوردی
و فلان در همسایگی تو روزه دار بود و ندادی باو چیزی از آنرا پس بعد
ازین ندا میکرد منادی حضرت یعقوب علیه السلام هر وقت چاشت از منزل
او تا یک فرسخ که آگاه شوید هر که چاشت خواهد پس بیاید نزد یعقوب علیه السلام
و در وقت شام ندا میکرد که آگاه شوید هر که شام خواهد پس بیاید نزد
یعقوب علیه السلام الثالث مکروهست چیزی خوردن بدست چپ [illegible]
مانعی از اکل بیمین و اخبار داله برین جهت مذکور شد الرابع باکی نیست

باکل

باکل در وقت مشی و در راه رفتن و در اخبار آمده که گاه بود که رسول الله
صلی الله علیه و آله چنین میکرد اما در روایت عبدالله بن سنان واقع شده
که حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود که چیزی مخور در حالتی که راه روی
مگر اینکه مضطر باین شوی الخامس سنت است اجابت دعوت مسلم و
اخبار بسیار درین باب وارد است و وارد شده که از حقوق واجبه از برای
مؤمن است اجابت کردن تو دعوت او را و در روایت جابر از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام مذکور است که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که وصیت
مینمایم من حاضر از امت خود و غایب را باجابت کردن دعوت مسلم و اگر
چه بر پنج میل باشد پس بدرستی که این از دین است و هر میلی چهار هزار
ذراعست که دو هزار گز باشد و این ثلث فرسخ است و پنج میل یک فرسخ و دو ثلث
فرسخ میشود و در حسنه کالصحیحه هشام بن سالم مذکور است که فرمود حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که وقتی که وارد شود بر تو برادر ایمانی تو پس بیاور برای او آنچه
حاضر باشد نزد تو و اگر دعوت نمایی او را پس تکلف کن از برای او السادس
از فضائل طعامست بسیار بودن دستها بر آن فرموده است حضرت صادق
علیه السلام در روایت سکونی که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که طعام هرگاه

جامع چهار خصلت باشد بن تحقیق که تمامست آن از مر حلال باشد و بسیار
باشد دستها بران و تسمیه گفته شود در اول آن و حمد و سپاس حق تعالی
بجا آورده شود در آخر آن **السابع** سنتست ولیمه از برای عروسی و عقیقه
مولود و ختنه کردن پسر و باز گشتن از سفر و هر ایشان در روایت که نیز
از حضرت صادق علیه السلام که ذکر فرموده قول مطاع رسول الله صلی الله
علیه و آله مذکور است و متفرق در اخبار بسیار مذکور است و ولیمه
از برای بنای خانه نیز روایت شده و وارد شده که در طعام عروس رایحه
جنت هست و اینست که بوی که از آن استشمام میشود در طعامهای دیگر
بهشت هر چند سعی نمایند در پاکیزگی و خوب پختن آنها **الثامن** سنتست
اکرام مهمان روایت نموده اند از اسحق بن عبد العزیز و جمیل بن دراج و زرارة
بن اعین از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که از جمله چیزهایی که تعلیم
فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام این بود که فرمود
یا فاطمه هر که ایمان بخدا و بروز آخرت داشته باشد پس باید که اکرام
نماید مهمان خود را و زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که
از جمله چیزهایی که رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام تعلیم

فرمود

فرموده این بود و دیگر اخبار در این باب وارد است و روایت شده که
مردی که وارد بلده شود پس او مهمان آنهایست که در آن بلده باشند از
برادران او و اهل دین او تا اینکه برود از آن بلده **التاسع** مکروهست ترک
تناول طعام در شب روایت شده بسندی حسن کالصحیح از هشام بن
الحکم که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که اول خراب بدن ترک عشاست
بفتح عین مهمله و مد الف یعنی طعام شب نه بالغداء بفتح غین منقوطه
و دال مهمله و الف ممدوده یعنی طعام چاشت و چون ترک عشا سبب وهن
و ضعف بدن میشود و منجر میشود با آزارها و المها با این اعتبار از اول
خراب بدن فرموده است و در روایت محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که وامگذارید عشا را
پس بدرستی که ترک عشا سبب خراب بدنست و مرویست از حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلام که در جسد عرقی هست که نام آن عشاست پس
هر گاه ترک نماید مرد عشا را همیشه نفرین میکند بر او این عرق تا اینکه
صبح کند میگوید که گرسنه دارد ترا خدای تعالی چنانکه گرسنه داشتی مرا
و تشنه دارد ترا خدای تعالی چنانکه تشنه داشتی مرا پس واگذارد لهذا

از شام عشا را اگرچه ملقمه یا اندک نانی باشد ترک ننمایید و خبر دیگر
درین باب وارد است و در خصوص مشایخ و مردم مسن تاکید بیشتر آمده
و روایت کرده اسمعیل بن عبدالخالق که شکوه کردم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام
از دردها و تخمه و فساد معده پس فرمود که چاشت کن و شام بخور و مابین
اینها چیزی پس بدرستی که در آن اکل مابین است فساد بدن **عاشر** سنت است
ابتدا نمودن در اکل بنمک و ختم کردن بآن روایت شده بسندی حسن کالصحیح
از هشام بن سالم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام که یا علی افتتاح کن طعام خود را بنمک
و ختم کن آنرا بنمک پس بدرستی که کسی که چنین کند عافیت داده میشود از
هفتاد و دو نوع از انواع بلا که از آنجمله است جنون و جذام و برص و چنین
مضمون در موثقه زراره از آنحضرت علیه السلام مذکور است و آخر آن
چنین است پس بدرستی که کسی که چنین کند دفع میکند حق تعالی از او هفتاد
نوع از انواع بلا که سهل ترین آنها جذام است و روایت کرده یعقوب بن
شعیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که بدرستی که رسول الله صلی الله
علیه و آله را عقرب گزید پس انداخت آنرا حضرت و فرمود که لعنت کند ترا خدا

پس سالم نماند از تو مؤمنی و نه کافری پس طلبید آنحضرت نمکی و گذاشت
آنرا بر موضع گزیدن پس فشرد آنرا با بهام مبارک خود تا اینکه گداخته شد
آن نمک بعد از آن فرمود که اگر میدانستند مردم آنچه در نمکست یعنی
از منافع و خواص محتاج نمیشدند با وجود آن بتریاق و دیگر اخبار درین
باب بسیار است **الحادی عشر** سنت است برچیدن و خوردن آنچه بریزد
از خوان روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلام که بخورید آنچه را بریزد از خوان پس بدرستی که
آن شفاست از هر دردی باذن خدای عز و جل برای کسی که طلب شفا نماید
بآن و دیگر اخبار درین باب بسیار است و وارد شده که این برطرف میکند
فقر را و بسیار میکند فرزند را و نفع آن برای خصوص درد تهیگاه نیز
روایت شده است و مرویست که اگر کسی در صحرا چیزی بخورد و گذارد
آنچه را میریزد برای طیور و سباع **الثانی عشر** سنت است خلال کردن
دندانها روایت شده بسندی حسن کالصحیح از هشام بن سالم از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که نازل شد جبرئیل
علیه السلام بر من بخلال و در روایت ابی جمیله از آنحضرت علیه السلام واقع شده

که نازل شد جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسواک و خلال
و حجامت و مراد اینست که این احکام بوحی جناب حق تعالی برسالت حضرت
جبرئیل علیه السلام برسول الله صلی الله علیه و آله رسید پس اهتمام باینها
باید داشت و در کتب اخبار وارد شده که خلال کردن باعث خوشبوئی دهن
و اصلاح پای دندانها و جلب روزی و برطرف شدن غم میشود و نهی واقع
شده از خلال نمودن بچوب انار و مورد و نی و ریحان و برگ خرما و روایت شده
که خلال کردن بچوب انار و مورد و نی بحرکت عرق آکله میکند و روایت شده
که کسی که خلال بچوب نی کند برآورده نمیشود حاجت او شش روز و وارد
شده که خلال نمودن بچوب ریحان و شاخ درخت انار بحرکت عرق جذام
میکند و روایت کرده ابن سنان که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که آنچه
در پای دندانها باشد یعنی از بقیه غذا پس بخور آنرا و فرو بر آنرا و آنچه مابین
دندانها باشد پس بینداز آنرا **باب** آشامیدن آب پس در حسنه
کالصحیحه حلبی و روایت معلی بن خنیس واقع شده که فرمود حضرت ابو عبدالله
علیه السلام که شرب آب به سه نفس افضل است از شرب بیک نفس و در روایت
دیگر از آنحضرت علیه السلام واقع شده که اگر آنکسی که آب تو میدهد بنده باشد

پس بیاشام

پس بیاشام به سه نفس و اگر آزاد باشد پس بیاشام بیک نفس و در روایت شده
بسندی حسن کالصحیح از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت بودم من در خدمت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که آمد عبدالملک قمی بخدمت آنحضرت پس گفت
بحضرت که اصلحک الله بیاشام من آب را و حال آنکه ایستاده باشم پس فرمود
باو حضرت که اگر خواهی گفت بیاشام آب بیک نفس تا آنکه سیر آب شوم
فرمود حضرت که اگر خواهی گفت یا سجده کنم من و دستهای من در میان آب
من باشد فرمود حضرت که اگر خواهی بعد از آن فرمود حضرت که بدرستی
که من بخدا سوگند از این و شبه این نمیترسم بر شما یعنی این امور از جمله آداب
و سنن است و حق تعالی مؤاخذه شما را باین امور نمیفرماید و باید که اهتمام
شما در استحکام اصول دین و اتیان بواجبات و ترک محرمات باشد و از این
سخن و از اسلوب کلام ظاهر میشود که جوابهای حضرت از باب تجویز و رخصت
باشد پس منافاتی با سابق ندارد که شرب آب به سه نفس افضل است و از این
حدیث شریف و بعضی اخبار دیگر ظاهر میشود که آشامیدن آب ایستاده
قصوری ندارد بلکه بهتر است و در روایت جراح مداینی از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام واقع شده که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که نیاشا

مرد آب فعال اینکه او ایستاده باشد اما در بعضی روایات تفصیل
واقع شده است که در روز شرب آب ایستاده بهتر است و باعث قوت و صحت
بدن است و در شب ایستاده خوب نیست و مورث ماده اصفر است و این
تفصیل جمع میان اخبار میشود و منافاتی نمیماند و مرویست از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام که هرگاه بیاشامد احدی از شما آب پس بگوید بسم الله پس قطع
نماید و بگوید الحمد لله و همچنین تا سه مرتبه تسبیح میکند برای او آن آب ما
دام که در بطن اوست و وارد شده که از بخش دسته کوزه نباید آب آشامید که
آن جای نشستن شیطانست و روایت کرده داود رقی که بودم من در خدمت
حضرت ابی عبدالله علیه السلام که طلب نمود آب پس چون آشامید آنرا دیدم
آنحضرت را که گریست و فرو ریخت چشمهای مبارکش قطرات اشک را
و فرمود که ای داود لعنت کند خدای تعالی قاتل حسین را پس نیست بنده
که بیاشامد آب و یاد آورد حسین صلوات الله علیه و اهل بیت او را و لعن
کند قاتل او را مگر اینکه مینویسد خدای عز و جل برای او صد هزار حسنه
و محو میکند از او صد هزار سیئه و بلند میکرداند برای او صد هزار درجه
و گویا که آزاد نموده صد هزار بنده را و محشور میکرداند او را خدای عز و جل

روز قیامت با اطمینان خاطر با فرح و سرور دل و در روایات آمده که
سید آشامیدنیها در دنیا و آخرت آبست و عبدالرحمن الحجاج روایت نموده که
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که اول چیزی که سؤال میفرمایند خدای
جل ذکره بنده را اینست که میفرماید با او که آیا سیراب نکردم ترا از آب شیرین
و مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود بسیار میآشامم آب را
پس بدرستی که از ماده مرضیست و احمد بن عمر حلبی روایت کرده که وصیت میفرمود
آنحضرت علیه السلام مردی را پس فرمود با او که کم کن آشامیدن آب را پس بدرستی که
شرب آب مدد میکند هر کوفتی را و اجتناب کن از دوا مادام که متحمل کوفته
میتواند شد بدن تو و روایت شده که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که
آب زمزم بهترین آبیست که بر روی زمین است و روایت شده که فرمود آنحضرت
علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که آب زمزم دواست
از هر چیزی که آشامیده شود از برای آن و روایت کرده اسمعیل بن جابر
که شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود آب زمزم شفاست
از هر کوفتی و گمان دارم که آنحضرت گفت با ما کان یعنی حال کوفتی که بود
باشد آن کوفت از هر نوع کوفتی که باشد با آنکه بوده باشد آن آب هر قدری

که باشد و بهر وضعی که باشد و در بعضی نسخ بجای ما کان من کان است و
بنابرین معنی آن خواهد بود که آن شخصی که شفا بخواهد هر که باشد و در بعضی
روایات واقع شده که آب زمزم نافع است برای هر چیزی که آشامیده میشود
برای آن و بنابرین روایت آشامیدن آن بقصد هر مطلبی نافع خواهد بود در
رواشدن آن مطلب و دیگر اخبار در فضل آب زمزم بسیار است روایت کرده
مصادم که بیمار بود مردی از برادران ما در مکه تا اینکه افتاد بحال مرگ پس
رسیدم من بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام در عرض راه پس فرمود
که ای مصادم فلان یعنی آن مرد بیمار در چه کار است گفتم گذاشتم او را بحال
مرگ گرداننده شوم فدای تو پس فرمود که اگر من بجای شما بودم میدادم
باو از آب ناودان یعنی ناودان خانه مبارکه پس طلب کردیم ما آب ناودان را
از هر کس پس نیافتیم آنرا و در آن حال بودیم ما که بلند شد ابری با رعد و برق
و باران بارید پس آمدم من نزد یکی از مردی که در مسجد بود و دادم باو
درهمی و گرفتم قدح او را و در میان آن کردم قدری از آب ناودان پس
آوردم آنرا برای آن بیمار تا اینکه آشامید آنرا و نرفتم از پیش او تا اینکه
آشامید قدری سویق و صحت یافت و سویق چیزیست [illegible]

و عبارت از سفوف یکی از حبوبات برشته کرده است و آن غذای شایعی
بوده در آن عهد که گاهی خشک و گاهی مخلوط با آب یا روغن میخوردند و
در روایت ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که بیاشامید از آب باران پس بدرستی که آن پاک میگرداند بدن را
و دفع میکند کوفتها را و در فضیلت آب فرات و استشفای بان اخبار وارد
شده است و وارد شده که دو ناودان از بهشت میریزد در آن و در هر شب
ملکی نازل میشود از آسمان و با او هست سه مثقال از مشک بهشت پس
میریزد در آن و نیست نهری در مشرق ارض و نه در مغرب آن که عظیم تر باشد
برکت آن از فرات و اگر کام طفل را با آب آن بردارند شیعه میشود آن طفل
و در روایت شده که دو نهر مؤمن هست و دو نهر کافر اما دو نهر مؤمن پس
فرات و نیل مصر است و اما دو نهر کافر پس دجله و نهر بلخ است و مکروه است
استشفا نمودن بچشمهای گرم که در کوهها میباشد و بوی کبریت میکند
پس در روایت مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مذکور است
که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرموده از استشفای بانها معلل باینکه از
فوح جهنم است یعنی گرمی آنها از شدت حرارت جهنم است و ظاهر آنست که

در واقع از جهنم اثری با اینها رسد و اجتناب امیر ونکه از باب تشبیه و تمثیل باشد
با اعتبار بدی و ناخوشی اینها و روایت کرده عبدالله بن سنان از آنحضرت
علیه السلم که حضرت نوح علیه السلم در ایام طوفان طلب فرمود اینها را تمام
پس اجابت دعوت آنحضرت نمودند مگر آب کبریت و آب تلخ پس لعنت کرد حضرت
نوح اینها را و دیگر درین باب اخبار هست و روایت شده از طلحة بن زید از
حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود امیر المؤمنین علیه السلم که اول چیزی
که ابتدا میشود بان در آخرت یعنی در اجر و ثواب آن ابتدا میشود صدقه آبست
و روایت شده بسندی حسن کالصحیح از معویة بن عمار از آنحضرت علیه السلم
که هر که سقی آب نماید در موضعی که آب یافت شود در آن آب مثل کسیست که آزاد
نماید بنده را و هر که سقی آب نماید در موضعی که آب یافت نشود در آنجا آب مثل
کسیست که احیا نماید نفسی را و هر که احیا نماید نفسی را پس گویا که احیا نموده
مردم را تمام و روایت کرده ضریس بن عبدالملک از حضرت ابی جعفر علیه السلم
که فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی دوست میدارد خنک کردن جگر
تشنه را و هر که سیراب کند جگر تشنه را از چارپا یا غیر آن سایه می اندازد
بر او خدای تعالی در روزی که نیست سایه مگر سایه او یعنی سایه عرش مجید

فصل خامس در ذکر فضیلت بعضی از مطعومات و حبوبات و میوها
و سبزیها بدانکه اخبار صدق آثار از اهل ذکر علیهم السلم درین باب بسیار روایت
شده است و بعضی از آنها را نقل میکنیم ما از کتاب کافی روایت کرده و بسندی
صحیح از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که بنا گذاشته شده است بدن بر نان گندم
یعنی نان و شیر و روایت که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که خداوندا برکت ده ما را
در خبز و جدا مگردان میان ما و میان نان پس اگر نبودی خبز نماز نمیکردیم
ما و روزه نمیداشتیم و ادای فرایض پروردگار خود عز و جل نمیکردیم یعنی قادر
بر ایشان یا بر عبادات نبودیم زیرا که ناچار است جسد انسانی را از غذا و
اصلح و انسب اغذیه برای آن خبز است چنانکه ظاهر میشود از ناتوانی بدن
و ضعف قوی نزد ترک خوردن آن و از حدوث قحط و غلا و فزع نفوس
و اضطراب اینها در وقت کمیابی آن و روایت کرده مسعدة بن صدقه از حضرت
ابی عبدالله علیه السلم که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که گرامی دارید خبز را
پس بدرستی که کار میکند در آن آنچه میان عرش است تا زمین و آنچه در زمین است
از بسیاری از خلق پروردگار و این اشاره است بآنچه دخیل و درکار است در
یافت شدن خبز از گردش آفتاب و سیاره و تبدیل لیل و نهار که بحرکت یومیه

خبز

سریعه افلاک مکوکبه میشود وان تابع حرکت فلک اعظم ومحدد
الجهات است از مشرق بمغرب وان تغیر فصول وانقلاب ازمنه کرما عتبار انتقال
افتاب از برجی ببرجی واقع میشود وان بسبب حرکت خاصه فلک شمس میشود از
مغرب بمشرق واز برخواستن بخارها وحادث شدن ابرها وباریدن برفها
ونازل شدن بارانها ووزیدن بادها وشیار نمودن اراضی وافشاندن تخم
در صحاری ودرویدن سبزه وبیدا شدن خوشه وبستن حبه ودرو
کردن زرع وخالص ساختن دانه وبیختن آب وگردش اسیا وافروختن اتش
برنور وگرم شدن خاک وهوای تنور وانچه موقوف علیه این امورات
از اشیائی که زبان از شمار وقصد ان قاصر وبرهر صاحب بصیرتی روشن
وظاهر است بعد از ان فرمود انحضرت صلی الله علیه وآله یاران که
بد ورا او بودند که ایا خبر بدهم شما را یعنی ایا میخواهید که ذکر نمایم برای شما
چیزی متعلق بانچه گفتم شما از حکم اکرام خبز گفتند ایشان بلی یا رسول
الله فدای تو باد پدران ومادران ما فرمود که بدرستی که بود پیغمبری
میان انها که بودند پیش از شما که گفته میشد نام او دانیال واو عطا کرد
بصاحب معبری یعنی انچیزی که عبور میکنند بان از اب قرص نانی تا انکه

بکذراند

بکذراند اورا از اب پس انداخت انصاحب معبر قرص نانرا وگفت چه
میکنم من نان را این نان پیش ما کاه هست که مالیده میشود در زیر پاها
پس چون دید دانیال اینحرکت را از انمرد برداشت دست خودرا بجانب
اسمان پس گفت بار خدایا گرامی کن نان را پس بتحقیق که دیدی ای پروردگار
انچه کرد این بنده وانچه گفت فرمود حضرت که پس وحی فرستاد خدای عز
وجل باسمان که حبس کن باران را ووحی فرستاد بزمین که باش کوفته ودرهم
بسته مثل سفال یعنی مسامات خودرا که راه روییدن گیاهست درهم
اورده واو وخشک وبرشته باش مثل سفال تا سبزه وزرع از تو نروید فرمود
که پس بنا رسید باران بر ایشان تا اینکه رسید کار ایشان بجائی که میخوردند
بعضی از ان قوم بعضی را پس چون رسید امر ایشان باینحدی که اراده کرده بود
خدای عز وجل از ان تنگی وقحطی گفت زنی بزنی بکرداند برای ایشان بود
دو فرزند که ای فلانه بیا تا بخوریم من وتو امروز فرزند مرا پس چون گرسنه
شویم فردا بخوریم فرزند ترا گفت ان زن که خوبست پس خوردند ان دو زن
طفل ان زن را پس چون گرسنه شدند بعد از ان طلب کرد ان زن ان زن
زن دیگر فرزندش را که بخورند از ابا و امتناع نمود ان زن پس گفت باو که

محاکمه کن میان من و میان تو پیغمبر خدای پس مخاصمه رفتند نزد دانیال
پس گفت با ایشان دانیال که رسیده است امر با آنچه مشاهده میکنم یعنی کار
بانجا رسیده که مردم اطفال خود را میخورند گفتند آن دو زن که بلی یا
نبی الله واشتد ازینجهت کار فرمود که پس برداشت دانیال دست خود را
بسوی آسمان پس گفت بارخدایا انعام کن بما بفضل خود و مزید بخشایش
خود و معاف ساز اطفال را و کمی را که در و باشد خیر بجاه صاحب مصر
و اعراض نمودن و کفران و در زیدن او مر نعمت تو را فرمود که پس امر فرمود خدای
تبارک و تعالی با آسمان که باران ببارد بر زمین و امر فرمود زمین را که برویاند
برای خلق من آنچه را فوت شده بود از ایشان از خیر تو یعنی آنچه زایل شده
بود از ایشان از حبوب و اثمار و بقول باز برویاند آنها را برای ایشان پس بسبب
که من ترحم نمودم بر ایشان بسبب طفل صغیر و روایت شده بسندی حسن
بلکه صحیح از ابان بن تغلب که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که گذاشته
نمیشود یعنی نباید گذاشت قرص نان را در زیر کاسه و مروی است که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که اکرام نمایید خبز را گفته شد که یا رسول الله چیست
اکرام آن فرمود که وقتی که گذاشته شود انتظار میبرید آن چیز دیگر را

یعنی تناول کنید از آن و انتظار نانخورش مکشید و فرمود آنحضرت صلی
الله علیه و آله که از کرامت خبز است اینکه راه رفته نشود یعنی بر بالای
آن راه نروند و بریده نشود یعنی قطع آن بکارد نکنند و روایت شده بسندی
صحیح از یعقوب بن یقطین که فرمود حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که کوچک کنید قرصهای نان خود را به
درستی که با هر قرصی برکتی هست یعنی کوچک کنید قرص نان را تا عدد
قرصها زیاد شود و موجب مزید برکت شود و گفت یعقوب بن یقطین
که دیدم آنحضرت را علیه السلام که میشکست قرص نان را از فوق و روایت
شده که امیر المؤمنین علیه السلام اگر نانخورش نمیداشت قطع نمیفرمود نان را
بکارد و شاید که حکمت این آن باشد که بسبب قطع بکارد فی الجمله پاکیزگی
و تکلفی پیدا کند نان که کار نانخورش آید از آن چنانکه در خبر دیگر وارد
شده که ادنای نانخورشها بریدن نانست بکارد و اما با وجود نانخورش
قطع آن بکارد که طریقه عجم بود روایت شده که خوب نیست و روایت کرده
یونس از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که فرمود که فضل نان جو بر نان
گندم مثل فضل ما بر سایر ناس است و نبود پیغمبری مگر اینکه دعا کرد

برای خورنده جو و طلب برکت نمود برای او و داخل نشود آن در جوف مگر
اینکه بیرون میکند هر کوفتی را که در آنجا باشد و نان قوت پیغمبران و طعام نیکو
کاران است و ابا فرموده حق تعالی اینکه بگرداند قوت پیغمبران خود را چیزی
مگر جو و باز روایت نموده یونس از آنحضرت علیه السلام که فرمود داخل نشود
در جوف کسی که کوفت سل داشته باشد چیزی که انفع باشد برای او از نان
برنج و نفع نان برنج برای معده و دادن آن بمبطون بهتر میرویست و روایت شده
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام اشبه مردم بود در
خورش برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود خورش نان و سرکه و زیت
و اطعام میکرد مردم را نان و گوشت و روایت کرده سکونی از آنحضرت علیه السلام
که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که بی نانخورش نیستند اهل خانه که نانخورش خود
کنند خل یعنی سرکه و زیت را و این نانخورش پیغمبرانست یعنی سرکه و زیت نانخورش
خوبیست و اهل خانه که اینرا نانخورش خود کنند خالی از نانخورش نیستند
یا اینکه چیزهای بسیار از آنها ساخته میتواند شد از آش و طعام و ترشیها
پس اینها که باشد در خانه اهل آنخانه نانخورش متعدده پیدا رند یا اینکه
برکتی حق تعالی باینها داده است که در خانه که باشند همه چیز بهم میرسد

در آنخانه و اینکه گفتیم بنابر آنست که لفظ ما افقر باشد بتقدیم قاف و
تاخیر فا چنانکه ضبط نموده اند لفظ حدیث نبوی را صلی الله علیه و آله
که فرموده ما افقر بیت فیه خل و احتمال میرود که لفظ این حدیث شریف
ما افقر باشد بتقدیم فا و تاخیر قاف یعنی پریشان نیستند اهل خانه
که نانخورش خود کنند سرکه و زیت را و باز معنی کلام نزدیک باینها چنانچه
که مذکور شد و روایت کرده علی بن ابی حمزه که شنیدم از آنحضرت علیه السلام
که میفرمود خالی از نانخورش نیست خانه که در آن باشد سرکه و بتحقیق
که فرموده اینرا رسول الله صلی الله علیه و آله و احتمالاتی که در حدیث
سابق مذکور شد در معنی این حدیث شریف نیز میرود و روایت کرده
سکونی از آنحضرت علیه السلام که فرموده دوست ترین نانخورشها نزد رسول
الله صلی الله علیه و آله سرکه بود و سرو بیت که سرکه قوی میگرداند ذهن را
و زیاد میکند عقل را و زایل میکند صفرا را و احیا میکند قلب را و میکشد
جانورها و کرمهای شکم را و روایت کرده ابرهیم بن عبد الحمید از حضرت
ابی الحسن علیه السلام که فرمود که بود از جمله چیزهائی که وصیت نمود بآن
آدم علیه السلام بفرزند خود شیث هبة الله اینکه بخور زیتون پس بدرستی که آن

زیتون

از شجرهٔ مبارکه است و ابن قداح از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بخورید زیت را و تدهین بآن کنید پس بدرستی
که آن شجرهٔ مبارکه است و روایت شده نیز بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم
که فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که خوش میآمد رسول الله صلی الله
علیه و آله را از عسل و روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که
شفا نمیجویند مردم بچیزی مثل عسل و روایت شده از حضرت ابی الحسن علیه السلام
که شفا نمیجوید بیمار بچیزی مثل عسل و روایت کرده محمد بن مسلم که فرمود حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که لیسیدن عسل
شفاست از هر کوفتی فرموده است خدای عز و جل يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا
شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ یعنی بیرون می آید از بطون آن
مگسها و بنابر اینکه بعضی گفته اند که مگس گلها را میخورد و در شکم آن مستحیل
بعسل میشود بطون بمعنی شکمها خواهد بود و بنابر اینکه بعضی دیگر گفته اند
که مگس اخذ میکند بدهن خود اجزای صغار متفرقه شیرین نرم را از برگها
و گلها و شکوفها و جمع میکند آنها را در خانه خود برای ذخیرهٔ زمستان و عسل
آنست پس بطون بمعنی دهنها خواهد بود چون دهان داخل بواطن است

شرابی یعنی چیزی که آشامیده میشود که عبارت از عسل باشد که مختلف است
رنگهای آن از سفید و سبز و سرخ و زرد و سیاه و این اختلاف یا بسبب
اختلاف مگسها و امزجهٔ آنهاست یا بسبب اختلاف برگها و گلهاست
که عسل را از آنها اخذ میکند یا باعتبار اختلاف زمانها و فصلهاست
که عسل در آنها بهم میرسد در آن شراب هست شفائی از برای مردم یا بنفسه
چنانکه شرب آن بتنهائی در امراض بلغمیه بارده نفع میدهد یا بانضمام
بغیر و مخلوط شدن با ادویه دیگر چنانکه در اکثر امراض چه در بسیاری
از تراکیب و معاجین عسل داخل میباشد و تنکیر لفظ شفا یا از برای
تبعیض است یعنی یکنوع شفائی و فی الجمله نفعی از برای مردم در آن هست
یا از برای تعظیم است یعنی شفای عظیم عامی چنانکه دانستی که اکثر امراض
و اوجاع را سود میدهد هر چند با انضمام بغیر باشد و تفسیر ثانی با
احادیث شریف موافق تر است و بعضی ضمیر مجرور در فیه را راجع بقرآن مجید
کرده اند یعنی در قرآن مجید هست شفا از برای مردم و ظاهر است که
شفا از جمیع امراض ظاهره و باطنه و جسمانیه و نفسانیه در قرآن مجید است
و از برکت تلاوت آن و از تدبر در الفاظ و تفکر در معانی و تامل در دقایق

ظاهره الاعجاز از آن حاصل میشود و بعضی را جمع بذکر احوال النحل و بیان طعام
باو کرده اند که شفا میدهد نفس را از مرض جهل و نادانی که بدترین بلاهاست
و میرساند او را بمراتب زندگانی ابدی بحق شناختن و معرفت حضرت
باری و علم بحکم و مصالح متقنه محکمه او جل شانه و بهتر برهانها ابعدیه
شریفه مؤید تفسیر اولست والله تعالی یعلم و فرمود آنحضرت علیه السلام که
لیسیدن عسل با قرائت قرآن و خوابیدن که دفع میکند از بلغم را و زایل میکند
آنرا و ظاهر امراد این باشد که هر یک از اینها اینکار میکند و روایت کرده
یحیی بن بشیر نبال که فرمود حضرت ابوعبدالله علیه السلام بپدرم که ای بشیر
بچه چیز دوا میکنید بیماران خود را گفت با این دوا و بدین تلخ پس فرمود حضرت
که نه وقتی که بیمار شود یکی از شما پس بگیر شکر سفید را پس بکوب آنرا
و بریز بر آن آب سرد و بده این را باو پس بدرستی که آن کسی که کرداند دولت
شفا را در تلخی قادر است که بگرداند آنرا در شیرینی و در بعضی اخبار در مدح
شکر و نفع آن برای دردها و گوشها وارد شده است و روایت شده که اول
کسی که اخذ نمود شکر عود حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود و آنرا
سلیمانیه نیز میگفته اند و مروتست که اگر صدی هزار درهم داشته باشند

دیگران

شکر

و غیر آن چیزی نداشته باشد پس بدهد آنرا بقیمت شکر مصرف نیست
و خوردن دو شکره در وقت خوابیدن صحیح وارد شده است و شکر طبرزد ظاهرا
چیزی بود که از شکر میساختند از قبیل شکر پنیر و روایت کرده عبدالله
بن سلیمان که سؤال کردم حضرت ابا جعفر علیه السلام را از جبن یعنی پنیر
پس فرمود که بتحقیق که سؤال کردی مرا از طعامی که خوش میآید مرا از آن
پس داد غلام درهمی و فرمود که ای غلام بخر از برای ما پنیر و طلب فرمود
چاشت پس چاشت کردیم ما در خدمت آنحضرت و آوردند پنیر را پس
تناول فرمود حضرت و خوردیم ما پس چون فارغ شدیم از چاشت
گفتم من که چه میفرمائی در باب پنیر فرمود که آیا ندیدی مرا که خوردم
آنرا گفتم بلی ولیکن دوست میدارم که بشنوم حکم آنرا از شما پس فرمود
که خبر دهم ترا از پنیر و غیر آن هرچه بوده باشد در آن حلال و حرام یعنی
بعضی آنرا حلال و بعضی حرام داشته باشد و شبهه باشد حال آن پس
آن برای تو حلالست تا اینکه بدانی حرام را بعینه پس واگذاری آنرا و
سؤال راوی از حلیت و حرمت پنیر بود چون پنیر مایه میته گاهی بر آن
میزنند لیکن پیش مذکور شد که انفحه از میته حکم میته ندارد پس شاید

جبن

که این اعتبار باشد که گاهی زیاد از انچه مجوز است شرعا چیزی از جنبه
داخل آن کنند یا آنکه تطهیر انچه بکنند و تطهیر آن دشوار باشد بنابر احتمال
که سابقا مذکور شد و احتمال میرود که سؤال او بنابر این علم باشد که انچه از
میته با انچو بکنند و جواب حضرت از راه تقیه باشد و در روایت دیگر
وارد شده است که پنیر در معاش مضر است و در شام نافع و این منافاتی
با حدیث سابق دارد چون در انجا بود که حضرت در معاش پنیر میل فرموده و
دفع منافات بتخصیص بعضی احوال و اوقات میتوان نمود دیگر آنکه ضرری
که در این امور میفرمایند مراد اینست که گاه هست که ضرر میکند و مظنه
این هست که ضرر کند نه آنکه البته ضرر میکند و این معنی لازم نمیسازد اجتناب
از آنرا هیبته و شاید که جابر و دافعی نیز داشته باشد چنانکه واقع شده که هرگاه
از پنیر و گردکان تنهائی بخورند مضرت و هر دو با هم دواست و در خبر دیگر وارد
شده که هر دو با هم شفاست با آنکه سند این اخبار نیز ضعفی دارد و احتمال
میرود که بعضی از آنها موضوع باشد والله تعالی یعلم ومرویست از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که نیکو طعامیست ارز یعنی برنج بدرستی که ما ذخیره
میکنیم آنرا برای بیماران خود و این از آنجهت بود که در مدینه طیبه در آن وقت

ارز

برنج

برنج کم بود چون از عراق بانجا میبردند و در روایت دیگر وارد شده که
تداوی میکنیم ما بیماران خود را بآن و در روایت زراره از آنحضرت علیه السلام
مذکور است که برنج گشاده میکرد اندامعا را و قطع میکند بواسیر را و نفع
آن برای درد شکم و اسهال نیز در روایات وارد شده است و در روایت
بسندی صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر که فرمود حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام
که حمص یعنی نخود نیکوست برای درد پشت و طلب میفرمود آن حضرت پیش
از طعام و بعد از آن یعنی نخود برشته میطلبید و تناول میفرمود قبل از
طعام و بعد از آن و ظاهرا که برسبیل بدل باشد یعنی گاه پیش از طعام
میل میفرمود و گاه بعد از آن و وارد شده که هفتاد پیغمبر طلب برکت آن
نموده اند ومرویست که عدس رقیق میکند دل را و زایل میگرداند قساوت
آنرا و سبب این میشود که زود اشک کند چشم ومرویست بسندی صحیح
از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام که خوردن باقلا پر مغز میگرداند ساقها را
و تولید خون تازه میکند و در روایت شده که بخورید آنرا با پوست پس بدرستی
که آن دباغت معده میکند ومرویست که طبیخ ماش نافع است برای بهق
و در روایت کرده سدیر که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام دوست میداشت

حمص

عدس

باقلا

ماش
بهق

که به بیند مرد را تمری یعنی مایل بخوردن خرما برای اینکه دوست میداشت
رسول الله صلی الله علیه و آله تمر را و روایت کرده عقبة بن بشیر که رفتیم
بخدمت حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام پس طلبید خرما و خوردیم ما
پس بسیار خوردیم از آن پس فرمود آنحضرت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله که بدرستی که من دوست میدارم مرد را یا اینکه خوش میاید مرا از
مرد اینکه بوده باشد تمری یعنی حضرت رسول باین لفظ فرمود یا این لفظ و
ظاهر آنست که این تردید از سید راوی حدیث است و روایت کرده عبید
بن زیاد از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که آورده میشد نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله طعامی که در آن بود تمر مگر اینکه ابتدا میفرمود آنحضرت بخوردن
تمر و ممکنست که این بعد از افتتاح بنمک باشد و حاصل این شود که بعد از
افتتاح بنمک از جمله مطعومات ابتدا بتمر میفرمود یا اینکه افتتاح بتمر نیز خوب
باشد مثل افتتاح بنمک و در روایت سلیمن جعفری از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام وارد شده که آنحضرت شمرد اسمهای شریفه آبای عظام خود را
از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا خودش و هر را میفرمود که تمری بودند و فرمود
که شیعیان ما دوست میدارند تمر را از برای اینکه ایشان مخلوق شده‌اند

از طینت ما و مرویست از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که اول درختی که
روئید بر روی زمین عجوه بود بفتح عین مهمله و سکون جیم و آن نوع
خاصیست از خرما و بهترین خرماهای مدینه منوره است و درختانرا
لینه میگویند بکسر لام و سکون یای دو نقطه از پایین و نون و باز از آنحضرت
علیه السلام روایت شده است که عجوه مادر تمرهاست و هر خرماها از آن تولید
یافته و درختان نازل شد با حضرت آدم علیه السلام از بهشت و آنست مراد
از لینه در کریمه مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ
یعنی والله تعالم آنچه را بریدید شما از نخله درختان خرما یا واگذاشتید
آنرا ایستاده بر اصلهای خود پس باذن حق تعالی و امر او جل شانه بود و
مرویست که وقتی که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله قطع بعضی اشجار کفار
نمود و سوخت آنها را گفتند ایشان که یا محمد تو فساد در ارض میکردی چون
اشجار ما را قطع کردی و سوختی پس نازل شد این کریمه یعنی آنچه واقع شد
بامر حق تعالی و فرمان او بود و نقل شده از ابی خدیجه که فرزندی از عجوه در
مدینه منوره گرفتیم و کاشت یکی از ما آنرا در باغ پس روئید هر قسمی از
خرما که میباشد و از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام مرویست که نخله که

عنب

حضرت مریم علیها السلام از آن خرمای تازه چید و در قرآن مجید تشریف نزول
پذیرفته نخله عجوه بود و روایت کرده عبد الله بن سنان از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام که هر که هر روز هفت دانه از خرمای عجوه بخورد ناشتا از
خرمای عالیه یعنی خرمائی که از باغهای سمت بالای مدینه منوره باشد
که بطرف نجد است نه سمت پائین که طرف تهامه است ضرر نرساند باو سم
و نه سحر و نه شیطان و باز عبد الله بن سنان از آنحضرت علیه السلام روایت کرده
که هر که هفت دانه از تمر عجوه بخورد در وقت خواب کشته میشود کرمهای شکم
او و روایت شده بسند حسن کالصحیح از هشام بن سالم که حضرت علی
بن الحسین علیهما السلام را خوش می آمد عنب یعنی انگور و روزی روزه داشت
آنحضرت پس چون وقت افطار شد و از اول چیزی که بهم رسید انگور بود آورد
کنیزکی که صاحب فرزند بود از آنحضرت خوشه انگوری و گذاشت در پیش
آنحضرت پس آمد سائلی و داد حضرت انگور را باو پس فرستاد پنهانی آن کنیز
بنزد سائل و خرید انگور را از او و آورد و پیش آنحضرت گذاشت پس آمد سائل
دیگر و داد حضرت آنرا باو پس باز خرید آن کنیز آنرا از او و آورد به پیش حضرت
و همچنین تا در مرتبه چهارم سائل فرمود حضرت آن انگور را و روایت کرده

موسی بن علا که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که چون کشوده شد
آب از سرچشمهای بخار زمین یعنی بالا شد آب از روی آنها و نمودار شد آنها
بعد از طوفان پس دید آنرا حضرت نوح علیه السلام پس اضطراب و جزع نمود
جزع شدیدی و اندوهناک شد بسبب آن پس وحی فرستاد باو خدای عز
و جل که این چیزیست که از تو نفس خود کرده و تو نفرین کردی بر ایشان
چنانکه فرموده حق تعالی در کلام مجید خود وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى
الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا یعنی و گفت نوح ای پروردگار من وا مگذار
بر روی زمین از کفار احدی را پس گفت حضرت نوح که یا رب من طلب
مغفرت مینمایم از تو و توبه و بازگشت میکنم بسوی تو وحی نمود باو خدای
عز و جل که بخور انگور سیاه تا زایل نماید اندوه ترا و مرویست که دید
کسی امیر المؤمنین علیه السلام را که میل میفرمودند با انگور و روایت
شده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که هر میوه با آن هست
پس هرگاه بیارند میوه پیش شما پس بریزید بر آن آب یا فرو برید آنرا در آب
و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین
علیه السلام که زبیب و یکدانه زبیب حمرا یعنی مویز سرخ هر روز ناشتا دفع

زبیب

میکند هر که قهار او سکونی از انحضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلام که هر که هر بامداد بیست و یک دانه مویز سرخ تناول
نماید بیمار نمیشود مگر مرض الموت انشاء الله و مروی است از انحضرت علیه السلام
که فرمود مویز طایفی محکم میکرداند عصب و زایل میکند رنج و ماندگی را
و خوش بو مینماید نفس را و روایت کرده مسعدة بن زیاد از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود فاکهه صد و بیست است و سید آنها رمان یعنی انار
رمان
و روایت کرده عمر بن ابان کلبی که شنیدم از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله
علیهما السلام که میفرمودند نیست بر روی زمین میوه که دوست تر باشد
آن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله از انار و بود انحضرت بخدا سوگند چنین
که وقتی که میل میفرمود انار دوست نمیداشت که شریک شود با او در خوردن
آن احدی و روایت شده بسندی حسن کالصحیح از حماد بن عثمان که فرمود حضرت
ابو عبد الله علیه السلام که نیست چیزی که شریک داشتن در آن ناخوش تر باشد
نزد من از انار و نیست هیچ اناری مگر اینکه در آن هست دانه از بهشت و هر گاه
بخورد آنرا کافر میفرستد خدای عز و جل فرشته را پس انتزاع میکند آنرا از او
و از اینکه فرمود که در هر اناری دانه از بهشت میباشد ظاهر میشود وجه اینکه

بخواست

بخواست که شریک شود با او در خوردن آن احدی و روایت کرده سماعه
که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام هر گاه
انار میل میفرمود پهن میکرد در زیر آن دستمالی پس سؤال کرده شد از وجه این
فرمود که بدرستی که در آن هست دانها از بهشت پس عرض شد با او که یهود
و نصاری و غیر ایشان یعنی از فرق کفار میخورند آنرا فرمود که وقتی که چنین
باشد یعنی وقتی که کافری انار خورد میفرستد خدای عز و جل فرشته را
بجانب آن انار پس انتزاع میکند آن دانها را از آن تا اینکه نخورد کافر آنها را
و روایت شده بسندی حسن کالصحیح از هشام بن سالم که شنیدم از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که هر که بخورد اناری ناشتا نورانی میشود دل او چهل
روز و روایت کرده صالح بن عقبه که شنیدم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که میفرمود که بخورید انار را با پیه آن پس بدرستی که آن دباغت معده میکند
و زیاد میکند ذهن را و روایت کرده زیاد بن مروان که شنیدم از حضرت
ابی الحسن موسی علیه السلام که میفرمود هر که بخورد اناری را در روز جمعه ناشتا
منور میشود دل او چهل روز پس اگر بخورد دو انار پس هشتاد روز و اگر
بخورد سه انار پس صد و بیست روز و دفع میشود از او وسوسه شیطان

تفاح

وهر که دفع شود از و وسوسه شیطان عصیان خدای عز وجل نمیکند و هر که
عصیان خدای تعالی نکند داخل میکند او را خدای تعالی در بهشت و مرویست که
خوردن انار شیرین زیاد میکند نطفه را و نیکو میکرداند فرزند را و روایت شده
از حضرت ابی الحسن علیه السلم که دود درخت انار دفع میکند جانورهای گزنده را
و روایت کرده جعفری که شنیدم از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلم که میفرمود
تفاح یعنی سیب نفع میبخشد از چند خصلت از سم و سحر و حوادث و آفاتی که بهم میرسد
از اهل زمین یا از جنون و صرع که حادث شود از شر شیاطین و جنیان و مراد
باهل زمین آنها باشد و از بلغم غالب و نیست چیزی که سریعتر و زودتر باشد
نفع آن از تفاح و روایت کرده زیاد قندی که وارد مدینه مشرف شدم و با من
بود برادرم سیف پس رعاف میکردند مردم و مردی که در وقت رعاف چند
و فات میشود پس آمدم منزل خود پس ناگاه سیف رعاف کرده بود رعاف شدیدی
پس رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم فرمود که ای زیاد بده سیف را تفاح
پس دادم او را تفاح و شفا یافت او و باز روایت کرده زیاد که وبا بهم رسید ان
مردم در مکه معظم و نوشتم من این خبر را بخدمت آنحضرت علیه السلم پس نوشت
که بخور تفاح و مرویست از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود عجب دارم از برای

سموم دوائی که نافع تر باشد از سویق تفاح و ظاهر آنست مراد این باشد که سویق تفاح
شرب کنند با آب سیب یا آنکه مراد سویق تفاح ثقل سیب باشد و روایت کرده
مفضل بن عمر از آنحضرت علیه السلم که مذکور شد در خدمت او حرف تب پس
فرمود که ما اهل بیتی هستیم که مداوی نمیکنیم مگر با فاضه آب سرد که ریخته
شود بر ما و خوردن تفاح و دیگر اخبار در باب نفع آن برای تب وارد شده است
و روایت شده از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود اگر میدانستند مردم
آنچه در تفاح است دوا نمیکردند بیماران خود را مگر بآن و روایت کرده
حسن بن راشد از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که گفت فرمود امیر المؤمنین علیه السلم

سفرجل

که خوردن سفرجل یعنی به قوت میدهد برای دل ضعیف و پاکیزه میکند معده را
و زیرک میکند دل را و شجاع میگرداند جبان را و روایت کرده سکونی از آنحضرت
علیه السلم که فرمود که بود جعفر بن ابی طالب در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله
که هدیه آوردند بهی برای آنحضرت پس برید از آن پارچه و داد بجعفر و ابا
کرد جعفر از خوردن آن پس فرمود با او حضرت که بگیر این را و بخور این را پس بدرستی
که این تند فهم میکند دل را و شجاع میگرداند جبان را و در خبر دیگر مذکور است
که فرمود با او حضرت که بخور پس بدرستی که این صاف میکند رنگ را و نیکو

میکرداند فرزند او و روایت کرده جمیل بن دراج از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود که بخوردن به جاری میسازد خدای عزّ و جلّ حکمت را بر زبان
او چهل روز و روایت کرده سفیان بن عیینه از انحضرت علیه السلام که فرمود
سفرجل زایل میسازد اندوه حزین را همچنانکه زایل میکند دست عرق جبین را
و روایت شده بسند حسن کالصحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلام که فرمود تین یعنی انجیر زایل میکند گنده دهن را و محکم
میسازد اعصاب را و سخت میکرداند استخوان را و میرویاند موی را و بر طرف میکند
کوفت را و محتاج نمیشود با وجود آن بدوا و فرمود که انجیر شبیه ترین
چیز است بنبات بهشت و روایت کرده ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که فرمود بخورید کمثری یعنی کلابی را بدرستیکه آن جلا میدهد دل را و ساکن
میکرداند دردهای اندرون را باذن خدای تعالی و مرویست از انحضرت علیه السلام
که فرمود کلابی دباغت معده و تقویت آن میکند و آن و به یکسانند یعنی
در منافع و خوردن آن بر بالای غذا نافعتر است از خوردن آن ناشتا و هر که
برسد باو گرانی و ثقلی پس باید که بخورد آن را نصیبی بر بالای طعام و روایت
کرده زیاد قندی که رفتم بخدمت حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام و در پیش

انحضرت

انحضرت بود ظرف آبی که در میان آن بود اجاص اسود یعنی آلوی سیاه در
فصل آلو پس فرمود که غالب شده بر من حرارت و بدرستی که آلوی تازه فرو
مینشاند حرارت را و تسکین میدهد صفرا را و بدرستی که خشک آن ساکن
میکرداند خون را و بر طرف میکند کوفت صعبت را و روایت شده از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که خوردن اترج یعنی ترنج بعد از طعام بهتر است از
خوردن آن قبل از طعام و روایت کرده سلیمن جعفری از حضرت ابی الحسن
رضا علیه السلام که خوش می آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نگاه کردن بترنج
سبز و سیب سرخ و روایت کرده یحیی صنعانی که رفتم بخدمت حضرت ابی
الحسن رضا علیه السلام در مکه معظمه و انحضرت پوست میکند موز را و بخورد
از انحضرت ابی جعفر ثانی محمد تقی جواد علیه السلام پس گفتم باو که گردانیده شوم
فدای تو این است آن مولود مبارک فرمود که بلی ای یحیی این است آن مولودی که
متولد نشده است در اسلام مولودی مثل او یعنی در حسب و نسب
تولد از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که عظیم تر باشد برکت او
بر شیعیان ما از او و حاصل کلام این میشود که در میان امثال او کسی که
بسیار کثیر از او باشد بر شیعیان ما بهم نرسیده است و احتمال میرود که لفظ اعظم

برکت بدل از مثله باشد و معنی کلام این باشد که مولودی مثل او بسیار کم

از وسوسهٔ شیطان متولد شده است و چون مقصود نفی بدایت یعنی اعظم

برکت ظاهر است که تخصیص دادن مثله بغیر ائمهٔ معصومین علیهم السلام در کار

نباشد و روایت کرده ابن بکیر که شنیدم از حضرت ابو عبد الله علیه السلام

که میفرمود که عبرا یعنی سخید گوشت آن میرویاند گوشت را و پوست آن

میرویاند پوست را و استخوان آن میرویاند استخوان را و با وجود این پس

بدرستی که آن کم میکند دردها را و دور باعث میکند معده را و ایمن میسازد

از بواسیر و از قطره قطره آمدن بول و قوی میکرداند ساقین را و از بیخ میکند

عرق جذام را و روایت کرده سکونی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که

پیغمبر صلی الله علیه و آله میل میفرمود بطیخ یعنی خربزه را با رطب و در روایت

دیگر آمده که با شکر و روایت کرده یاسر خادم که فرمود حضرت ابی الحسن رضا

علیه السلام که خوردن خربزه ناشتا باعث فالج میشود نعوذ بالله از آن و وجه

این آنست که خربزه در آن زمان ناشیرین و بارد المزاج و مولد بلغم بود و قدمای

اطبا نیز بارطلات خربزه را بارد شمرده اند اما خربزهٔ شیرین این عصر چنین نیست

بلکه حار و مولد صفرا میباشد و شاید که از راه زیادتی رطوبتی که دارد که

احداث ضعف اعصاب و افساد معده نماید و روایت کرده موفق مدنی

از پدرش از جدش که طلبید مرا حضرت موسی علیه السلام روزی پس نشانید

مرا برای چاشت پس چون آورده شد مائده را نبود بر آن سبزی پس نگاه داشت

حضرت دست مبارک خود را و فرمود بغلام که آیا ندانسته تو که من چیزی

نمیخورم بر سر مائده که نباشد در آن سبزی پس بیار برای من سبزی پس رفت

غلام و آورد سبزی و گذاشت آنرا بر سر مائده پس دراز کرد آنوقت حضرت

دست مبارک خود را و چیزی میل فرمود و روایت کرده حنان که بودم در

خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام بر مائده پس میل میفرمود آنحضرت

سبزی و من نمیخوردم آن بعلت آزاری که داشتم پس التفات فرمود بجانب

من و فرمود که ای حنان آیا ندانسته که امیر المؤمنین صلوات الله علیه

آورده نشد نزد او طبقی مگر آنکه بر او بود چیزی از سبزی گفتم و جهت آن

چیست گردانیده شوم من فدای تو فرمود برای آنکه دلهای مؤمنین سبز است

و شاید که این باعتبار نوری باشد که در دلهاست پس آنها شوق و میل دارند

بهم شکل خود یعنی بچیزی که سبز باشد و روایت کرده زیاد از حضرت

ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که هندبا یعنی کاسنی سید سبزیهاست و

روایت شده از آنحضرت علیه السلام که فرمود که مزاج آن اعتدال دارد و
فضل آن بر سبزیها مثل فضل ما بر سایر ناس است و روایت کرده ابو بصیر
از آنحضرت علیه السلام که گفت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که بخورید کاسنی را
پس بدرستی که نیست بامدادی مگر آنکه نازل میشود بر او قطره از بهشت پس وقتی که
بخورید از آن بیفشانید آنرا و فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که پدرم نهی
میفرمود ما را از آنکه بیفشانیم آنرا در وقتی که بخوریم و روایت کرده محمد بن اسمعیل
که شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود خوردن کاسنی باعث شفاست
از هر کوفتی نیست کوفتی در جوف آدم مگر آنکه زایل میکند آنرا کاسنی و
گفت راوی که طلبید آنرا روزی حضرت برای یکی از خدمه که میگرفت او را
تب و صداع و امر فرمود که کوبیدند آنرا پس بر روی کاغذی کرد و ریخت بر آن
روغن بنفشه و گذاشت آنرا بر سر آن بیمار پس فرمود که این نفع میدهد تب را
و زایل میکند صداع را و روایت کرده سفیان بن سمط که فرمود حضرت ابو
عبد الله علیه السلام که کسی که دوست دارد که بسیار شود مال او و فرزندان او
پس باید که بسیار تناول نماید کاسنی را و مرویست که فرمود آنحضرت علیه السلام
که سبزی پیغمبر صلی الله علیه و آله کاسنی بود و روایت شده [illegible]

باذروج

حماد بن عثمان که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام را
خوش می آمد از باذروج و آن نوعی از ریحان کوهیست و بفارسی باد رنگ
میگویند و روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوش می آمد از آن
و مرویست از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام که فرمود که بدرستی که من
دوست میدارم که افتتاح طعام بآن نمایم پس بدرستی که آن تفتیح میکند
سده‌ها را و اشتهای طعام میدهد و زایل میکند سل را و [illegible]
وقتی که افتتاح بآن کرده باشم از هر طعامی که تناول نمایم بعد از آن پس باکی نیست
که من دیگر غیر از آن بترسم از کوفتی و نه غائله گفت راوی که فرمود ختم کن بآن
طعام خود را پس بدرستی که این هضم میکند طعامی را که پیش خورده باشد
چنانکه اشتها میدهد برای طعام بعد و زایل میکند ثقل را و خوشبو میسازد
آروغ و دهن را و روایت شده که این سبزی پیغمبر است و روایت کرده

کراث

زرارة بن احنف که سؤال کرده شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام از کرّاث
یعنی گندنا پس فرمود که بخور آنرا پس بدرستی که در آن چهار خصلت هست
خوشبو میکند دهان را و دفع میکند بادها را و قطع میکند بواسیر را و آن
امان از جذام است برای کسی که مداومت نماید بر خوردن آن و روایت شده

که نفع دارد آن برای طحال و اینکه در هر برگی هفت قطره از بهشت بر آن
میچکد. و روایت کرده حماد بن زکریا که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر شما است خوردن کرفس پس بدرستی که
آن طعام الیاس و یسع و یوشع بن نون علیهم السلم است و روایت شده که
مذکور شد کرفس در خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلم پس فرمود که شما
خواهش بآن دارید و حیثیت دابر فکر اینکه بیمالد خود را بآن و ممکنست که
این مدح باشد یعنی دواب نیز عارف بنفع آن هستند و احتمال میرود که مراد
این باشد که گاه هست که سمیت پیدا ردچون دواب خود را بآن بیمالند
و گاه باشد که کسب سمیت از بعضی از آنها نماید. و روایت کرده ابرهیم بن عبد الحمید
که فرمود حضرت ابو الحسن علیه السلم که خوردن سیب و کزبره یعنی کشنیز باعث
نسیان میشود و ظاهر آنست که مراد این باشد که هر یک باعث نسیان میشود
و روایت کرده فرات بن احنف که شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که
میفرمود نیست بر روی زمین بقله اشرف و نه انفع از فرفخ یعنی خرفه و آن
سبزی حضرت فاطمه صلوات الله علیها بود پس فرمود که لعنت کند خدای
تعالی بنی امیه را نامیدند از بقلة الحمقا از راه دشمنی با ما و عداوت با حضرت

فاطمه

فاطمه علیها السلم و روایت شده که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که
راه رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی زمین گرمی پس سوخت پای مبارک
آنحضرت را بعد از آن راه رفت بر بالای رجله بکسر رای مهمله و جیم ساکنه
و آن بقلة الحمقا است پس تسکین یافت سوزش پای مبارکش پس دعا کرد حضرت
برای آن و دوست میداشت آنرا و میفرمود که چه بقله مبارکی است این و
روایت کرده ابو حفص ابار که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که بر شما است
خوردن خس یعنی کاهو پس بدرستی که آن صاف میکند خون را و روایت
کرده محمد بن عمرو از حضرت ابی جعفر یا حضرت ابی الحسن علیهما السلم که
سداب زیاد میکند عقل را و دماغ را لیکن بدبو میکند نطفه را و مروی است
که خوبست آن برای درد گوش و در روایت سکونی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
واقع شده که خوردن جرجیر یعنی اسپندان در شب تحریک عرق جذام مینماید
در بینی و بسا باشد که دفع کند خون بسیار و در روایت ابی بصیر از آنحضرت
علیه السلم وارد شده که کاسنی و بادروج از برای ما است و جرجیر برای بنی
امیه است اما در روایت دیگر واقع شده که حضرت ابو الحسن علیه السلم امر
میفرمود بخوردن آن و انکار میفرمود قول بعضی از مردم را که میگویند میروید

آن در وادی جهنم و روایت کرده صفوان بن یحیی که فرمود حضرت ابو الحسن
علیه السلام که سلق بکسر سین و سکون لام یعنی چغندر و روایت
کرده محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که بنی اسرائیل شکوه
کردند بخدای تبارک و تعالی بحضرت موسی علیه السلام از سفیدی که
بهم میرسید در بدن ایشان پس وحی آمد بحضرت موسی که امر کن ایشان را بخوردن
گوشت گاو با چغندر و روایت کرده محمد بن عیسی از حضرت ابو الحسن رضا
علیه السلام که فرمود که بخورانید بیماران خود را برگ چغندر پس بدرستی که
در آن هست شفا و نیست با آن که دردی و نیست غائله برای آن و باعث آرام
و خواب بیمار میشود و اجتناب نماید از بیخ آن زیرا که آن سبب هیجان سودا
میشود و مرویست که چغندر دفع میکند جذام را و نفع میدهد صاحب
برسام را و روایت کرده عبد الرحمن بن زید از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که کماه بفتح کاف یعنی سماروغ از منّ است
یعنی از جنس چیزیست که تفضّل فرموده و منّت گذاشته بان خدای عز و جل
بر بندگان خود چون میروید بخودی خود برای ایشان از صحرای بی زحمت
کاشتن و مشقّت آب دادن و کلفت عمل آوردن که در سایر حبوب و بقول

دوا که میباشد با آنکه از جنس چیزیست که نازل میشد بر بنی اسرائیل و
این از باب تشبیه باشد باعتبار اینکه منّ نازل میشد بر بنی اسرائیل بدون
زحمت تحصیل و سماروغ نیز حاصل میشود برای ناس بی مشقّت زرع
یا اینکه مراد این باشد که در واقع سماروغ داخل بود در آنچه نازل میشد
بر بنی اسرائیل و منّ از چیزهای بهشت است و این فقره شریفه نیز احتمال
تشبیه و تحقیق هر دو دارد و آب آن شفاست برای چشم و بعضی از علمای عامه
در شرح این حدیث شریف نقل کرده اند که مکرّر تجربه کردیم که چشمی که باطل
شده بود نور آن از اکتحال آب این قسمها شفا یافت و نقل شده از ابو هریره
که کنیزی داشتم که چشم آن باطل شده بود وقتی که شنیدم اینرا از پیغمبر صلی الله
علیه و آله آب سه دانه سماروغ را گرفتم و در شیشه کردم و در چشم آن کنیز
میکشیدم تا اینکه بهتر شد چشم او و شیخ ابو علی در کتاب قانون گفته که آب
کماه جلا میدهد چشم را و نقل نموده اینرا از اطبا و استشهاد نموده بحدیث
مرویّ از پیغمبر صلی الله علیه و آله و مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام میل
میفرمود سماروغ را و دوست میداشت آنرا و روایت کرده عبد الله بن میمون
قدّاح از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که خوش می آمد پیغمبر صلی الله

علیه وآله را از دبا بفتح دال مهمله وتشدید بای یکنقطه یعنی کدو بر
بچیدا را از میان کاسه و در اخبار آمده که زیاد میکند آن عقل را و دماغ را
و روایت کرده جابر که بودم در خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلم پس مائده
بر داد بمن حضرت فجله بضم فا و سکون جیم یعنی ترب و فرمود که یا جابر بخور
زیرا پس بدرستی که در آن سه خصلت هست برگ آن دفع میکند باد را و
تخم آن روان میکند بول را و بیخ آن قطع میکند بلغم را و در اخبار آمده که جزر
گرم میکند کردها را و نفع میدهد برای قولنج و بواسیر را اعانت میکند بر جماع
و در چند خبر وارد شده که شلجم میگدازد عرق جذام را و مرویست از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله میل میفرمود قثا را
بکسر قاف و تشدید ثای سه نقطه یعنی خیار را با نمک و روایت کرده
عبد الله بن سنان از آنحضرت علیه السلم که خیار را از طرف پایین آن باید خورد
که این باعث زیادتی برکت آن میشود و ظاهر مراد طرف متصل ببوته باشد
و روایت کرده جعفر بن یحیی از پدرش که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلم که
بخورید بادنجان را پس بدرستی که آن زایل میکند کوفت را و نیست کوفتی برای
آن یعنی حادث نمیشود آزاری بسبب خوردن آن و مرویست از حضرت ابی

الحسن

فجل [illegible] شلجم قثا بادنجان

الحسن علی نقی علیه السلم که فرمود بعضی از خدمه خود که بسیار کنید از برای
ما بادنجان را یعنی داخل مطبوخ بسیار بکنید یا آنکه بسیار بیارید نزد ما
پس بدرستی که آن گرم است در وقت حرارت و ظاهر مراد این باشد که در
وقتی که بدن محتاج بتسخین است تسخین میکند و بارد است در وقت برودت
بهمان معنی که مذکور شد و معتدل است یعنی موافق و مناسب مزاج است
در همه اوقات و نیکوست بر هر حال و روایت کرده عبد الله بن محمد جعفی که
مذکور ساخت حضرت ابو عبد الله علیه السلم بصل یعنی پیاز را پس فرمود که
آن خوشبو میکند دهن را و ظاهر مراد این باشد که بالخاصیه بعد از زوال
بوی خودش از دهن باعث خوشبوئی دهن میشود و زایل میگرداند بلغم را
و زیاد میکند قوت مقاربت را و روایت کرده جابر از آنحضرت علیه السلم
که فرمود که پیاز زایل میکند تب و ماندگی را و محکم میکند عصب را و زیاد
میگرداند قوت رفتار را و زیاد میکند نطفه را و بر طرف میکند تب را و وبا را
مراد تب بلغمی باشد و روایت کرده عبد الرحمن بن زید از آنحضرت علیه السلم که
فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله که هرگاه داخل بلادی شوید پس بخورید از
پیاز آنجا که دفع میکند از شما وبای آنجا را و روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام

بصل [illegible]

بسندی صحیح و در کتاب کافی بسندی حسن کالصحیح از عمر بن اذینه از محمد بن
مسلم که سؤال کردم حضرت ابا جعفر محمد باقر علیه السلم را از خوردن ثوم
یعنی سیر پس فرمود که نهی نفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از ان مگر برای
بوی آن پس چنین فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله که هر که بخورد این بقله
خبیثه را پس نزدیک نشود مسجد ما را پس اگر کسی بخورد انرا و بمسجد نیاید
پس باکی نیست و در کتاب تهذیب این تتمه نیز مذکور است گفت ابن اذینه
که ذکر کردم این حدیث را برای زراره پس گفت او که حدیث کرد مرا کسی که راست گو
بود از اصحاب ما که سؤال کردم یکی از حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلم را
از خوردن سیر پس فرمود که اعاده کن هر نمازی را که کرده باشی مادام که بخوری
انرا و ظاهر آنست که امر باعاده نماز چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه فرموده است
از باب استحباب باشد و مراد مبالغه در کراهت خوردن سیر باشد و احتمال
میرود که مراد اعاده نمازی باشد که در مسجد کرده باشد چون نهی وارد
شده است از دخول در مسجد با رایحه آن و قریب بمضمون خبر اول این حدیث نیز
روایت شده در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح از داود بن فرقد از حضرت
ابو عبدالله علیه السلم و روایت شده در کتاب برقی از ابی بصیر که سؤال کرده شد

حضرت

حضرت ابو عبدالله علیه السلم از سیر و پیاز و کندنا پس فرمود که باکی
نیست بخوردن آن یعنی هر یک از انها خام و در دیگ یعنی پخته و باکی
نیست که تداوی نماید کسی بسیر ولیکن هرگاه بوده باشد این پس بیرون نیاید
بسوی مسجد و روایت شده در کتاب کافی از حسن زیات که گفت چون بجا
آوردم مناسک حج خود را آمدم بمدینه مشرفه پس خبر گرفتم از حضرت ابی
جعفر علیه السلم گفتند در ینبع تشریف دارد و آن اسم موضعیست در مدینه
مشرفه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم قناتی در آنجا احداث نموده بود و
وقف کرده بود انرا پس رفتم بانجا پس فرمود بمن حضرت که یا حسن آمدی
بدیدن من تا اینجا گفتم گردانیده شوم فدای تو ناخوش داشتم که بیرون روم
و نبینم شما را پس فرمود که بدرستی که من خوردم از این بقله یعنی سیر پس
خواستم که دور شوم از مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و مراد اینست که سبب آمدن
من باین مکان خوردن آن بقله بود و ظاهر میشود از این اخبار عدم حرمت
خوردن سیر و مبالغه در دوری نمودن از مساجد خصوصا مسجد پیغمبر
صلی الله علیه و آله با وجود رایحه آن و روایت کرده زیاد قندی از حضرت
ابی الحسن موسی علیه السلم که فرمود که دوای امیر المؤمنین علیه السلم سعتر بوده و

که بدرستی که آن میکرده از برای معده بر زنی مثل بر تقطیفه مراد است
کرد بر و قوی میکرده اند معده را و مرویست که شکوه کرد کسی بحضرت ابی الحسن
علیه السلم از غلبه رطوبت پس امر فرمود او را که سفوف نماید صعتر را ناشتا

خاتمه در ذکر احکام اوانی و ظروف و آن بر شش قسم است **قسم اول**

ظرفی که از طلا یا نقره باشد پس بدانکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف
طلا و ظرف نقره باتفاق فرقه ناجیه و شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب
خلاف گفته که مکروهست استعمال اوانی طلا و نقره اما ظاهر آنست که مراد
تحریم باشد چنانکه در جای دیگر از کتاب خلاف و در سایر کتب خود بآن تصریح
و مکرر مذکور شده که کراهت در بعضی شامل حرمت گاهی مستعمل میشود
و اکثر علمای عامه نیز قایل بحرمت شده اند مگر شافعی در قول قدیمش که حکم بکراهت
نموده و حمل کرده نهی وارد در اخبار را بر تنزیه و ابو داود بحرمت شرب قایل
شده نه اکل چون در بعضی اخبار نهی از شرب تنها واقع شده است چنانکه
خواهد آمد و سایر استعمالات غیر اکل و شرب را نیز علمای ما رضی الله تعالی عنهم
حرام گفته اند و عامه در بعضی از آنها خلاف دارند و شریک اند مرد و زن در
حکم حرمت استعمال این ظروف از راه عموم ادله تحریم و جواز لبس طلا و نیز

بان برای زنان اقتضای جواز استعمال ظرف طلا برای ایشان نمیکند
و این ظاهر است و در تحریم ساختن و نگاه داشتن ظرف طلا و نقره بدون
استعمال آن میانه علمای ما خلافست و مشهور قول بتحریم است اما ادله
آن خالی از ضعفی نیست لیکن احتیاط مقتضی ترک آنست و قایلین بتحریم
آن زینت دادن مجالس را بآن اولی بتحریم دانسته اند اما احتمال جواز تزیین
مساجد مطهره و مشاهد مشرفه بآن داده اند برای تعظیم و بنا بر قول بعدم
تحریم نگاه داشتن این ظروف بیع آنها نیز جایز خواهد بود اما بر قول بتحریم
پس گفته اند که جایز است بیع آنها بکسی که اعتماد بر او باشد که بقصد شکستن
آنها را میخرد و ظاهر این کلام آنست که بیع آنها را بغیر چنین کسی تجویز نمیکند
و گفته اند که اگر بشکند کسی بدون اذن مالک این ظروف را ضامن ارش نمیشود
یعنی تفاوت میانه قیمت صحیح و مکسور بر او لازم نمیشود و اما اخباری که
افاده حکم این ظروف میکند پس از طرق عامه روایت شده از پیغمبر صلی
الله علیه و آله که فرمود لا تشربوا فی آنیة الذهب و الفضة و لا تاکلوا فی
صحافها فانها لهم فی الدنیا و لکم فی الآخرة یعنی میاشامید در ظرفهای طلا
و نقره و مخورید در قابهای آن و صحاف جمع صحفه است و اهل لغت تفسیر

کرده اند کاسه یعنی کاسه چیزی که برد کرنج نقره بخورند پس بدرستی که
این ظروف برای ایشانست در دنیا یعنی برای آنکسانی که انتفاع از آنها میبرند
و چشم پوشیده اند از روز جزا و مقصور است نظر ایشان بر زخارف این
سرا و از برای شماست در آخرت و اینحدیث شریف صریح است در نهی از اکل
و شرب در این ظروف و ظاهر آن حرمتست خصوصا بقرینه تعلیل فانها
لهم و اشعاری دارد از حیثیت تعلیل بحرمت مطلق استعمال لکن اتخاذ آنها
و در روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله یا از امیر المؤمنین علیه السلام بنا بر اختلاف
روایات که فرمود الذی یشرب فی آنیة الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم
یعنی آنکسی که می آشامد در ظرفهای نقره صدا میکند در شکم او مگر آتش جهنم
و این از باب مجاز است که تعبیر فرموده است از آشامیدن آب از ظرف نقره و
صدای تجرع و داخل شدن آن در جوف بصدا کردن آتش جهنم در آنجا چون
این سبب آتش جهنم و باعث استحقاق آن میشود پس گویا آن آتش صدا میکند
و اینمعنی بنا بر آنست که لفظ نار مرفوع باشد بنا بر آنکه فاعل یجرجر باشد چنانکه بعضی
روایت کرده اند و لفظ یجرجر بیای دو نقطه از پایین بنا بر آن واقع شده است
که اسناد بظاهر غیر حقیقی دارد و فاصله شده است میان آن و میان معمول

آن و بعضی خبط در روایت کرده اند که مفعول باشد و فاعل آن شارب
و حاصل معنی این میشود که داخل میکند در جوف خود و می آشامد آشامیدنی
که صدا کند مگر آتش جهنم را و باز از باب مجاز است بهمان نحو که مذکور شد
و این حدیث شریف اشتمال بر وعید و مبالغه در حرمت دارد اما اختصاص بشرب
و ظرف نقره دارد و عموم را از راه عدم قایل بفرق میتوان ثابت نمود و روایت
شده از آنحضرت علیه السلام که فرمود من شرب فی آنیة الفضة فی الدنیا لم
یشرب فیها فی الآخرة یعنی کسی که بیاشامد در ظروف نقره در دنیا نمی آشامد
در آنها در آخرت و اینحدیث شریف نیز مبالغه در تحریم دارد اما باز مثل
حدیث سابق اختصاص بشرب و ظرف نقره دارد و از طرق خاصه روایت شده
در کافی بسند صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع قال سألت ابا الحسن الرضا
علیه السلام عن آنیة الذهب والفضة فکرههما فقلت قد روی بعض اصحابنا
انه کان لابی الحسن علیه السلام مرآة ملبسة فضة فقال لا والله انما کانت
لها حلقة من فضة وهی عندی ثم قال ان العباس حین عذر عمل له قضیب ملبس
من فضة من نحو ما یعمل للصبیان یکون فضته نحوا من عشرة دراهم فامر به ابو
الحسن علیه السلام فکسر یعنی محمد بن اسمعیل بن بزیع که سؤال کردم حضرت ابا

الحسن رضا علیه السلام را از ظروف طلا و نقره بین الجوش داشت آنحضرت
آنها پس گفتم من که محقق که روایت کرده بعضی از اصحاب ما که بود از برای حضرت
ابی الحسن یعنی موسی علیه السلام آینه که در نقره گرفته بودند آنرا و ممکنست که
سؤال از این باشد که این نیز داخل اوانی باشد در حکم آنست پس چون میشود انکه
شما فرمودید که آنیه ذهب و فضه خوب نیست با آنکه حضرت چنین چیزی
داشت و ممکنست که مراد سایل استفساری باشد که آیا این قسم چیزها حکم آنیه
دارد یا نه و این روایتی که عبارت سید صحیح است یا نه و احتمال دوری میرود که سؤال
همین از صحت این نقل باشد و استفسار از جواز و عدم جواز نقره گرفتن آینه
منظور باشد پس فرمود حضرت که نه والله چنین نبود نداشت آینه بحضرت
مگر حلقه از نقره و الحال نزد منست آن آینه و این مبالغه حضرت علیه السلام
در آنکه ظاهر در تحریمست بعد از آن فرمود حضرت که عباس را وقتی که
ختنه کردند ساختند برای او چوبی که بنقره گرفته بودند از امثال آنچه الحال
که ساخته میشود برای اطفال و ظاهر مراد این باشد که تنکه نقره بر آن
گرفته بودند نه آنکه ورق نقره بر روی آن مالیده بودند و میشد نقره آن
قریب بده درهم که تخمینا سیزده شاهی باشد پس امر فرمود حضرت ابوالحسن

علیه السلام

علیه السلام پس شکستند آنرا و این نیز ظاهر در تحریمست و لفظ کراهت
که در اول حدیث مذکور شد مراد از آن تحریمست چنانکه مکرر مذکور شد
و روایت شده در کتاب تهذیب حسن کالصحیح از حلبی عن ابی عبدالله علیه السلام
قال لا تأکل فی آنیة من فضة ولا فی آنیة مفضضة روایت کرده حلبی که
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام که چیزی مخورید در ظرفی که از نقره باشد
و نه در ظرفی که مفضض باشد یعنی مرصع باشد بنقره و حکم آن خواهد آمد و نهی
وارد در این حدیث شریف ظاهر در تحریمست اما اختصاص باستعمال در اکل دارد
و روایت شده در کتاب تهذیب از داود بن سرحان عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا
تأکل فی آنیة الذهب والفضة روایت کرده داود بن سرحان که فرمود حضرت
ابو عبدالله علیه السلام که چیزی مخورید در ظروف طلا و نقره و این نهی در اختصاص
باکل دارد و روایت شده در کتاب تهذیب از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
انه نهی عن آنیة الذهب والفضة روایت کرده محمد بن مسلم از حضرت ابی
جعفر محمد باقر علیه السلام که نهی فرمود از ظروف طلا و نقره و این عمومی دارد
اما شاید توان گفت که ظاهر نهی از اوانی نهی از اکل و شرب در آنهاست چون استعمال
شایع در آنها اینست و روایت شده در کتاب تهذیب از موسی بن بکر عن ابی الحسن موسی

عليه السلم قال آنية الذهب والفضة متاع الذين لا يوقنون وروايت كرده
موسى بن بكر كه فرمود حضرت ابو الحسن موسى عليه السلم كه ظروف طلا و نقره
چيزيست كه تمتع و انتفاع بآن ميبرند كسانى كه يقين ندارند و ثابت قدم در ايمان
نيستند و اين حديث شريف دلالت بر حرمت مطلق استعمال بلكه اشعارى بتحريم اصل
اتخاذ آنها نيز دارد و روايت شده در كتاب تهذيب الاحكام از يوسف بن يعقوب
ان ابا عبد الله عليه السلم استسقى ماء فاتى بقدح من صفر فيه ماء فقال له بعض
جلسائه ان عباد البصرى يكره الشرب فى الصفر فقال سله اذهب هو او فضة
روايت كرده يوسف بن يعقوب كه آب طلبيد حضرت ابو عبد الله عليه السلم پس
آوردند براى آنحضرت قدحى از روى كه در آن بود آب پس گفت باو بعضى همنشينان
او كه عباد بصرى مكروه ميدارد شرب در ظرفى كه از روى باشد پس فرمود
باو حضرت كه سؤال كن از او كه آيا طلا است روى يا نقره حاصل آنكه شرب در
ظرف طلا و نقره كراهت دارد نه در ظرف روى و حرف كراهتى كه عباد بصرى گفته
وجهى ندارد و در حديث شريف نيز اگر چه لفظ كراهت واقع شده است اما محمول آن
بر حرمت چنانكه دانستى برو و ديگر اخبار مرويه از اهل ذكر عليهم السلم
در اين باب و حرمت استعمال اين ظروف محل كلام نيست چنانكه دانستى اما الكلام

بحرمت

بحرمت اصل اتخاذ اين ظروف بدون استعمال از اين اخبار بر تمام نيست
و همچنين بعضى بوجوه ديگر كه براى حرمت آن گفته اند از تعطيل مال و اسراف
آن و شكست خاطر فقرا و امثال اينها و عدم تماميت اينها ظاهر است ليكن احتياط
در ترك آنست چون بسيارى از اصحاب بحرمت آن رفته اند و اخبار نيز فى الجمله
دلالتى بر آن دارد و مؤيد آنست آنچه روايت شده در كتاب كافى از فضيل بن
يسار قال سألت ابا عبد الله عليه السلم عن السرير فيه الذهب ايصلح امساكه
فى البيت فقال ان كان ذهبا فلا و ان كان ماء الذهب فلا بأس گفت
فضيل بن يسار كه سؤال كردم حضرت ابا عبد الله عليه السلم را از كرسى كه در آن
باشد طلا آيا خوبست نگاه داشتن آن در خانه پس فرمود كه اگر بوده باشد
طلا پس نه و اگر بوده باشد آب طلا پس باكى نيست و ظاهر لفظ الحديث شريف
نهى از اصل امساك سرير طلا دار است در خانه و احتمال ميرود كه مراد امساك
براى جلوس باشد و در سرمه دان و ظرف روغنها و چيزهاى خوشبو و
امثال آن اكثر اصحاب حكم بحرمت فرموده اند چون ظاهر دخول آنها
در تحت اوانى است اما ميل سرمه و امثال آن پس حكم بتحريم آن نكرده اند چون
داخل در ظرف نيست و در روايت شده كه قبضه و ته غلاف شمشير پيغمبر

صلی الله علیه و آله نقره بود و در میان حلقهای نقره داشت و زره آن
حضرت صلی الله علیه و آله سه حلقه نقره از پیش رو داشت و دو حلقه از
پشت سر و روایت کرده اند که قدح پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقهٔ داشت
از نقره و در صحیحه محمد بن اسمعیل مذکور شد که آینه حضرت کاظم علیه السلام
حلقهٔ داشت از نقره و مروی است که عرفجة بن اسعد بعد از آنکه بینی او قطع شد
بینی برای خود از نقره ساخت و چون آن بوی بد گرفت امر نمود او را رسول الله
صلی الله علیه و آله که از طلا بسازد و روایت شده در کتاب کافی بسند حسن
کالصحیح از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس بتحلیة السیف
باس بالذهب و الفضة روایت کرده عبد الله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که نیست باکی بحلی کردن شمشیر بطلا و نقره و روایت شده در کتاب
مذکور از داود بن سرحان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس بتحلیة المصاحف و السیوف
بالذهب و الفضة باس روایت کرده داود بن سرحان که فرمود حضرت ابو
عبد الله علیه السلام که نیست باکی بحلی نمودن قرآنها و شمشیرها بطلا و نقره
و در باب خضاب بوسمه و سیاهی در کتاب کافی در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت
ابی جعفر محمد باقر علیه السلام بستن دندانها که سست شده باشد بطلا و اگر ... است

و روایت شده است در کتاب [illegible] بسند صحیح از علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن
علیه السلام قال سألته عن السرج و اللجام فیه الفضة ایرکب به قال ان کان
مموها لا یقدر علی نزعه فلا باس و الا فلا یرکب به روایت کرده علی بن جعفر
که سوال کرده است از برادرش حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام از زین و لجام
که در آن باشد نقره آیا سوار شوم بر آن فرمود آنحضرت علیه السلام که اگر در کثر
نقره باشد که قادر نباشی بر کندن آن پس باکی نیست و اگر نه پس سوار مشو بر آن
و ظاهر مراد این باشد که اگر محض آب نقره بر آن دوانیده باشد و در آن مرتبه باشد
که نتوان کند آن را قصوری ندارد و اگر تنکه نقره باشد جایز نیست و روایت شده
از صحیحه عبد الملک عن ابی عبد الله علیه السلام قال کانت برة ناقة رسول الله
صلی الله علیه و آله من فضة روایت کرده مسمع که فرمود حضرت ابو عبد الله
علیه السلام که برهٔ ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله از نقره بود و آن حلقه ایست که
بینی شتر میکنند که ریسمان بر آن می بندند فروع الاول بعضی از اصحاب گفته اند
که اگر کسی آب بردارد برای وضو یا غسل از ظرف طلا یا نقره باطل نمیشود طهارت
او هر چند که آب برداشتن و استعمال نمودن آن ظرف حرام باشد و وجه عدم
بطلان را چنین گفته اند که فرا گرفتن آب که بعنوان غیر مشروع بعمل آمده جزو

طهارت نیست تا اینکه فساد آن باعث فساد طهارت شود بلکه شروع در طهارت
نمیشود مگر بعد از آن پس نیست برای آن اثری در بطلان طهارت و این بخلاف
نماز در مکان مغصوبست که باطل میدانیم از برای اینکه بودن در مکان جزو
نماز است پس فساد آن شرعا باعث فساد نماز میشود و بعضی دیگر از اصحاب
قریب باین رفته اند بطلان طهارت را زیرا که طهارت حاصل نمیشود مگر
بعد از گرفتن آب و آن در صورت مفروضه بعنوان غیر مشروع بعمل میاید پس
متعلق امر شارع نتواند بود چون متضمن مفسده است پس باید که چنین طهارت
از مکلف صحیح نباشد و این کلام خالی از ضعفی نیست چه اینکه مکلف [illegible]
علیه خارج از عبادت را بعنوان غیر مشروع بعمل آورد و اصل عبادت او فاسد
نمیشود و این ظاهر است بلی اگر فرض کنیم که کسی در جائی باشد که متمکن از استعمال
آب بهیچ وجه نباشد مگر بوجه استعمال این ظروف بعنوان غیر مشروع پس دور
نیست که فرض او منتقل شود بتیمم و طهارت مائیه او صحیح نباشد چون مامور
بها نیست بلکه منهی عنهاست پس قول اول بحسب دلیل قوی تر است و اگر که
طهارت کیرد بنحوی که غساله معضو از اعضا در میان یکی از این ظروف
دیزد و استعمال آن ظرف لازم آید پس ظاهر تر صحت این طهارتست و این مسئله

اولی و احوط است اما الاحتیاط در این مقتضی اجتناب است مطلقا خصوصا
اینکه در روایت اسحق بن عمار از حضرت ابی عبدالله علیه السلام وارد شده که
کوزه یا توری که بوده باشد در آن صورتها با نقره وضو مساز از آن و نه در آن
الثالث اکثر اصحاب گفته اند که حرام نیست اصل ماکول و مشروب در اوانی
طلا و نقره بلکه نهی شارع باستعمال آنها در اکل و شرب تعلق گرفته است نه
باصل مستعمل و نسبت داده اند بشیخ مفید علیه الرحمه قول بحرمت ماکول و
مشروب را و گفته اند که اگر او غسل جوید در اثبات گفته خود بقول امیر
المؤمنین علیه السلام که فرموده انما یجرجر فی بطنه نار جهنم جواب میگوئیم که مراد
ازین کلام حقیقت نمیتواند بود و آن ظاهر است پس باید بر مجاز محمول شود
یعنی سبب دخول نار در بطن او میشود و این لازم ندارد تحریم نفس ماکول
و مشروب را و ظاهر این کلمات صحیح نمینماید زیرا که تعلق حرمت بعین
معنی ندارد بلکه تعلق نمیگیرد نهی مگر بفعل مکلف و حرمت میته و
امثال آن که در شرع انور واقع شده است یعنی حرمت اکل است نه اینکه اصل
عین حرمتی دارد و این ظاهر است و سابقا در ضمن فائده که در مقام ذکر عود
ضمیر اراده نمودیم توجیهی برای مراد اصحاب رضی الله تعالی عنهم ازین کلام

مذکور شد و احتمال دیگر میرود که مراد ایشان آن باشد که این اکل فی نفسه
حرام نیست و لهذا بعد از آنکه بدهن رسد فرو بردن آن حرمتی ندارد بلکه باعتبار
آنکه برداشتن از ظرف متضمن استعمال آنست حرمتی عارض این اکل شده
لیکن بنا برین چندان ثمره بر اینکلام مترتب نمیشود و نزاع ایشان بی فایده
ندارد و ایشان دانا ترند بمراد خود الثالث شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمة
در کتاب خلاف گفته است که در باب طلا کاری و نقره کاری محرابها و آویختن
قنادیل طلا و نقره نصی از اصحاب یافت نیست اما آنکه اصل اباحت اقتضای
این میکند که اینها مباح باشد و ظاهر آنست که طلا کاری دیوار و سقف خانها را
نیز مباح دانند از راه اصل و از محمد بن ادریس علیه الرحمه نقل نموده اند که منع
از آن نموده است و بعضی از متاخرین اصحاب گفته اند که قول ابن ادریس اولی است
باعتبار تعطیل مال و تضییع آن و آنچه گذشت در صحیح محمد بن اسمعیل از
امر فرمودن حضرت بشکستن چوبی که نقره گرفته بود نیز از آنکه این ادله
اگرچه ضعفی دارد و افاده حکم حرمت نمیکند اما احتیاط در عمل باجتناب است
و شیخ علیه الرحمه با آنکه در این مسایل چنین گفته باز در کتاب خلاف حکم بحرمت لجام
طلا و نقره نموده است از راه اسراف و در افتی که بعضی از اصحاب احتمال جواز

تزیین مساجد مطهره و مشاهد مشرفه باوانی طلا و نقره داده اند باعتبار
شعار تعظیم پس این احتمال در زخرف سقف و دیوارها که نصی در منع از آن
نیست و اما پیش قندیلها که جزم بظرفیت آنها نیست اقوی خواهد بود و فی الجمله
دلالت بر جواز تحلیه مساجد مطهره دارد آنچه روایت شده در کتاب نهج
البلاغه که مذکور شد حرف حلی کعبه مشرفه و بسیاری آن نزد عمر در ایام
حکومت او پس گفتند جمعی که اگر برداری آنرا و صرف لشکرهای مسلمین نمائی
عظیم تر خواهد بود اجر آن و چه میکند کعبه مشرفه حلی را پس قصد کرد عمر
که چنین کند و پرسید از امیر المؤمنین علیه السلام حکم آنرا پس بیان فرمود آن حضرت
علیه السلام عدم جواز تصرف در آن را بفصیح ترین کلامی که فوق کلام مخلوق و دون
کلام خالق بود پس گفت عمر که اگر نبودی تو هر آینه رسوا میشدیم ما و واگذاشت
حلی کعبه مقدسه را بحال خود الرابع اگر روکش کنند ظرف طلا یا نقره را بچیز
دیگر مثل قلع یا مس ظاهر آنست که از حکم تحریم بیرون نرود چنانکه بعضی از
اصحاب گفته اند زیرا که این ظرف بسبب روکش از طلا و نقره بودن بیرون نمیرود
و اخبار داله بر تحریم شامل آن هست بلی فخر و شکست خاطر فقرا در آن نیست چون
طلا و نقره آن ظاهر نیست اما آنکه این امور علت حرمت باشد دلیل تامی ندارد

الخامس لوله سرقلیان که بر آن نصب می‌شود و میلی که سر نیها که دارند بر آن
نصب می‌شود ظاهر است که اطلاق آنیه در لغت و عرف بر اینها نمی‌شود و حکم
حلقه آینه و حلقه قدح و میل سرمه و امثال آن داشته باشد که اصحاب حکم
بجواز اتخاذ اینها از طلا و نقره نموده‌اند اما سری که نیها که دارند می‌کنند و بر سر
آن و ظرفی که از آن دو میان آن که نهند و نعلبکی سرقلیان پس احتمال ظرفیت
اینها قوی است هر چند سوراخ دار یا مشبک باشد و ظرفیت اینها از سرمه‌دان
و مجمره و ظرف غالیه که اصحاب حکم بحرمت اتخاذ اینها از طلا و نقره نموده‌اند
کمتر نیست و ظاهر است که سوراخ یا مشبک ظرف را از ظرفیت بدر نمی‌برد و لهذا احتیاط
در دین بعد از ملاحظه صحیحه محمد بن اسمعیل اقتضای اجتناب از همه اینها می‌کند
والله اعلم باحکامه السادس شیخ شهید محمد بن مکی علیه الرحمه در کتاب ذکری
گفته است که جایز است زینت نمودن اطفال یعنی ولی ایشان از زینت
نمودن بطلا و همچنین زینت نمودن زنان و دلیل که مستند جواز لبس طلا برای
زنان بسیار است و اما اطفال پس مستند آن صحیحه داود بن سرحان است
قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الذهب یحلی به الصبیان فقال ان کان
ابی یحلی ولده ونساءه بالذهب والفضة فلا بأس گفت داود بن سرحان که

سؤال کردم حضرت ابا عبدالله علیه السلام را از طلا که زینت کرده می‌شود
بآن اطفال پس فرمود که پدر من چنین بود که زینت می‌کرد بآن اولاد او
و زنان او را بطلا و نقره یا زینت می‌کرد آن حضرت ایشان را بطلا و نقره پس زینت کم
بآن و قریب بمضمون این حدیث شریف است روایت ابی الصباح از حضرت ابی
عبدالله علیه السلام و ظاهر صحت سند آنست قسم ثانی ظرفی که مفضض باشد
و مفضض بنابر آنچه بعضی از اهل لغت گفته‌اند و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود آنست
که مرصع باشد بنقره یعنی مرکب باشد از نقره و غیر آن بعضی اجزای آن نقره باشد
و بعضی اجزا جوهر دیگر چون مس و روی و امثال آن اما آنچه روکش نقره
باشد باین عنوان که نقره کل آن را گرفته باشد پس ظاهر است که حکم ظرف
نقره داشته باشد و آن جوهر دیگر که در باطن آنست دخلی در حلیت آن نداشته
باشد و اگر آب نقره بر روی آن کشیده باشد بحیثیتی که نتوان نقره را از روی آن
کند پس دور نیست که داخل مفضض باشد چنانکه ابن ادریس مذهب را بمموه تفسیر
کرده است و اگر نقره را با جوهر دیگر گداخته باشند و ظرفی ریخته باشند
پس اگر نقره آن بسیار غالب باشد که در عرف آن ظرف را نقره گویند ظاهر آنست
که حکم ظرف نقره داشته باشد و اگر غالب نباشد اصل مقتضی جواز استعمال

و اگر از نقره وطلا ظرف بریزند ظاهر حرمت استعمال آنست و این تفاصیل از
اخبار و کلام اصحاب رضی الله تعالی عنهم ظاهر میشود و اما حکم مفضض بحسب
شرع انور دین علما در ان خلافست ظاهر کلام بعضی آنست که جایز نداشته اند
استعمال آنرا و مستند ایشان اند مجحنه حلبی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که پیش مذکور شد و چون معارضه با آن دارد صحیحه عبد الله بن سنان که مذکور
خواهد شد حمل نهی وارد در ان حدیث بر معنی شامل کراهت اولی است برای
جمع میان اخبار و اکثر اصحاب تجویز استعمال آن کرده اند با کراهیت و واجب
دانسته اند اجتناب از موضع فضه را و مستند ایشان آنست که روایت شده
در کتاب تهذیب الاحکام بسندی صحیح از عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله
علیه السلام قال لا بأس ان یشرب الرجل فی القدح المفضض واعزل فمك عن
موضع الفضه روایت کرده عبد الله بن سنان که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که باکی نیست که بیاشامد مرد در قدح مفضض و کناره کن دهن خود را از موضع
فضه یعنی در وقت شرب دهن را بر موضع فضه مگذار و بر جای دیگر از قدح
بگذار که فضه نداشته باشد و این حدیث شریف ظاهر است در جواز استعمال
ظرف مفضض و چون امر باجتناب از موضع فضه واقع شده است باید که واجب

باشد اجتناب از ان چون امر ظاهر در وجوبست و بعضی از اصحاب سنت
دانسته اند اجتناب از موضع فضه را زیرا که روایت شده در کتاب مذکور
بسندی صحیح از معویة بن وهب قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الشرب فی
القدح فیه ضبة من فضة فقال لا بأس الا ان یکره الفضة فینزعها
گفت معویة بن وهب که سؤال کرده شد حضرت ابو عبد الله علیه السلام از آشامیدن
در قدحی که در ان باشد شکری از نقره که برای زینت بر ان زده باشند یا اینکه
از باب خوبی بر موضع شکسته از ان زده باشند پس فرمود حضرت که باکی
نیست مگر آنکه ناخوش دارد نقره را پس بکند آنرا و چون در حدیث شریف
حضرت علیه السلام تجویز شرب در ان مطلق فرموده و متعرض وجوب اجتناب از
موضع فضه نشده ظاهر میشود که اجتناب از ان واجب نباشد و این اسناد
خالی از ضعفی نیست و احتیاط مقتضی اجتنابست و دیگر اخبار وارده
در باب مفضض آنست که روایت شده در کافی بسندی موثق از برید عن ابی
عبد الله علیه السلام انه کره الشرب فی الفضة وفی القداح المفضضة وکذلك
ان یدهن فی مدهن مفضض والمشط کذلك روایت کرده برید که حضرت ابو عبد الله
علیه السلام ناخوش میداشت شرب در نقره و در قدحهای مفضض را و همچنین

دوغن ما الیدنا ذ دوغندان مفضض را وهمچنین شانه وظاهر امراد این است
کرماخوش میداشت شانه کردن از شانه مفضض را ودر روایت است از عمرو بن ابی
المقدام قال رایت ابا عبدالله علیه السلم قد اتی بقدح من ماء فیه ضبة من فضة
فرایته ینزعها باسنانه گفت عمرو بن ابی المقدام که دیدم حضرت ابا عبدالله علیه السلم
کاورده بقدحی از اب یعنی اوردند برای انحضرت قدحی از اب که در ان بود تنکه
از نقره پس دیدم انحضرت را که میکند ان تنکه را بدندانهای خود واین دو خبر
فی الجمله دلالت بر حرمت استعمال مفضض دارند وباید حمل بر کراهت نمود برای
جمع میان اخبار ودر باب ظرف مذهب اگرچه حدیثی مذکور نیست اما اینکه
گفته اند اصحاب که ظاهر انست که در حکم مفضض باشد قسم ثالث ظرفی که
از لعل یا زمرد یا امثال اینها از جواهر گران بها باشد بدانکه ظاهر جواز استعمال
انست چنانکه گفته اند اصحاب رضی الله تعالی عنهم هرچند قیمت ان اضعاف
قیمت طلا ونقره باشد از راه اصل اباحت وعدم ورود نصی که دلالت کند
بر حرمت ان ودانستی که دلیلی برانکه علت تحریم اوانی ذهب وفضه گرانی
نقره وامثال ان باشد نیست وبر فرضی که باشد وجود ان در ما نحن فیه محل
کلام است زیراکه عامه ناس ادراک نفاست اینها نمیکنند بخلاف طلا ونقره

قسم رابع ظرفی که از استخوان باشد مشروط است جواز استعمال ان باینکه
از غیر انسان باشد چون واجب است دفن واحترام جسد انسان واگر استعمال
نمایند از راه دیگری که مشروط بطهارت باشد باید که از حیوانی باشد که طاهر
بالاصاله باشد بنابر قول مشهور میان اصحاب که ما لا تحله الحیوة از نجس
العین را نجس میدانند ونجس است حکم شاخ وسم وموی وپشم وکرک ودر
باب فضل شانه عاج اخبار وارد شده است وجواز ساختن روغندان از
عاج مروی است از حضرت ابی عبدالله علیه السلم قسم خامس ظرفی که از پوست
باشد شرط است در جواز استعمال ان اینکه از حیوان طاهر بالاصاله باشد دباغت شده
باشد وتجویز شیخ طوسی علیه الرحمه استعمال جلد میته را در بعضی امور غیر
مشروطه بطهارت وادله طرفین سابقا در بحث میته مذکور شد قسم سادس
ظرفی که از غیر اشیای مذکوره باشد مثل مس وروی وقلع وسنگ وگل و
سفال وچوب وبرگ وگیاه وامثال اینها وشکی نیست در جواز استعمال
اینها وبعضی اخبار در باب نجاست اهن وارد شده است اما اکثر اصحاب عمل باینها
نکرده اند وبحث از ان در کتاب طهارت میشود ودرین هنگام ختم میکنیم
کلام را بنام اعظم ملک علام که از وست اغاز وبسوی اوست انجام والله الموفق وبه الاعتصام













